

دراغ کنگره

ارگان مباحث نخستین کنگره سازمان فدائیان خلق ایران

شماره ۱ اردیبهشت ماه ۱۳۶۶

بها ۱۰۰ ریال

تدارک کنگره سازمان و جریان علنی برخی مباحث آن

چند ماه است که کمیته مرکزی سازمان، تصمیم خود مبنی بر تدارک و برگزاری نخستین کنگره سازمان راباتشکلیات در میان گذاشته است.

موضوعات در دستور کنگره که پس از نظرخواهی از مجموعه رفقای سازمان نهائی شده است، بقرار زیر است:

- اصلاح طرح برنامه‌ی سازمان
- اصلاح اساسنامه‌ی سازمان
- سیاست سازمان در مورد جبهه
- خط‌مشی وحدت جنبش کمونیستی ایران بطور عام و وحدت با سازمان آزادی‌کار ایران (فدایی) بطور خاص
- تقویت فعالیت سازمان در داخل
- انجام انتخابات برای ارگان‌های رهبری

در جریان مباحث تدارکاتی کنگره، از طرف برخی از اعضای کمیته مرکزی و رفقای تشکیلات آلمان پیشنهاد علنی کردن برخی مباحث کنگره در سطح کل جنبش مطرح شد و به کمیسیون تدارک کنگره ارسال گردید.

طی اجلاسی که بمنظور بحث و تصمیم‌گیری پیرامون پیشنهاد مذکور برگزار شد، کمیته مرکزی سازمان پس از بحث و بررسی جوانب گوناگون پیشنهاد، آن را درست، اصولی و قابل اجرا ارزیابی کرد و قراری مبنی بر علنی کردن مباحث مربوط به اصلاح برنامه و اساسنامه، سیاست سازمان در مورد جبهه و خط‌مشی وحدت جنبش کمونیستی صادر نمود. لازم به تاکید است که بحث مربوط به تشکیلات داخل بشکل گذشته، یعنی صرفاً در درون تشکیلات جریان خواهد داشت.

تصمیم فوق قبل از هر چیز بر این اصل مبتنی است که مباحث و مسائل مربوط به کل جنبش کمونیستی و جنبش کارگری و توده‌ای ایران، نمی‌بایست در قلمرو سازمان‌های جداگانه محدود بماند. این مسائل قبل از آنکه به این یا آن جریان کمونیستی مربوط باشند، به کل جنبش کمونیستی و جنبش کارگری و توده‌ای ایران ارتباط دارند، و اساساً نزدیکی کمونیست‌ها به این امر برمی‌گردد که آنها تا چه حد بتوانند مسائل را بطور صریح و علنی طرح نمایند و با همفکری و استفاده از خرد جمعی کل کمونیست‌ها به خطوط مشترک برنامه‌ای دست یابند. بنا بر این، انجام علنی برخی از مباحث کنگره، علاوه بر آنکه مباحث رفقای سازمان را غنا و عمق بیشتری می‌بخشد، به سازمان ما این امکان را نیز می‌دهد که از نظرات و ارزیابی‌های سایر نیروها نسبت به مواضع مطرح شده اطلاع حاصل نماید و با اطلاع از مجموعه نظرات و پیشنهادات کل جنبش، در کنگره به تصویب مباحث مورد نظر اقدام کند.

جنبه‌ای دیگر از ضرورت علنی کردن برخی مباحث کنگره به این امر برمی‌گردد که کدام روش پیشبرد مباحث به ما امکان می‌دهد تا هم هویت افراد، تحت پوشش امضاها کلی ارگان‌ها پوشیده نماند و هم مباحث به تصمیم جمعی و اقدام جمعی منتهی شود؟ کدام روش موجب می‌شود تا نظرات و تمایزات فکری افراد روشن و در عین حال نظر سازمانی، مشخص، صریح و غیرقابل تفسیر باشد؟ و بالاخره کدام شیوه به طرح جدی‌تر و همه‌جانبه‌تر مباحث کمک می‌کند؟

کمیته مرکزی سازمان با توجه به نتایج کار تاکنونی سازمان و با استناد به تجارب ارزشمند جنبش کمونیستی جهانی، شیوه‌ی طرح صریح و علنی مباحث در سطح کل جنبش را مناسب‌ترین راه برای پاسخگویی به الزامات حرکت سازمان و جنبش کمونیستی ایران می‌داند.

در عین حال، کمیته مرکزی سازمان به فضای حاکم بر جنبش چپ ایران و محدود بودن ظرفیت دموکراتیک آن توجه دارد و از هم‌اکنون بر این امر واقف است که نیروهای ظرفیت جذب و هضم این شیوه‌ی کار را نخواهند داشت و در صدد سواستفاده از آن برخوانند آمد. با اینهمه، کمیته مرکزی سازمان با آگاهی از جوانب منفی فوق، مصمم است که هزینه‌ی آن را بپردازد و راهی را که مدت‌هاست در سازمان آغاز گردیده است، ادامه دهد.

کمیته مرکزی سازمان با اعتقاد به ظرفیت‌های نهفته در جنبش کمونیستی ایران، تصمیم دارد تسلیم جوانب منفی نشود، بلکه در راستای تغییر آنها موثر باشد.

شیوه‌ی نوین برخورد می‌بایست راه خود را در حیات و فرهنگ سیاسی جنبش چپ ایران باز کند و این راه بدون تلاش مسئولانه‌ی همه‌ی فعالین جنبش هموار نخواهد شد.

علنی کردن برخی از مباحث کنگره از طرف سازمان، بدون تردید نه تنها موجب ارتقای کیفیت کار و نتایج نخستین کنگره‌ی سازمان خواهد شد، بلکه باید این امیدواری را نیز داشت که ضرورت فوق از جانب سایر جریان‌ات جنبش چپ ایران مورد پذیرش واقع شود و به سیاست عمومی چپ ایران تبدیل گردد.

نشریه‌ی "در راه کنگره" که اولین شماره‌ی آن را در اختیار دارید بنا به تصمیم کمیته مرکزی برای انعکاس مباحث یاد شده منتشر می‌شود.

(احمد - اسد)

● درجبهه مبارزه مردم! بسوی جبهه انقلاب!

● مقدمه‌ای بر مباحث جبهه

(حمید امیری)

● جبهه و روش کمونیست‌ها در قبال آن

● برخی مبانی و مسائل مربوط به جبهه

● اتحاد عمل و وحدت جنبش کمونیستی ایران (هیبث قفاری) ● "درجبهه مبارزه مردم! بسوی جبهه انقلاب!" یا پیش بسوی جبهه رفرم!

مقدمه‌ای بر مباحث جنبه

بیژن رضایی

در این زمینه دو برخورد انحرافی وجود دارد. انحراف اول، برخوردی سکتاریستی به نیروهای طبقاتی و سیاسی که همراه با درکی معین از ساخت اقتصادی-اجتماعی جامعه و مرحله‌ی انقلاب در ایران و کشورهای مشابه - درکی که به عقب‌ماندگی نسبی، وابستگی و از هم گسیختگی ساخت جامعه بهائی نمی‌دهد و مرحله‌ی انقلاب را صریحا یا تلویحا سوسیالیستی ارزیابی می‌کند - نیروهای محرکه‌ی انقلاب را منحصر در کارگران و یا کارگران و تهیدستان شهر و روستا خلاصه می‌کند و شالوده‌ی عینی ذینفع بودن خرده‌بورژوازی در انقلاب دموکراتیک - ضدامپریالیستی با سنگبری سوسیالیستی را از نظر دور می‌دارد. این درک، حداکثر در این حد انعطاف نشان می‌دهد که طبقه کارگر برای نیل به اهداف خودش باید از نیروهای دیگر استفاده کند و این "استفاده" هم در صورتی میسر می‌شود که دیگر طبقات و اقشار خلقی منافع و نظرات خاص و مستقل خود را ترک نمایند و مواضع و نظرات پرولتاریا را بپذیرند. تجربه‌ی انقلابات معاصر و از جمله تجربه‌ی احزاب کمونیست هند، چین و اندونزی در دوره‌ی قبل از کنگره هفتم کمینترن، نشان می‌دهد که این موضع سکتاریستی نه تنها قادر نیست اتحاد پایدار خلق را تأمین نماید، بلکه بدللی واقعیت‌سیزی خود و بدللی اینکه صفت‌بندی واقعی نیروی طبقاتی و سیاسی را نادیده می‌گیرد، حتی در بسیج و تشکل کارگران نیز ناتوان می‌ماند. این احزاب که مطابق مشی آنزمان کمینترن، بجز کارگران به دیگر نیروهای خلقی بهائی نمی‌دادند و شعار استقرار بلاواسطه‌ی حکومت نوع شوروی را پیش می‌کشیدند، حاصلی جز انزوای خود در میان کارگران و توده‌ها بدست نیاوردند و فرصت‌های گزانبهائی را برای تبدیل شدن به احزاب توده‌گیر و استفاده از شرایط مساعد برای مبارزه در راه کسب قدرت سیاسی از دست دادند. در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته هم وضع غالبا بر همین منوال بود. احزاب کمونیست این کشورها هم در دوره‌ی قبل از کنگره هفتم کمینترن، موضع یکجانبه و نادرستی در برخورد به صفت‌بندی نیروهای طبقاتی و سیاسی اتخاذ کردند، بدین معنا که اساسا روی نیروی محدود احزاب کمونیست و بخش محدود کارگران تحت نفوذ آنها حساب کردند و با موضع‌گیری نادرست در قبال سوسیال دموکراسی بعنوان "پایگاه سرمایه انحصاری"، نادیده گرفتن مقاومت هر چند ناپیگیر آن در برابر فاشیسم و حتی "سوسیال فاشیسم" نامیدن آن، با هم‌تراز کردن جناح راست و چپ سوسیال دموکراسی و حتی دعوت به تمرکز حملات افشاگرانه روی جناح چپ بعنوان "خطرناک‌ترین جناح سوسیال دموکراسی" (برنامه مصوب کنگره ششم کمینترن در سال ۱۹۲۸)، از ایفای نقش لازم و شایسته در سازماندهی مقاومت ضد فاشیستی و تشکیل جنبه‌ی متحد در برابر فاشیسم بازماندند.

انحراف دوم، انحراف رفرمیستی و پوپولیستی است که نقش اساسا متمایز طبقه کارگر در اتحاد نیروهای خلق و در پیروزی انقلاب را نادیده می‌گیرد. این دیدگاه، که جوهر آن در نفی هژمونی طبقه کارگر، هم‌تراز کردن آن با دیگر اقشار خلق و با نفی استقرار جمهوری دموکراتیک خلق بعنوان شرط پیروزی انقلاب از نظر طبقه کارگر بیان می‌شود، عملا هژمونی نیروهای غیرپرولتری را تبلیغ می‌کند و طبقه کارگر و کمونیست‌ها را بسوی تبدیل شدن به نیروئی صرفا حمایتگر سوق می‌دهد. انحراف رفرمیستی که در دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم رشد یافته، از یک لحاظ نقطه‌ی مقابل و نفی مکانیکی انحراف سکتاریستی است که در دوره‌ی از حیات کمینترن وجود داشت. تراز رشد غیر سرمایه‌داری و انقلاب دموکراتیک ملی تحت رهبری نیروهای خرده بورژوازی، در واقع تئوریزه کننده‌ی همین انحراف در مورد کشورهای تحت سلطه بوده است، تزی که در سه دهه‌ی گذشته فجایع و شکست‌های متعددی در این کشورها به بار آورده است. تجربه‌ی "جنبه‌ی ملی مترقی" میان حزب بعث و حزب کمونیست عراق که بفاصله کمی پس از تشکیل، با سرکوب حزب کمونیست و دیگر نیروهای مترقی به پایان رسید، تجربه‌ی "جنبه‌ی متحد" حزب کمونیست سریلانکا با "حزب آزادی سریلانکا" (حزب بورژوازی ملی) و "حزب سوسیالیست" این کشور، تجربه‌ی اتحاد حزب کمونیست بنگلادش با حزب شیخ مجیب الرحمان به نام باسکال، تجربه‌ی اتحاد حزب کمونیست سودان با حزب حاکم این کشور در آغاز دوره‌ی جعفر نمیری، که به سرنوشت مشابه جنبه در عراق دچار شدند و تجربه‌ی مصر زمان ناصر که به انحلال حزب کمونیست انجامید، جلگی از نمونه‌های فاجعه‌انگیز ائتلاف‌ها و جنبه‌هایی هستند که بر اساس درک رفرمیستی و پوپولیستی یاد شده و بر مبنای تراز رشد غیرسرمایه‌داری بنا شده بودند، تزی که آخرین نمونه‌ی پیروی از آن را در جریان سال‌های پس از انقلاب بهمن ۵۷ در کشور خودمان شاهد بوده‌ایم.

مباحث و فعالیت‌های مربوط به جنبه در شکل مشخص کنونی آن برای جنبش ما تازگی دارند و از لحاظ عملی و نظری تجربه و سابقه‌ی چندانی در این زمینه وجود ندارد. تاریخ نسبتا طولانی جنبش چپ ایران، متأسفانه نمونه‌های زیادی از تفرقه‌ها و انشعاب را نشان می‌دهد، ولی نمونه‌های جدی از همکاری و اتحاد جنبه‌های پایدار میان نیروهای کمونیست و ترقی‌خواه کشور ما نادر و علا ناموجودند. در چنین شرایطی طبیعی است که مجموعه‌های پیچیده از مسائل تئوریک سیاسی و تشکیلاتی - پراتیک در کنار هم مطرح می‌شوند و فرموله شدن و صیقل یافتن نظرات و دستیابی به زبان و درک مشترک درباره کارهایی که باید انجام گیرد، انرژی و زمان می‌طلبد. از این صرف انرژی و زمان نباید دریغ کرد، بلکه باید با حوصله و دقت و در عین حال با توجه به درد و رنج مردم و فشار طاقت‌فرسای رژیم بر آنها که همکاری و هماهنگی هرچه نزدیکتر و سریعتر میان نیروهای انقلابی و مترقی را ایجاد می‌کند، با گام‌های سنجیده و استوار بسوی همکاری‌ها و اتحاد عمل‌ها و ائتلافها در سطوح مختلف پیش رفت. مساله‌ی همکاری و هماهنگی در مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، امری جدیدست و با مسائل نظری و عملی مربوط به آن نیز باید جدی برخورد نمود. بدون حل شدن این مسائل و بدون درک روشن و صریح از کاری که باید انجام گیرد، هیچ ائتلاف پایداری نمی‌تواند شکل بگیرد و گام‌های عملی آتی هم نمی‌تواند عاری از نوسان و ابهام باشد. مطلب حاضر مقدمه‌ای است بر مباحث مهم جنبه.

استراتژی ائتلاف‌های طبقاتی و سیاسی

مساله‌ی جنبه یا مساله‌ی ائتلاف و همکاری نیروهای طبقاتی و سیاسی معین حول برنامه و اساسنامه‌ی معین، با مساله‌ی استراتژی ائتلاف‌های طبقاتی و سیاسی پیوند ناگسستی دارد. یعنی سیاست‌های ائتلافی هر نیروئی، خواه ناخواه بر دیدگاه آن درباره‌ی صفت‌بندی نیروهای طبقاتی در هر مرحله از انقلاب و در سراسر دوران مبارزه برای دموکراسی و سوسیالیسم مبتنی است. بدیهی است که رابطه میان جنبه و صفت‌بندی نیروهای طبقاتی، رابطه‌ای ساده نیست و یکبار برای همیشه حل نمی‌شود. مثلا اینطور نیست که با روشن شدن نیروهای محرکه‌ی انقلاب، مسائل جنبه نیز بخودی خود حل شود. بویژه باید توجه داشت مسائل جنبه‌ی سیاسی در بسیاری جنبه‌ها بسیار پیچیده‌تر از مساله‌ی ائتلاف‌های طبقاتی در یک چشم‌انداز تاریخی است. چرا که اولاً نیروهای سیاسی سیال‌تر و متغیرتر از نیروهای طبقاتی هستند و رابطه‌ی یک به یک میان آنها وجود ندارد. چنانکه وجود ده‌ها حزب در این یا آن کشور بمعنای وجود ده‌ها طبقه و قشر اجتماعی نیست. و یا وجود چند حزب مدعی نمایندگی منافع طبقه کارگر، بمعنای تجزیه و تقسیم این طبقه به بخش‌های مختلف نیست، بلکه به این دلیل است که هر چند که عرصه‌ی اقتصادی هم علیرغم داشتن مرزهای پایدار دارای مرزبندی‌های درونی است، ولی هرچه از عرصه‌ی اقتصادی به طرف عرصه‌های سیاسی و ایدئولوژیک می‌رویم مرزها متغیرتر و دانه‌ی نوسان و استقلال نیروهای بیشتر می‌شود و پدیده‌ها رنگارنگ‌تر می‌گردند. ثانيا هر قدر دوره‌ی مورد بررسی کوتاه‌تر می‌شود، ارزیابی مشخص از شرایط موجود نقش بیشتر و تعیین‌کننده‌تری می‌یابد و طرح‌های تاریخی و طولانی مدت هرچه بیشتر نقش راهنمای استراتژیک تحلیل را پیدا می‌کنند و تکرار صرف آنها نمی‌تواند گزهی از شرایط مشخص را بگشاید. با اینهمه بررسی عمیق و جدی مسائل جنبه، بدون درک روشن از استراتژی ائتلاف‌های طبقاتی و سیاسی غیرممکن است.

دیدگاه عام سازمان ما درباره‌ی همکاری نیروهای طبقاتی و سیاسی برای مرحله کنونی انقلاب در ایران و جنبه‌ی استراتژیک مورد نظر سازمان ما برای این مرحله، عبارتست از تشکیل جنبه‌ای از طبقات و اقشار خلقی بسرکردگی طبقه کارگر و پیشاهنگ سیاسی آن. تشکیل چنین جنبه‌ای، شرط ضرور و قطعی پیروزی انقلاب دموکراتیک - ضدامپریالیستی با سنگبری سوسیالیستی است. پیروزی قطعی انقلاب در ایران، فقط با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی حاصل نمی‌شود، بلکه مستلزم استقرار جمهوری دموکراتیک خلق، یعنی قدرت دموکراتیک توده‌ها تحت رهبری طبقه کارگر است. بعبارت دیگر، سازمان ما در مرحله کنونی انقلاب، طبقه کارگر، خرده بورژوازی و اقشار میانی شهرو روستا را نیروهای محرکه‌ی انقلاب و طبقه کارگر را نیروی راهبر آن می‌داند و بهمین دلیل نیز برای بسیج و تشکل مستقل کارگران، برای بسیج و اتحاد نیروهای خلق و افزایش نقش و تاثیر کارگران و کمونیست‌ها در میان دیگر اقشار خلق و نهایتا تأمین نقش سرکردگی طبقه کارگر مبارزه می‌کند.

انکار می‌کند و آنها را تابع تایلات ذهنی این یا آن نیروی سیاسی می‌سازد. هر دو این روشها جنبه‌ای از واقعیت و جنبه‌ای از تحلیل مارکسیستی را منجمد و مطلق می‌سازند و از این لحاظ علیرغم استدلال‌ها و نتایج سیاسی متضاد، دکماتستی هستند.

اگر کارنامه‌ی دیدگاه سکتاریستی و دیدگاه رفرمیستی در تأمین و حفظ اتحاد نیروهای خلقی فاجعه‌بار است، برعکس هر جا که مبارزه در راه اتحاد نیروهای خلق بر اساس خط مشی انقلابی توده‌ای صورت گرفته و اصولیت یا عدم اصولیت هر ائتلاف و اتحادی بر مبنای رابطه‌ی آن با مبارزه‌ی انقلابی توده‌ای در راه دموکراسی و سوسیالیسم سنجیده شده، نتایجی درخشان بدست آمده است، تجربه‌ی جنبه‌های دموکراتیک و ضدفاشیستی در یک رشته از کشورهای اروپای شرقی در سالهای جنگ جهانی دوم، تجربه‌ی جنبه متحد ملی در ویتنام، تجربه‌ی جنبه متحد در چین و تجربه‌ی جنبه‌های خاص میلا و فرلیمو از جمله این نمونه‌های موفق هستند. نمونه‌های موفقیت آمیز فعالیت جنبه‌های را می‌توان در کشورهایی نیز که هنوز نیروهای انقلابی و مترقی به قدرت نرسیده‌اند مشاهده کرد. از آنجمله‌اند: جنبه‌ی دموکراتیک ملی در فلیپین، جنبه دموکراتیک انقلابی در السالوادور، تجربه‌ی اتحاد پایدار کنگره‌ی ملی آفریقا و حزب کمونیست آفریقای جنوبی و تجربه‌ی جنبه‌های دموکراتیک انقلابی در بعضی از کشورهای آمریکای لاتین.

سطوح مختلف ائتلاف‌ها و سیاست‌های ائتلافی متعدد

ما تا اینجا اساساً روی مسائل مربوط به اتحادهای طبقاتی و سیاسی در میان نیروهای خلقی، یا بعبارت دیگر مسائل روابط میان طبقه‌ی کارگر و متحدین آن مکتب کرده‌ایم، این مسائل هر چند که مهمترین بخش استراتژی ائتلاف‌های طبقاتی و سیاسی را تشکیل می‌دهند، ولی گل آن را در بر نمی‌گیرد، اولاً باید چگونگی برخورد با جنبه‌هایی را که رهبری طبقه‌ی کارگر و کمونیستها از آغاز در آنها تأمین نیست روشن ساخت. و ثانیاً اگر همه - لاقابل در حرف - این اصل مورد تأکید لنین را قبول داریم که رد کردن مصالحه و سازش بطور اصولی و نفی کردن هرگونه مصالحه و سازش با نیروهای بورژوازی، چنان عمل کودکانه‌ایست که حتی مشکل می‌توان آن را جدی گرفت، آنگاه باید پذیرفت که استراتژی ائتلاف‌ها نمی‌تواند خود را به نیروهای خلقی محدود کند بلکه باید چگونگی رابطه و برخورد با نیروهای سازشکار و نیز چگونگی رابطه و برخورد با تضادهای درونی رژیم را نیز در برگیرد. از اینجاست که ضرورت توجه جدی به سطوح مختلف ائتلاف‌ها و اتخاذ سیاست‌های ائتلافی متعدد بوجود می‌آید.

از چگونگی برخورد با جنبه‌هایی که رهبری طبقه‌ی کارگر و کمونیستها از آغاز در آنها تأمین نیست، شروع کنیم، این بحث خام که نیروی قبل از وارد شدن به میدان عمل و همکاری‌ها، پذیرش رهبری خود را پیش شرط همکاری و ائتلاف با دیگر نیروها قرار دهد، مدت‌هاست که در ایران رنگ باخته و بطور آشکار و صریح مورد دفاع قرار نمی‌گیرد، اما مساله اینست که آیا هر ائتلافی از آنجا که بالاخره بمعنای گرد آمدن شاری از نیروها در یکجا، فاصله گرفتن از تفرقه و نزدیکی نیروهای جنبش خلق در برابر رژیم است، اصولی و مثبت است؟ آیا در ائتلاف طبقه‌ی کارگر با دیگر نیروهای خلقی، نمی‌توان "زبانی" تصور نمود و هر چه باشد "سود" است؟ بطور خلاصه، آیا اتحاد خلق و نیروهای سیاسی متعلق به آن، به هر شکلی که باشد گره‌گشای تمام مسائل است و باید بهر نحوی از آن استقبال و حمایت نمود؟

برای ما انقلابیون کمونیست که طرفدار "اتحاد برای اتحاد" نیستیم، برای ما که از هر ائتلاف و اتحادی هدفی را دنبال می‌کنیم، برای ما که بر خلاف رفرمیست‌های طرفدار تز راه‌رشد غیرسرمایه‌داری، گرد هم آمدن خلق تحت رهبری نیروهای خرده‌بورژوازی را نه اتحادی پایدار و نه قادر به حل مساله‌ی اساسی انقلاب و تأمین خواست‌های بنیادین مردم نمی‌دانیم، بدیهی است که پاسخ این سؤال‌ها منفی است. برای ما اصولیت شرکت در هر ائتلاف و ورود در هر جنبه‌ای در گرو آنست که اگر هم نقش رهبری طبقه‌ی کارگر و کمونیستها بطور بلاواسطه قابل تأمین نیست، مدلل شود که چنین فعالیتی در تضاد با اهداف استراتژیک جنبش کمونیستی که در بالا مورد اشاره قرار گرفت نیست، بلکه در خدمت تحقق آنهاست، یعنی علاوه بر حفظ استقلال ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی جنبش کمونیستی و آزادی کامل آن برای کار آگاهانه و سازمانگری در میان توده‌ها، باید بطور مشخص ثابت شود که شرکت در این یا آن ائتلاف، به بالا رفتن سطح آگاهی و تشکل جنبش کارگری، به افزایش وحدت رزمنده و انسجام دار جنبش کمونیستی و به تقویت نفوذ و تأثیر جنبش انقلابی کمونیستی در میان کارگران و توده‌ها و حیات سیاسی جامعه، و نه به تضعیف این جهات منجر می‌شود. واگر نه ورود در جنبه‌ای که در جهت عکس

بسیاری از احزاب کمونیستی که این تجارب را از سرگذرانده‌اند، با برخوردی انتقادی نتایج منفی و نادرستی سیاست‌های خود را پذیرفته‌اند، هر چند که در بسیاری از موارد این برخوردها تا نقد دیدگاه‌ها و مبنای این جنبه‌ها تعمیق نیافته و در مرز انتقاد از این یا آن سیاست مشخص متوقف شده است. (شهای از این تجارب در کتاب "سنگبری سوسیالیستی- تئوری و پراتیک" آمده است).

در برابر دیدگاه‌های سکتاریستی و رفرمیستی، سازمان ما مشی مبارزه انقلابی توده‌ای در راه تشکیل جنبه‌های از طبقات و اقشار خلقی تحت رهبری طبقه‌ی کارگر و انتقال کامل قدرت به این بلوک را دنبال می‌کند. نکته‌ای که بویژه شایان توجه است اینست که ما اولاً ضرورت این اتحاد را نه از روی نیاز طبقه‌ی کارگر به نیروی "دیگران" برای تحقق اهداف خود، بلکه بر اساس وجود اشتراک منافع میان این طبقات و اقشار توضیح می‌دهیم، و ثانیاً ما ضرورت این اتحاد و وجود این منافع مشترک را محدود به دوره‌ی مبارزه برای سرنگونی رژیم نمی‌دانیم، بلکه هر دو این عوامل را برای دوره‌ی پس از سرنگونی رژیم و دوران استقرار دموکراسی خلقی نیز نافذ می‌دانیم.

درک سازمان از دموکراسی و از جمهوری دموکراتیک خلق، علاوه بر شناسایی آزادی فعالیت احزاب سیاسی از جمله بر این امر دلالت دارد که خرده‌بورژوازی و اقشار میانی شهر و روستا جزو نیروهای محرکه‌ی انقلابند و باید نه فقط در دوره‌ی قبل از سرنگونی رژیم در حیات سیاسی جامعه فعال باشند، بلکه همچنین در دوره‌ی پس از سرنگونی رژیم و استقرار قدرت دموکراتیک خلق نیز در اعمال قدرت سیاسی سهیم باشند، بتوانند تشکل‌های واقعا آزاد و مستقل سیاسی و صنفی خود را داشته باشند و از منافع خاص خویش دفاع نمایند. اهمیت تأکید بر این مساله در آنست که هم در جنبش کمونیستی ایران و هم در جنبش کمونیستی کشورهای دیگر و از جمله در میان جریاناتی که خرده‌بورژوازی و اقشار میانی را جزو نیروهای محرکه‌ی انقلاب دموکراتیک می‌شمارند، این نظر وجود داشته است که اتحاد طبقه کارگر با دیگر نیروهای خلقی، تنها از زاویه‌ی ناگافی بودن نیروی خود طبقه‌ی کارگر برای رسیدن به اهدافش لازم است، نظری که برای این نیروها بیشتر نقش "وسيله" و "ابزاری" برای تحقق منافع طبقه کارگر قائل است تا نقش متحدینی که منافع مشترک توده‌های وسیع خلق آنها را بهم پیوند می‌دهد، این دیدگاه غیردموکراتیک و قیام‌بانه در روابط میان طبقه کارگر و دیگر اقشار خلقی اختلال ایجاد کرده و باعث شده است که خصلت دموکراتیک و توده‌ای نظام جمهوری دموکراتیک خلق تضعیف گردد، روابط دولت با مردم بوروکراتیک شود و احزاب سیاسی و تشکل‌های صنفی این نیروها یا از میان بروند و یا نقش‌شان در حیات سیاسی جامعه، حالتی عمدتاً صوری و عملیاتی بی‌تأثیر پیدا کند. نکته عام‌تر در اینست که این دیدگاه به اقشار غیر پرولتری محدود نمی‌ماند، بلکه از یکسو فعالیت احزاب مخالف را از لحاظ اصولی رد می‌کند و از سوی دیگر در برخورد با خود طبقه‌ی کارگر هم به رفتار بوروکراتیک متوسل می‌شود. عملکرد این انحراف، سیماي نظام سیاسی دموکراسی خلقی و سوسیالیسم را در بعضی کشورها مخدوش ساخته و به بوروکراسی دامن زده است.

دفاع سازمان ما از دموکراسی خلق و برسیت شناختن آزادی فعالیت احزاب سیاسی در آن، بر چنین شالوده‌هایی استوار است. فقط برای اینکه راه را بر "سوءتعبیر" و "سوءاستفاده" از صف‌آرایی طبقاتی توصیف شده برای مرحله‌ی دموکراتیک ببندیم، لازمست بار دیگر بی‌حاصلی برخورد تقلیل‌گرایانه به صف‌بندی نیروهای طبقاتی و سیاسی از یکسو و برخورد ذهنی به آنها از سوی دیگر را خاطر نشان سازیم:

الف- "تحلیل مشخص" را نمی‌توان به تحلیل اقتصادی و جایگاه هر نیرو در نظام اجتماعی تولید و یا حتی به تحلیل از "ماهیت طبقاتی" نیروها تقلیل داد، بلکه باید تحلیل اقتصادی و طبقاتی را با تحلیل خصوصیات و رفتار سیاسی و ایدئولوژیک هر نیرو تکمیل کرد و بعلاوه این تحلیل را نه بطور ایستا و یکبار برای همیشه، بلکه بطور مداوم و در جریان مبارزه‌ی طبقاتی و سیاسی بعمل آورد و پیوسته آن را تجدید نمود. بر این پایه، مثلاً یک قشر اجتماعی یا نیروهای سیاسی خرده بورژوازی را به صرف خرده بورژوا بودنش نمی‌توان مترقی شرد، بلکه باید این خصلت را بر اساس تحلیل مشخص خاص از عملکرد آن قشر و نیرو در مقطعی معین از تحول جامعه ثابت نمود.

ب- نقطه‌ی مقابل برخورد تقلیل‌گرایانه به صف‌بندی‌های طبقاتی و سیاسی، برخوردی ذهنی است که سیماي مشخص ساخت اقتصادی جامعه و جایگاه عینی نیروها در صف‌بندی‌های طبقاتی و سیاسی در شرایط و مقاطع معین تاریخی را نادیده می‌گیرد و به جای تمام اینها، معیاری ذهنی (مثلاً پذیرش یا عدم پذیرش تئوری و مواضع طبقه کارگر) را اصل قرار می‌دهد. این روش هر نوع چارچوب نسبتاً پایدار برای صف‌بندی‌های طبقاتی و سیاسی را

بهره‌گیری از نیروهای سازشکار که بدلالی معین و در اشکالی معین به مبارزه با برخی حرکات رژیم می‌پردازند و چگونگی استفاده از تضادهای درونی رژیم، راه ترتیب اهمیت و اولویت و در جای خود مورد بررسی قرار داد. روشن است که واقعیت مطابق این طرح بسیار ساده شده جریان نمی‌یابد، مثلا در واقعیت، ابتدا جنبش کارگری و کمونیستی مجزا از عوامل دیگر در برابر مسأله‌ی اتحاد قرار نمی‌گیرد و سپس جنبش توده‌ای، یا ابتدا این مسائل طرح نمی‌شوند و سپس برخورد با نیروهای سازشکار و تضادهای درونی رژیم. این مسائل در واقعیت بطور همزمان و در کنار هم مطرحند و پیچیدگی مسأله هم از همین جا ناشی می‌شود. با اینهمه، انقلابیون برای اینکه در کلافی از مسائل گم نشوند، باید این مسائل را به تفکیک و بسته به اهمیت‌شان مورد بررسی جداگانه قرار دهند و سپس نتایج حاصله را در یک تحلیل انضمامی (ترکیبی از تحلیل جوانب و جهات مختلف) بهم پیوند بزنند. والا این خطر محتمل است که یک نیروی انقلابی و مترقی، به جای پیشبرد مبارزه با بهره‌گیری از تمام فرصتها و امکانات، خود را تا حد نیروی کنگی و پشتوانه‌ی حرکت یک نیروی سازشکار تنزل دهد. در چنین حالتی، به جای اینکه اصل استفاده از تضادهای درونی رژیم و تلاش‌های هر چند ناپیگیر و محدود نیروهای سازشکار در جهت تضعیف رژیم، دامن زدن به مبارزه‌ی انقلابی توده‌ای و تقویت روحیات رزمنده در میان مردم بکار بسته شود، انرژی نیروهای انقلابی و مترقی در جهت افزایش توهم نسبت به نیروهای سازشکار و رژیم صرف خواهد شد.

مدافعیان مشی انقلابی توده‌ای و نیروهای که بخواهند مبارزه‌ای جدی و واقعا توده‌ای و سراسری علیه رژیم برآوردند نمی‌توانند و نباید بر هیچ عرصه و شگلی از مبارزه، حتی کوچکترین و محدودترین آنها چشم ببندند و یا تضادهای موجود در جبهه‌ی دشمن رانادیده بگیرند، ولی برای استفاده از این عوامل، باید اصل تلفیق اصولیت‌های انقلابی با انعطاف‌های سیاسی در جهت دامن زدن به مبارزه‌ی توده‌ای را بر اساس شرایط مشخص در نظر گرفت.

جبهه - ضرورتی که باید در راه آن مبارزه کرد

ضرورت مبارزه در راه جبهه در شرایط امروز ایران، نه فقط از صف بندی استراتژیک نیروهای طبقاتی و سیاسی، بلکه همچنین از واقعیت وجود رژیم جمهوری اسلامی بعنوان مانع عمده‌ی تکامل و پیشرفت جامعه و ذینفع بودن طیف وسیعی از نیروها در سرنگونی رژیم و استقرار حکومتی دموکراتیک و مترقی به جای آن ناشی می‌شود. در حال حاضر نه تنها مقاومت و مبارزه‌ی مردم ایران حالت پراکنده و غیر متشکل دارد، نه تنها فعالیت نیروهای سیاسی در قیاس با سالهای بلافاصله پس از انقلاب ۱۳۵۷، بمقیاس وسیعی محدودتر شده است، بلکه این ضعف هم وجود دارد که از نیروی موجود نیز بطور هماهنگ و موثر استفاده نمی‌شود. دوباره‌کاری و چندباره‌کاری و پراکندگی، انرژی زیادی را از مجموعه‌ی جنبش تلف می‌کند. در حالیکه پیوند این مبارزات با یکدیگر، هم بلاواسطه در توان جنبش موثر می‌افتد و هم تا حدود زیادی راه را بر شکل‌گیری یک جنبش مقاومت توده‌ای و سراسری در عرصه‌ها و اشکال مختلف می‌گشاید.

با درک همین ضرورت است که در گزارش سیاسی مصوب پلنوم هفتم کمیته مرکزی سازمان، پس از طرح جبهه‌ی استراتژیک مورد نظر سازمان و ارتباط آن با مبارزه در راه اهداف مقطعی و جزئی درباره‌ی ضرورت مبارزه برای جبهه‌ای وسیع از نیروهای انقلابی و مترقی چنین آمده است:

"در راه مبارزه برای تحقق این هدف استراتژیک و همچنین پاسخگویی به نیازهای عملی مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی، تشکیل جبهه‌ای وسیع از نیروهای انقلابی و مترقی خواه امری ممکن و مفید است. نیروهای تشکیل دهنده‌ی چنین جبهه‌ای و کارپایه‌ی آن را باید بسته به شرایط مشخص هر دوره و توافق مشترک تعیین نمود. حرکت از قالب‌های حاضر و آماده و طرح‌های پیش ساخته، علاوه بر ذهنی بودن خطر آن را در بردارد که به مانعی در راه انعطاف‌های لازم برای تأمین هماهنگی و همکاری هر چه موثرتر و گسترده‌تر در مبارزه علیه رژیم تبدیل شود. مبارزه در راه تحقق این اهداف که به تقویت مبارزه علیه رژیم خدمت می‌کند، یکی از وظایف دائمی سازمان است.

"در شرایط کنونی، با توجه به وضع نیروهای جنبش و سطح و کیفیت روابط میان آنها، باید علاوه بر تبلیغ ضرورت و اهمیت پیکار در راه اهداف فوق، مشی تقویت ثقل انقلابیون کمونیست و مشی ائتلاف‌های دو جانبه و چندجانبه میان نیروهای ترقی خواه را بعنوان سیاست‌های عملی در این راستا به پیش ببریم."

برای درک ملموس اهمیت مبارزه در راه همکاری و هماهنگی و در راه جبهه، برای یک لحظه - البته با چشم‌پوشی بر یک سری واقعیات انکارناپذیر - فرض کنیم تمام نیروهای که در یک یا چند عرصه از مبارزه علیه رژیم، اشتراک نظر و

اهداف فوق عمل نماید، علیرغم سود و موفقیتی که ممکن است در لحظه داشته باشد، تخم تفرقه‌های بزرگ‌تر و دردناک‌تر را در دل می‌پروراند.

بنابراین، اگر این یک اصل بدیهی است که "ائتلاف برای ائتلاف" درست نیست و باید ماهیت و هدف هر ائتلاف و جبهه را در نظر گرفت و اصولیت آن را سنجید، آنگاه این سؤال پیش می‌آید که معیار تعیین نیروهای یک ائتلاف و جبهه چیست؟ در بحث عام می‌توان گفت که ما خواهان وسیع‌ترین ائتلاف و اتحاد عمل در مبارزه با مانع عمده‌ی تکامل جامعه در هر شرایط معین هستیم. یا اینکه ما طرفدار همکاری و اتحاد تمام طبقات و اقشار خلقی و نیروهای سیاسی متعلق به آنها هستیم. حتی می‌توان پا را از این هم فراتر گذاشت و گفت ما علاوه بر وسیع‌ترین اتحاد میان نیروهای انقلابی و مترقی، معتقد به استفاده از تلاش‌های هر چند محدود نیروهای سازشکار و تضادهای درونی رژیم برای دامن زدن به مبارزه‌ی انقلابی توده‌ای و دستیابی به اهداف و خواست‌های مردم هستیم. اما اشکال این نوع بحث‌های عمومی، علیرغم صحت آنها، اینست که مجموعه‌ای بسیار متنوع از مسائلی را که نوعا متفاوتند و برخورد متمایزی را می‌طلبند، یکجا و در کنار هم طرح می‌کند و تشخیص و تدوین سیاست صحیح از لابلای انبوه همسوئی‌ها و تضادهای را به امری بسیار دشوار تبدیل می‌کند. بعلاوه در بحث‌های عام همواره این خطر وجود دارد که شرایط مشخص و مسائل مشخص در مرکز توجه قرار نگیرند و بررسی حالت تجربیدی و کلی پیدا کند.

یکی از مشکلات موجود در مباحث جبهه همین بوده که انبوهی از مسائل نظری، سیاسی و تشکیلاتی یکجا و در کنار هم مطرح شده‌اند. بعنوان مثال مسائل مربوط به جبهه میان نیروهای خلقی، چگونگی برخورد با نیروهای سازشکار و چگونگی استفاده از تضادهای درونی رژیم در یک مجموعه طرح شدند. این امر در آغاز هر بحث مشترکی، البته تا حدی طبیعی و قابل توجیه است. ولی برای دستیابی هر چه سریعتر به نتیجه و جلوگیری از اتلاف انرژی ضروریست که مسائل به ترتیب اهمیت طبقه بندی شوند و هر مسأله‌ای در جای خود مورد بحث قرار گیرد. از جمله لازمست بدواً مسائل نیروهای متعلق به جنبش کارگری و جنبش خلق را طرح و حل کرد و آنگاه درباره‌ی نیروهای دیگر و امکان و چگونگی استفاده از تلاش‌های آنها بحث کرد.

در جریان مباحث جبهه، مسأله "مبنای تشکیل جبهه" مطرح شد، یعنی این سؤال مطرح گردید که: آیا جبهه را باید بر اساس برنامه تشکیل داد و هر نیرویی را که برنامه را - برنامه‌ی مورد نظر نیرو یا نیروهای که در گام اول تشکیل جبهه اقدام می‌کنند - قبول نمود در جبهه پذیرفت یا اینکه باید ابتدا نیروهای جبهه رامعین کرد و تهیه‌ی برنامه را به توافق آنها واگذار نمود. کمیته مرکزی سازمان در این رابطه از این نظر دفاع کرده است که مسأله جبهه، مسأله همکاری و ائتلاف نیروهای معین بر اساس برنامه‌ای معین در یک شرایط مشخص است. بنابراین، مانند هر مسأله‌ی مشخص در اینجا هم نباید انتظار داشت که پاسخ آن از فرمولهای عام بیرون آید، نباید دو مبنای "برنامه" و "نیرو" را در مقابل هم قرار داد، بلکه باید بر اساس ارزیابی مشخص از شرایط مشخص تعیین نمود که ائتلاف کدام نیروها و با کدام برنامه به اهداف استراتژیک و مقطعی جنبش خدمت می‌کند. روشن است هر نیرویی در پرتو اصول ایدئولوژیک و اهداف استراتژیک خود به ارزیابی مشخص از شرایط مشخص می‌پردازد. مثلا ما اصول عام کمونیسم و منافع مبارزه‌ی انقلابی توده‌ای در راه دموکراسی و سوسیالیسم را راهنمای تعیین سیاست خود قرار می‌دهیم. ولی تفاوت در اصول ایدئولوژیک و اهداف استراتژیک، مانع رسیدن به برنامه‌ای مشترک برای مقطعی معین از مبارزه نیست. در نتیجه، معیار قرار دادن ویا تأکید یکجانبه بر هر یک از دو جنبه‌ی "برنامه" و "نیرو" به تنهایی و نادیده گرفتن شرایط مشخص و فعالیت مشترکی که نیروهای مشخص می‌خواهند انجام دهند، ناگزیر به تناقضاتی منجر می‌شود. هم از این جهت، تحلیل مشخص بر اساس وضعیت جنبش کمونیستی و جنبش خلق و بر اساس برنامه و ارزیابی از موقعیت هر یک از نیروها، کلیدی است که امکان تصمیم‌گیری در مورد ترکیب و مشخصات جبهه را فراهم می‌کند.

در همین زمینه بجاست به مسأله‌ی دیگری نیز اشاره کنیم که به مناسبات مجموعه‌ی نیروهای جنبش کمونیستی با دیگر نیروهای ترقی خواه در فعالیت جبهه‌ای مربوط می‌شود. در یک طرح مقایسه‌ای می‌توان چنین گفت: همانطور که بسیج مستقل طبقه کارگر و وحدت رزمنده‌ی درونی آن، نقش اساسی در تلاش آن برای تأمین وحدت خلق دارد، در سطح سیاسی نیز میزان هماهنگی و وحدت جنبش انقلابی کمونیستی در تأمین و تقویت اتحاد نیروهای سیاسی خلقی نقش و اهمیت درجه اول دارد. بنابراین، در برخورد با مسأله‌ی ائتلاف‌های طبقاتی و سیاسی باید شاخص‌های برجسته‌ای مانند میزان کمک آن به تقویت وحدت رزمنده و انقلابی جنبش کارگری و کمونیستی، میزان کمک آن به اتحاد جنبش توده‌ای و نیروهای سیاسی آن، میزان استعداد هر ائتلاف در

کدامها هستند و چگونه باید آنها را حل و فصل کرد؟

واقعیت اینست که هیچکدام از این سئوالات، ساخته‌ی ذهن و مجرّه نیستند، بلکه بطور واقعی مطرحند و باید مورد توجه قرار گیرند. بویژه اینکه در مباحثی که تاکنون پیرامون جنبه صورت گرفته، سائلی چنین مهم و اساسی عمدتاً مفروض انگاشته شده و بدون اینکه نوع جنبه‌ی مورد نظر و مضمون مشخص فعالیت آن بطور حتی‌الامکان دقیق‌تر روشن شود، بحث‌ها بیشتر حول برنامه‌هایی که باید پس از سرنگونی رژیم اجرا شوند، متمرکز شده است. در جریان مباحث جنبه، حتی این سئوال نیز مطرح شده است که همکاری و ائتلاف نیروهای شرکت‌کننده در مباحث تا چه حد می‌تواند بمعنای تشکیل "جنبه" ... باشد و نام "جنبه" ... تا چه حد برای این ائتلاف رساست، سئوالی که اگر از جنبه‌ی صوری و لفظی آن - جنبه‌ای که مساله‌ی مشخص و زنده‌ی همکاری و ائتلاف میان گروهی از نیروها را با استناد به مسائل کم‌اهمیت‌تر و درجه دوم از کانون توجه دور می‌کند - بگذریم، از لحاظ درک واقعی از پایگاه توده‌ای و دامنه‌ی نیروهای سیاسی شرکت‌کننده در آن و از لحاظ انطباق حتی‌الامکان بیشتر نام هر پدیده با مضمون آن شایسته توجه و بررسی است. "مساله‌ی مشخص و زنده" اینست که تعدادی از نیروهای سیاسی برای دستیابی به فعالیت مشترک در شکل ائتلاف جنبه‌ای تلاش می‌کنند. هیچکس مدعی نیست که شکل‌گیری چنین جنبه‌ای بمعنای تشکیل "جنبه‌ی طبقات" و یا بمعنای این خواهد بود که حداکثر نیروی ممکن برای هر شرایط گرد هم آمده است. همچنین هیچکس مدعی شکل‌گیری ائتلافی که برای تمام شرایط صرفنظر از مشخصات آن مناسب باشد، نیست. برعکس این گامی است که ضمن تلاش برای شکل دادن ائتلافی از نیروها، راه را بر تقویت پایگاه توده‌ای هر یک از آنها و کل جنبه و ائتلاف‌های وسیع‌تر متناسب با تغییر در شرایط وصف‌بندی نیروها هموار می‌کند.

در طرح برنامه‌هایی که تا کنون برای جنبه ارائه شده است اساساً جهات فعالیت حکومت پس از سرنگونی مطرح شده، در حالیکه مسائل دست به نقدتر و واقعی‌تر مربوط به جهات و اشکال مبارزه در راه سرنگونی رژیم و زمینه‌ها و اشکال دامن‌زدن به مبارزه‌ی کارگران و توده‌ها در راه سرنگونی، یعنی تدارک قوای همه‌جانبه‌ی سیاسی و نظامی برای سرنگونی رژیم از نظر دور مانده است. و همین مسائل هستند که بیشترین اهمیت عملی را دارند. مساله‌ی درجه‌ی اول و مقدم ما اینست که چگونه می‌توان رژیم را سرنگون کرد و برای تحقق امر چه باید کرد؟ مهم‌ترین مساله‌ی ما روشن‌کردن جهات و اشکال فعالیت در راه سرنگونی و بسیج همه‌جانبه‌ی قوا برای آن است.

اما پیش شرط اینکه چنین جهات و اشکالی روشن شود و موضوع فعالیت مشترک بخشی از نیروها قرار گیرد، وجود تحلیل نسبتاً مشترک از شرایط موجود، یعنی اوضاع و احوال عمومی سیاسی جامعه، سطح جنبش کارگری و توده‌ای و ذهنیت مردم، موقعیت و مشخصات عمومی رژیم حاکم و تاکتیک‌های مشخص در قبال آن، تاکتیک‌های مبارزه برای بسیج مردم در راه تامین خواسته‌هایشان و سرنگونی رژیم و موضع در قبال نیروهای عمده‌ی اپوزیسیون است. هنوز روی مسائل فوق‌الذکر بحث متمرکز و مشخص صورت نگرفته است. این گریست که باید حتماً صورت گیرد چرا که به فعالیت مشخص و عملی نیروها برمی‌گردد و ابهام و ناروشنی در آنها مستقیماً در فعالیت‌ها منعکس می‌شود. مثلاً وقتی تحلیل از اوضاع و احوال عمومی تا این حد متفاوت باشد که از سویی "تکوین زمینه‌های خیزش انقلابی نوین" و "امکان برافروخته شدن آتش یک موقعیت انقلابی سراسری از هر جرقه‌ی کوچک" مطرح شود و از سوی دیگر دوره‌ای نسبتاً طولانی از مبارزه کارگری و توده‌ای طرح گردد، طبیعی است که این دو ارزیابی در اکثر تاکتیک‌های مبارزاتی مشخص به نتایج متفاوت می‌رسند. یا مثلاً اگر منظور پیشبرد یک پراتیک واقعی و نه طرح شعارهای زیبا روی کاغذ باشد، آنگاه روشن است که تاکتیک "تبدیل جنگ ایران و عراق به جنگ داخلی" و تاکتیک مبارزه علیه جنگ و برای صلح که با دو تحلیل از شرایط عمومی جامعه و سطح جنبش مردم و روانشناسی آنها ارتباط دارند، را نمی‌توان براحتی با هم جمع کرد. بجاست یادآوری کنیم که ناگامی شورای ملی مقاومت و فروپاشی بعدی آن، علاوه بر سر هم‌بندی کردن شتابزده و بدون تدارک جدی آن و علاوه بر تاکتیک‌های خطاآمیز و جدا از توده‌ی آن، از یک ارزیابی ذهنی از نیروی رژیم، نیروی مردم و ذهنیت آنها و نیروی خود بنیانگذاران شورا ناشی شده است.

بعنوان نمونه‌ای برجسته از جنبه‌ای که با واقع‌بینی تام و شگفت‌انگیزی شرایط جامعه و جهات و اشکال فعالیت جنبه را ترکیب می‌کند، می‌توان جنبه‌ی دموکراتیک ملی فیلیپین را مثال زد. برنامه‌ی این جنبه (معروف به "برنامه‌ی ده ماده‌ای") که در سال ۱۹۷۳ (سال تشکیل جنبه) برای اولین بار منتشر شده و در سال ۱۹۷۷ تکمیل شده، ده ماده به شرح زیر را در برمی‌گیرد:

عمل دارند، فعالیت خود را هماهنگ کنند. مثلاً تمام نیروهای که علیه جنگ، خواهان صلح هستند، تمام نیروهای که برای آزادی زندانیان سیاسی پیگار می‌کنند، تمام نیروهای که ایجاد تشکلهای مستقل کارگری را هدف خود قرار می‌دهند، تمام نیروهای که علیه دیکتاتوری خواهان دموکراسی هستند، تمام کسانی که از رژیم بیزارند و به مبارزه در راه سرنگونی آن و تحقق آرزوها و خواسته‌های دیرینه مردم می‌پردازند، در یک یا چند عرصه تلاشهای خود را هماهنگ کنند. ناگفته پیداست که در چنین حالتی، انرژی زیادی از جنبش آزاد می‌شود و جنبش باسیای متفاوتی می‌یافت. در آنصورت از رنجی هم که مردم بدلیل فقدان چشم‌اندازی می‌برند گاسته می‌شد و بتدریج دانه‌های مبارزه و مقاومت توده‌ای باز دیگر بارور می‌شدند.

بدیهی است که انتظار شکل‌گیری بلاواسطه‌ی این وضع مطلوب در شرایط کنونی توهمی بیش نیست، چرا که اولاً وضع کنونی جنبش نه تصادفی و خلق‌الساعه، بلکه در پی یک دوره حرکت در شرایط پر تلاطم و آزمون در عمل پدید آمده است. روابط کنونی میان نیروهای جنبش با محصول گذشته‌ای معین است و تغییر در آنها با برخورد با این گذشته پیوند دارد و زمان می‌خواهد. ثانیاً هیچ نیروی عرصه‌های مبارزه و اقدامات عملی خود را بطور جداگانه و مجزا از مجموعه‌ی شرایط و خط‌موسی حرکت خود در نظر نمی‌گیرد و فقط بر اساس نیازهای لحظه حرکت نمی‌کند و درست هم نیست که چنین کند. ثالثاً طبیعی است که هر نیروی ضمن شرکت در مبارزه، حتی در آنجا که اشتراک نظر و عمل وجود دارد، اهداف و منافع خاص خودش یا بعبارت دیگر اهدافی را که از دیدگاه خود برای جنبش صحیح می‌داند، دنبال می‌گیرد. ما در بحث از ضرورت هماهنگی و همکاری هر چه وسیع‌تر در مبارزه علیه رژیم، بهیچوجه قصد نادیده گرفتن این واقعیت‌ها را نداریم، بلکه بر این امر تأکید می‌ورزیم که باید ضمن در نظر گرفتن همین واقعیت‌ها، برای شکل‌گیری هماهنگی‌ها و همکاری‌های وسیع و متنوع تلاش کرد و از طریق گام‌های هرچند اولیه و کوچک ولی جهت‌دار، بتدریج برای تغییر وضع موجود و نزدیک شدن به وضع مطلوب حرکت نمود.

ملاحظات فوق نشان می‌دهد که ضرورت جنبه رانسی‌توان به یک شرایط خاص (مثلاً نزدیکی اعتدالی انقلابی و غیره) نسبت داد. همچنین نمی‌توان فعالیت جنبه‌ای را مختص یک دوران کوتاه دانست. ضرورت جنبه از وجود منافع مشترک در مبارزه علیه دشمن مشترک و برای تحقق یک یا چند هدف مشترک ناشی می‌شود. تا موقعی که و تا حدی که چنین منافع و اهدافی وجود داشته باشد، ضرورت جنبه نیز به قوت خود باقی می‌ماند، هر چند که اشکال و دامنه‌ی آن متناسب با شرایط تغییر کند. و بالاخره روشن است که وجود ضرورت یک امر، هنوز بمعنای امکانپذیر بودن آن در هر شرایطی نیست. مهم اینست که ضرورت‌ها را ببینیم و در جهت تحقق آنها بکوشیم.

نوع جنبه و زمینه‌های مشخص فعالیت جنبه‌ای

نوع جنبه و مضمون و زمینه‌های مشخص فعالیت آن، یکی از مسائل اساسی بحث جنبه است، چرا که بسته به عواملی چون اوضاع و احوال عمومی جامعه (شرایط تحول نسبتاً آرام، شرایط اعتدالی انقلابی، آستانه‌ی سرنگونی رژیم و...) و یا سطح جنبش کارگری و توده‌ای، میزان شکل آنها و سطح فعالیت نیروهای پیشرو، فعالیت جنبه‌ای می‌تواند مضامین متفاوتی داشته باشد، یعنی انواع متفاوتی از جنبه لازم باشد. برای روشن‌تر شدن مساله می‌توان سئوال کرد: آیا جنبه‌ی مورد نظر عمدتاً جنبه‌ی بسیج نیرو، دامن‌زدن به مبارزه علیه رژیم و تدارک برای سرنگونی آن است؟ آیا "دوران انقلابی" که منجر به انقلاب بهمین ۱۳۵۷ شده، همچنان ادامه دارد و "خیزش انقلابی نوین در حال تکوین" و رژیم در آستانه‌ی سقوط است و لذا جنبه، جنبه‌ایست که در آستانه‌ی سرنگونی و با هدف معین و مشخص همکاری تمام نیروها در امر مشترک و بلاواسطه‌ی سرنگونی رژیم (مثلاً به شکل اعتصاب عمومی، قیام مسلحانه‌ی توده‌ای و یا تبدیل جنگ ایران و عراق به جنگ داخلی) شکل می‌گیرد؟ و بالاخره آیا جنبه، جنبه مشترک نیروهای است که در نبرد و مبارزه‌ی قطعی و همه‌جانبه با رژیم در گیر شده‌اند، مسائل عمده‌ی مربوط به استراتژی و تاکتیک‌های مبارزاتی خود در شرایط کنونی را حل کرده‌اند و هدف آنها نه تنها سرنگونی رژیم، بلکه تعیین دقیق نوع و مشخصات حاکمیت پس از سرنگونی، تعیین دقیق وظایف آن و یا حتی اجرای بخشهایی از برنامه‌ی آنست؟ بسته به اینکه چه نظری درباری اوضاع و احوال عمومی جامعه، درباری سطح مبارزه کارگران و توده‌ها و نیروهای سیاسی و بطور خلاصه فاز مشخص مبارزه علیه رژیم داشته باشیم، طبعاً پاسخ‌های متفاوتی به این سئوالات خواهیم داد. بسخن دیگر، باید به این سئوال پاسخ روشن داد که مسائل و وظایف دست به نقدی که فعالیت جنبه‌ای باید در مرکز توجه خود قرار دهد

- ۱- متحد ساختن گلیه‌ی نیروهای ضدامپریالیستی و دموکراتیک بمنظور سرنگونی رژیم دیکتاتوری وابسته به آمریکای مارکوس و ایجاد دولت ائتلافی بر مبنای نظام واقعا دموکراتیک و با شرکت نمایندگان تمامی طبقات و نیروها،
 - ۲- افشای امپریالیسم آمریکا و مبارزه با آن بعنوان طراح اصلی ایجاد رژیم دیکتاتوری فاشیستی، مبارزه در جهت لغو گلیه‌ی قراردادهای تحمیلی و اسارتبار منعقد با این قدرت امپریالیستی و ملی نمودن گلیه‌ی اموال آن در کشور،
 - ۳- مبارزه برای احیای گلیه‌ی حقوق دموکراتیک خلق نظیر آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، انجمن‌ها و اعتقادات مذهبی و آزادی انجام فعالیت‌های مربوطه،
 - ۴- بسیج نمودن گلیه‌ی امکانات سیاسی و مادی جهت انقلاب مسلحانه و زیرزمینی علیه دیکتاتوری مارکوس،
 - ۵- حمایت از برنامه‌ی واقعی اصلاحات ارضی که متضمن رهائی توده‌های زحمتکش دهقان از زیر بار ستم و بهره‌کشی نظام فئودالی و نیمه فئودالی و افزایش محصولات کشاورزی از طریق تعاون و خودیاری آنان باشد،
 - ۶- افزایش سطح زندگی مردم، تسهیل حق کار کردن و حفظ سرمایه‌ی ملی در مقابل سرمایه‌ی انحصارگران خارجی،
 - ۷- اشاعه‌ی فرهنگ ملی، علمی و خلقی و مبارزه با فرهنگ امپریالیستی، فئودالی و فاشیستی،
 - ۸- حمایت از اقلیت‌های ملی، بویژه اهالی میندانائو و روستاهای کوه‌نشین در مبارزه برای خودمختاری و دموکراسی،
 - ۹- محاکمه‌ی علنی و مجازات سرسپردگان رژیم فاشیستی مارکوس به جرم تمام جنایاتی که در حق مردم انجام داده‌اند و مصادره‌ی گلیه‌ی اموالی که از مردم غصب نموده‌اند،
 - ۱۰- اتحاد با تمام خلق‌هایی که علیه امپریالیسم و ارتجاع مبارزه می‌کنند و جلب حمایت آنها از مبارزه‌ی انقلابی مردم فیلیپین،
- خصوصیت برجسته‌ی جبهه‌ی دموکراتیک ملی و برنامه آن در اینست که بهیچوجه خود را به طرح ضرورت سرنگونی رژیم و جهات عمده‌ی فعالیت و اقدامات دولت ائتلافی ناشی از سرنگونی محدود نمی‌کند، بلکه در تمام جهات دهگانه یاد شده، هم برای دوره‌ی قبل از سرنگونی و هم برای پس از آن اقدامات عملی و واقع‌بینانه معینی را برای طبقات و اقشار مختلف ارائه می‌دهد، عرصه‌ها و اشکال گوناگونی از مبارزه را طرح می‌نماید و مجموعه این مبارزات را در یک کل واحد در جهت سرنگونی رژیم و استقرار دموکراسی و تأمین حقوق و خواست‌های مردم به هم پیوند می‌دهد. بعبارت دیگر، خصوصیت میزه این برنامه در آنست که نه تنها گروه‌های اجتماعی مردم از کارگران و دهقانان تا نظامیان و فرهنگیان و انواع شکل‌های سیاسی و صنفی، بلکه هر شهروند فیلیپینی با خواندن آن کاری و نقشی برای خود می‌یابد و می‌تواند با تلاش خود نیروی جبهه و مبارزه آنرا تقویت نماید. موفقیت چشمگیر این جبهه در مدتی نسبتا کوتاه بهیچوجه تصادفی نبوده، بلکه از نقاط قوت یاد شده ناشی گردیده است.
- ناگفته پیداست که شرایط امروز ایران با شرایط کنونی فیلیپین و یا با شرایط زمان تشکیل جبهه دموکراتیک ملی بسیار متفاوت است. نیروهای سیاسی ایران عمدتا در جدائی نسبی از پایگاه اجتماعی مورد نظرشان قرار دارند و از ضعف پیوند توده‌های رنج می‌برند. بعلاوه شکل‌های صنفی توده‌ای در مقیاس سراسری در ایران عملا وجود ندارند. ولی این شرایط نه فقط توجیبه‌ی برای طرح‌های ذهنی وجدا از واقعیت ایجاد نمی‌کند، بلکه بطریق اولی توجه به زمینه‌های مشخص فعالیت جبهه‌ای در ایران را پراهمیت‌تر و ضروری‌تر می‌سازد. بویژه اینکه شرایط مهاجرت در بخشی از نیروهای سیاسی نیز - اگر آگاهانه برخورد نشود - این زمینه را بوجود می‌آورد که به تغییرات واقعی در عرصه مبارزه در ایران توجه کافی و شایسته مبذول نشود. شرط جدی بودن هر حرکت سیاسی و از جمله فعالیت جبهه‌ای مشترک تعدادی از نیروها با یکدیگر اینست که روشن شود این حرکت چه تغییر واقعی در مبارزه مردم علیه رژیم و بویژه در داخل ایران بوجود می‌آورد، والا جبهه از یکی از مهمترین شالوده‌های موجودیت و حفظ پایداری و همبستگی خود محروم می‌شود.

تناسب میان "برنامه دولت موقت" و "برنامه مبارزه برای سرنگونی"

کمیته مرکزی سازمان در مباحث مربوط به برنامه جبهه، جهات و محورهای مورد تأکید خود را بر اساس همان محورهای دموکراتیک و ضدامپریالیستی برنامه دموکراسی خلقی در میان گذاشته است تا به تبادل نظر حول این مساله یاری رساند. این محورها در دو قسمت قبل از سرنگونی و پس از سرنگونی رژیم تنظیم شده‌اند. محورهای عام مورد تأکید ما برای دوره قبل از سرنگونی عبارت

- بوده‌اند از:
- مبارزه در راه پایان دادن به جنگ ارتجاعی ایران و عراق و استقرار صلحی عادلانه،
 - مبارزه علیه سرکوب و اختناق و برای آزادی‌های سیاسی (بویژه آزادی زندانیان سیاسی) و ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری و توده‌ای،
 - مبارزه علیه سیاست‌های ضد خلقی رژیم و برای بهبود شرایط کار و زندگی کارگران و توده‌ها،
 - پیوند دادن این مبارزات با پیگار برای سرنگونی رژیم.
- برای دوره پس از سرنگونی و تا زمان تشکیل مجلس موسسان، کمیته مرکزی سازمان جهات زیر را مورد تأکید قرار داده است:
- استقرار دموکراسی سیاسی و دعوت مجلس موسسان که ضمانت اجرائی آن وجود ارگان‌های اعمال قدرت توده‌ای، نهادهای دموکراتیک، حق رای همگانی، برابر، مخفی و مستقیم برای شهروندان و جدائی دین از سیاست است
 - انحلال ارگانهای سرکوب رژیم و ایجاد سیستم دفاع مردمی،
 - ایجاد نظام اداری و قضائی مردمی،
 - تأمین حق تعیین سرنوشت خلق‌ها و بطور مشخص خودمختاری،
 - تأمین آزادی احزاب و مطبوعات و دیگر آزادی‌های اجتماعی و فردی،
 - حرکت در جهت استقلال و رشد مستقل اقتصادی،
 - سیاست خارجی مستقل و مترقی،
 - تأمین حقوق کارگران و دیگر اقشار خلق، در چارچوب اقدامات مندرج در برنامه دموکراسی خلقی.

کمیته مرکزی سازمان دیگر پیشنهادات موجود را بر اساس همین جهات مورد بررسی و انتقاد قرار داده است. در همین راستا ما بر ضرورت طرح مبارزه علیه وابستگی اقتصادی، طرح کامل و جامع مطالبات کارگران و دیگر اقشار خلقی، تصریح کامل خصلت ضدامپریالیستی جبهه و لزوم طرح فرمولبندی روشن و صریح درباره حق تعیین سرنوشت خلق‌ها و خودمختاری تأکید ورزیده‌ایم. ما همچنین لزوم شناسائی کامل و صریح استقلال ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی نیروهای شرکت‌کننده در ائتلاف جبهه‌ای را برای طرح نظر و پیشبرد عملی فعالیت‌های خود در میان توده‌ها خاطر نشان کرده‌ایم.

ما ضمن توجه به فضای تند حاکم بر اکثر مباحث سیاسی و شوریک درون جنبش چپ ایران و ضمن تأکید ضرورت سالم‌سازی و بهبود آن، بویژه در رابطه با نیروهایی که روابط نزدیک همگاری و ائتلاف با هم برقرار می‌کنند، هر گونه فرمولبندی مبهم و قابل تفسیر در این زمینه را مردود و زیانبار دانسته‌ایم، چرا که صرفنظر از نیت این یا آن نیرو، این کار می‌تواند به عاملی برای مخدوش شدن استقلال ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی نیروها تبدیل شود و یا در تصمیم‌گیری مستقل آنها اختلال ایجاد نماید. سالم‌سازی فضای مباحث و سازنده و خلاق نمودن آنها، نه از طریق فرمولبندیهای محدودکننده، بلکه از طریق برخورد واقع‌بینانه و مسئولانه با نظرات یکدیگر، بالا بردن میزان تحمل نظرات دیگران و احترام به آنها و اصل قرار دادن منافع جنبش مردم در این مباحثات می‌تواند تحقق یابد.

تنظیم مجموعه‌ای از اقدامات بعنوان برنامه حکومتی فرضی که باید پس از سرنگونی رژیم تشکیل شود، بسادگی امکانپذیر است. ولی در شرایطی که مباحث جبهه تازه آغاز شده و بسیاری مسائل مهم و تعیین کننده آن، مانند نوع جبهه، زمینه‌های فعالیت مشخص آن، تحلیل نسبتا مشترک از شرایطی که جبهه در آن تشکیل می‌شود، تاکتیک‌های عمده مبارزاتی، نه تنها حل بلکه حتی طرح نیز نشده‌اند، این کار گرهی را باز نمی‌کند. ارائه برنامه پیشنهادی منطقی باید گام آخر مباحثات و تبادل نظرهای دوجانبه و چندجانبه باشد و آنها واقعا بیانگر کار مشترک نیروهای درگیر باشد، بگونه‌ایکه پس از مدتی بحث با تغییرات و اصلاحات مورد نظر طرحی به تصویب برسد. در غیر اینصورت این خطر وجود دارد که برنامه‌های ارائه‌شده روی کاغذ بماند و یا حتی به مانعی در برابر مباحث و توافق‌ها تبدیل شوند.

بحث و عمل مشترک نیاز روز جنبش ماست

کمیته مرکزی سازمان، ضمن تأکید اهمیت برنامه و اساسنامه و ضرورت صراحت در اقدامات پس از سرنگونی رژیم، این مساله مقدم‌تر و عملی‌تر را خاطر نشان کرده است که باید معلوم کنیم که جبهه چه تغییری در وضع موجود و بویژه در ایران بوجود می‌آورد؟ زمینه‌های مشخص فعالیت جبهه کدام است؟ هریک از نیروها درباره مسائلی مانند چشم‌انداز تحول رژیم و سرنگونی آن، سطح جنبش کارگری و توده‌ای و وضع هر کدام از نیروهای عمده اپوزیسیون چه دیدی دارند و حدودا چه تاکتیک‌هایی را درست می‌دانند. ما برآنیم که توجه جدی

برخی مبانی و مسائل مربوط به جبهه

مقدمه: ائتلاف فرهنگ دیگری می خواهد

علی کشتگر

نه تنها اختلافات بعنوان یک امر طبیعی تلقی نمی شود، بلکه اختلاف با انشعاب و با خصومت مترادف است. و این خود از دلایل اصلی پراکندگی دردناک چپ و هرزرفتن انرژی، توان و تجارب و امکانات آن و از علل ناتوانی آن در جلب اعتماد توده ها و روشنفکران و پیشروان جامعه است.

این فرهنگ و روشها و اجزای آن شایسته جنبشی که برای آزادی، استقلال و صلح و عدالت می رزمند نیست و اساسا با اهداف جنبش چپ هیچ گونه سازگاری ندارد.

ما را فرهنگ دیگری باید: فرهنگ تحمل نظرات و اندیشه های مخالف، فرهنگ دفاع صادقانه و پیگیری آزادی آنان که چه در محدوده ی شکل سیاسی ما و چه خارج از آن، مخالف ما می اندیشند، فرهنگ جدل و رویارویی اندیشه ها با هدف پیدا کردن پاسخ مسائل، با هدف مشخص کردن هویتها و مسئولیتها و دخالت مشترک در تعیین سرنوشت جنبش. فرهنگ ارائه صریح و شجاعانه ی نظر بدون آنکه از بیم اتهام و ارباب و فراموشی منافع و اهداف مشترکان در هراس باشیم.

تنها با غلبه چنین فرهنگی بر چپ ایران و بر کل اپوزیسیون ایران است که می توان به وضع دردناک کنونی پایان داد و راه را بر اتحاد چپ و اتحاد مجموعه ی نیروهائی که برای ایرانی آزاد، مستقل و آباد می رزمند، هموار ساخت. تنها با چنین فرهنگی است که چپ می تواند متحد گردد، اعتماد کارگران و توده های خلق را بخود جلب نماید و به بزرگترین و نیرومندترین نیروی سیاسی جامعه تبدیل گردد.

یکی از مسائل حیاتی در امر حاکم کردن دموکراسی و روشهای ناشی از آن، درک عمیق این مساله است که وجود اختلافات و پیدایش اختلافات جدید در جریان فعالیت سیاسی، چه در جنبش و چه در درون یک جریان سیاسی امری طبیعی و اجتناب ناپذیر است. وحدت نظر کامل یا امری موقتی است و یا ادعای کاذبی است که خود نتیجه ی غلبه نوعی اختناق و سرکوب است. حزب سیاسی بهمان درجه که زنده، فعال و متفکر است، با اختلاف نظرات و پیشنهادات متفاوت مواجه است. درست ترین نظرات و بهترین راه حل ها، از برخورد خلاقانه و دموکراتیک نظرات مختلف و به سخن دیگر از التزام کل چپ و همه ی عناصر سازنده ی آن به تفکر و راهیابی برای معضلات و مسائل جنبش شکل می گیرد. و این نمی شود جز در ارائه اندیشه ها و نظرات که لزوما یکسان نیستند. بنابراین آنچه می تواند و باید موجب نگرانی باشد نه تنوع و اختلاف نظر که همواره امری حتمی و اجتناب ناپذیر است، بلکه شیوه های رایج عدم تحمل، برچسب زدن به نظرات مخالف و برخورد خصمانه بجای ارائه استدلال و منطق است. باید این شیوه های رایج که متأسفانه قدمت آن به درازای تاریخ جنبش ما است جای خود را به برخورد سالم، به ارائه دلایل و مباحث هر چه روشن تر و به قضاوت عادلانه و بدور از پیشداوری و خصومت نسبت به نظرات مخالف بدهد. در مباحثه و جدل برای جستجوی حقیقت، باید پذیرفت که حقیقت در انحصار هیچ کس نیست و هر کس ممکن است جنبه ای از حقیقت را به دیگری بنمایاند. بنابراین باید قبل از هر داوری، به گفته ها و نظرات دیگران هر قدر هم که مخالف و یا موافق ما باشند اندیشه کرد و در رد و یا قبول هر سخن و هر نظری به ابراز دلایل و منطق و نه احساسات، تعصب و پیشداوری تکیه کرد. بقول شاعر "دلایل قوی باید و معنوی نه رگهای گردن به حجت قوی".

با چنین روحیه ای است که می توانیم امیدوار باشیم که انتشار نشریه "در راه کنگره" بسهم خود گامی در راه حاکم کردن فرهنگ دموکراتیک در سازمان و جنبش، اقدامی موثر در راستای حل مسائل و معضلات جنبش چپ ایران و یاری رسان اتحاد رزمنده و دموکراتیک چپ و نزدیکی و اتحاد همه ی نیروهائی باشد که برای سرنگونی رژیم اسلامی و استقرار دموکراسی، صلح و عدالت در ایران مبارزه می کنند.

* * *

جنبش چپ را از واقعیات زنده و جاری جدا می سازد بدست نمی آید. مهمتر آن که این حمایت بدون ایجاد ارتباط و اعتماد دوجانبه میان کونیستها و توده های خلق و سایر نیروهای سیاسی که کم و بیش برای سرنگونی رژیم اسلامی و تحقق دموکراسی در ایران مبارزه می کنند بدست نخواهد آمد.

چپ ایران برای تبدیل شدن به یک نیروی سیاسی جدی که هم خود و هم دیگران، حرفه، شعار و عمل آن را جدی بگیرند، باید از برج دکگاتیسم و سکتاریسم بدرآید و بدنای واقعیات نزدیک و نزدیک تر گردد.

اگر قرار است پیگار فداکارانه ی چپ ایران و انرژی عظیمی که چپ در راه آزادی و عدالت صرف می کند، شربخش باشد، اگر بناسد نبرد حماسی هزاران شیفته ی آرمانهای چپ که خونشان سرزمین ایران را رنگین کرده است به گل نشیند و اثر می بایست مبارزه ی امروز و فردای هزاران کونیست که در سراسر ایران هر یک داستان شورانگیزی از مبارزه ی انسان برای آزادی و عدالت و زندگی بهتر را می آفرینند با پیروزی قرین گردد، باید برای غالب گردانیدن فرهنگ دموکراتیک و زدودن روشها و شیوه های ضد دموکراتیک و خلاقیت کش به یک تلاش پیگیر، دسته جمعی و همه جانبه دست زد.

من نمی توانم میزان خوشنودی خود را از تصمیم کمیته مرکزی سازمان، در انتشار نشریه ی "در راه کنگره" که گامی موثر در جهت گسترش دموکراسی و غالب کردن روشهای دموکراتیک در سازمان و در جنبش چپ ایران است، وصف کنم. همینقدر می گویم که این تصمیم در من و بسیاری از فعالان سازمان و جنبش که از نزدیک می شناسم شور تازه ای آفریده و امید به آینده ی بهتر از امروز جنبش چپ را افزایش داده است.

از این پس همه ی ما اعضا و هواداران سازمان می توانیم نظراتمان را حول اساسی ترین مسائل جنبش از طریق این نشریه نه فقط در درون سازمان که در سطح جنبش ابراز داریم و در جریان برخورد خلاقانه ی اندیشه ها و ارائه راه های متفاوت و مختلف که موثرترین روش تحقق خرد جمعی، پیدا کردن راه حل معضلات جنبش و رشد و تکامل سازمان و شناخت مداوم قوتها و ضعفهایمان است، آگاهی، عزم و انرژی خود را ده چندان سازیم.

در آستانه ی برداشتن این گام باید به یاد داشته باشیم که ما چپ های ایران با وجود آن که در ژرفای فرهنگ غنی، ریشه دار و دیرپای خلفان دارای سنتهای عمیق تحمل، بردباری، سه صدر، ظرفیت آموختن از مخالفان و حتی دشمنان هستیم و بر قلل رفیع و جاودانه ی فرهنگان مولوی ها، حافظ ها، سعدی ها، این فرزندان همیشه جاوید فرهنگ ایران و جهان، پیام آوران این سنتهای آزادی و آزادی هستند، اما در عین حال ما محصول جامعه ای هستیم که سابقه ای بس طولانی در تسلط دیکتاتوری، اختناق و سرکوب دارد.

فرهنگ عدم تحمل و عناصر و روشهای ضد دموکراتیک رایج در چپ ایران از یکسو در تفکرات و روشهای استالینی ریشه دارد. فرهنگ و روشهای جنبش چپ ایران از پیوند سنن و اخلاقیات عمیق دموکراتیک مارکسیسم و جنبش کارگری جهانی با سنتها و اخلاقیات مترقی ادب و فرهنگ مردم ایران پدید نیامده است. به گواه تاریخ، در این جنبش، مرز میان مارکسیسم و فرهنگ و سنن دموکراتیک و خلاق آن بسختی با شیوه ها و روشهای سرکوب، اتهام، عدم تحمل و همه ی دیگر عناصر فرهنگ استالینی بهم ریخته و این دو با یکدیگر مترادف گشته اند، به گونه ای که مبارزه با این فرهنگ رایج همچنان بسیار دشوار است.

از سوی دیگر فرهنگ غالب بر جنبش چپ ریشه در تسلط و غلبه ی دیکتاتوری و سرکوب آزادیهای سیاسی و اجتماعی دارد. کشوری که بجز مقاطع بسیار کوتاهی از تاریخ خود، زیر مهمیز و چکمه های دیکتاتورها و زورگویان قرار داشته است، کشوری که تا به امروز فرصت نیافته است دموکراسی و قواعد و روشهای آن را تجربه کند، به ناگزیر این فرهنگ را در جریانات سیاسی خود بازمی تاباند.

بدینسان است که دهها جریان سیاسی گوناگون ایران با وجود آن که در سرنگونی رژیم خمینی و استقرار دموکراسی در ایران ذینفع اند، قادر به تحمل یکدیگر حتی در حدی که بتوانند برای اهداف کم و بیش مشترک خود هاهنگ عمل کنند، نیستند و این خود مهمترین دلیل ناتوانی اپوزیسیون ایران در تشکیل یک جبهه ی نیرومند و دلیل اصلی تفرقه ی نیروهای سیاسی اپوزیسیون در کشور ما است. همچنین به همین دلایل است که در درون جنبش چپ

چپ ایران برای مادی کردن ایده ها و اهداف خود باید نقشه ی سیاسی خود را ترسیم نماید و چگونگی پیاده کردن آن را از آغاز تا به آخر حتی الامکان برای خود مشخص سازد. تحقق جمهوری دموکراتیک بعنوان حکومتی واقعا دموکراتیک که در آن طبقه ی کارگر به رهبری پیشاهنگ سیاسی خود در راس سایر طبقات و اقشار خلقی پرچمدار گسترش و تعمیق دموکراسی و عدالت و پیشرفت خواهد بود، پیش از هر چیز در گرو جلب حمایت طبقه ی کارگر و توده های خلق نسبت به اهداف و آرمان کونیستها است.

اما این حمایت به صرف تکرار شعار و بویژه با چسبیدن به دکتهائی که

می‌شود جا و بهای چندانی به دموکراسی بویژه به آزادیهای سیاسی و آزادی تشکل‌های سیاسی و طبقاتی داده می‌شود. همین مساله خود از دلایل انزوای نسبی چپ در سطح جامعه، به‌رغم مبارزه‌ی درخشان و قهرمانیهای بی‌نظیر آن، محسوب می‌گردد.

برخی سازمانهای چپ، گوئی چنین می‌پندارند که می‌شود همه‌ی دیگر نیروهای چپ و سایر نیروهای غیرکمیونیست را "افشا" و "منزوی" کرد و خود یک‌تنه رهبری طبقه‌ی کارگر و توده‌ها را برعهده گرفت. اما این تفکر و روشهای ناشی از آن تاکنون کل جنبش چپ را پراکنده و منزوی کرده است. این تفکرات محکوم به شکست هستند چرا که از واقعیتهای عریان جامعه ما فرسنگها بدوراند. از این گذشته این تفکرات و روشهای ناشی از آن مطرودند چرا که برای جلب حمایت توده‌ها و نیروهای سیاسی. نسبت به یک حزب سیاسی؛ برخورد دموکراتیک، بحساب آوردن مردم و سایر جریانات سیاسی و ایجاد اعتماد متقابل میان آنان ضرورت حیاتی دارد.

این دیدگاههای سکتاریستی و ضددموکراتیک که بصورت دگم‌هایی دیرپا از موانع تبدیل جنبش کمیونیستی ایران به یک نیروی سیاسی بزرگ و موثر است، از سوئی ریشه در تحلیل نادرست از ساخت اقتصادی - اجتماعی ایران، آمادگی طبقه‌ی کارگر و پیشاهنگ سیاسی آن در هدایت مبارزه‌ی انقلابی و تبدیل سایر اقشار اجتماعی میان طبقه‌ی کارگر و بورژوازی به نیروی بی‌اهمیت دارد، از سوئی نتیجه‌ی بی‌توجهی و بی‌اعتقادی به مساله دموکراسی و مضمون دموکراتیک جمهوری دموکراتیک خلق است و بالاخره از سوی دیگر نتیجه‌ی نگرشی نادرست و انحرافی به مساله‌ی چگونگی تحقق آرمان کمیونیسم و ساختمان سوسیالیسم است. سوسیالیسمی که گویا خیلی سریع از طریق نابودی هر نوع مالکیت خصوصی و حتی نابودی تولید خرد متحقق می‌گردد و مساله آزادیهای سیاسی و تعقیب جوانب دیگر دموکراسی برای تکمیل و پیشرفت آن حائز اهمیت نیست. بدون تعیین تکلیف قطعی با این تفکرات انحرافی و سکتاریستی (تجارب همه‌ی کشورهای که کمیونیستها در آنجا قدرت را بدست داشته‌اند عبق نادرستی و دامنه وسیع عواقب ناشی از این تفکرات را به اثبات رسانده است)، کمیونیستها نمی‌توانند به‌رغم همه تلاشها، فداکاریها و قهرمانیهایشان نقش شایسته‌ی خود را در ایران ایفا کنند. بدون تعیین تکلیف قطعی با این تفکرات کمیونیستها نمی‌توانند با خود و با دیگران در جبهه‌های مستحکم علیه رژیم خمینی گرد آیند.

تجارب همه‌ی کشورهای سوسیالیستی از اتحاد شوروی، کشورهای اروپای شرقی و چین گرفته تا کوبا و ویتنام همه جا موید این مساله است که کمیونیستها برای تحقق اهداف انقلابی و دموکراتیک خویش باید با انحرافات و دگم‌هایی که بدان اشاره رفت تعیین تکلیف کنند، تا بتوانند حداکثر رشد نیروهای مولد، رشد اقتصادی و ایجاد زمینه‌های واقعی اشتغال کامل و رفاه عمومی را تأمین نمایند. علاوه بر این کمیونیستها باید با تعقیب و گسترش دموکراسی واقعی بصفهومی که واقعا اکثریت مردم حاکم بر سرنوشت خود و کشور خود باشند شرایط را برای رشد خلاقیتها و ابتکارات که لازمه رشد نیروهای مولد، رشد فرهنگ و رشد سیاسی کارگران و زحمتکشان و تحقق و تکمیل اهداف دموکراتیک و سوسیالیستی است، فراهم نمایند.

تجارب همه‌ی کشورهای پیشگفته بوضوح اثبات می‌کند که عملی‌کردن سریع مساله‌ی خلعید از تمام سرمایه‌داران، ازبین بردن کم‌و بیش سریع مالکیت خصوصی و تولید خرد امری زیانبار است. علاوه بر این تمرکز بیش از حد امور در دست دولت و دولتی‌کردن همه‌ی بخش‌های صنعت، خدمات و کشاورزی موجب رشد بوروکراسی و رکود می‌گردد. آنچه ضامن پیشرفت جامعه و تحقق آرمان کمیونیستها می‌شود نه سیاست تمرکز امور در دست دولت، بلکه اداره دموکراتیک جامعه و جانشین کردن رقابت سوسیالیستی بجای رقابت سرمایه‌داری در چارچوب عام برنامه‌ریزی دولتی است.

از همه‌ی این تجارب می‌توان بخوبی اثبات کرد که کمیونیستها بدون تحمل آزادیهای سیاسی، آزادی احزاب و آزادی واقعی تشکل‌های کارگری و توده‌ای قادر به ایجاد جامعه مطلوب خویش و تکمیل و پیشرفت این جامعه چه به‌لحاظ سیاسی و چه از نظر اقتصادی و اجتماعی نخواهند بود. بدون رعایت این موارد بهم مرتبط، بجای رشد خلاقیتها در همه‌ی عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی انجماد و رکود بوجود می‌آید و جامعه بتدریج در چنبره بوروکراسی، بی‌تفاوتی و رکود، قدرت تکامل خود را از دست می‌دهد.

این واقعیتها نشان می‌دهد که کمیونیستها نمی‌توانند با دیدگاههایی که مساله لغو سریع هر نوع مالکیت خصوصی را در ایران در دستور فردای انقلاب قرار می‌دهند، هدف پایان دادن به تولید خرد و متوسط خصوصی را امری کوتاه‌مدت می‌پندارند، موافق باشند. همچنین کمیونیستها نه تنها نمی‌توانند و نباید به مساله آزادی‌های سیاسی کم‌بها دهند، بلکه باید پیشروترین و پیگیرترین مدافعان آن باشند. اگر کمیونیستها سیاست واقع‌بینانه‌ای را در رابطه

اگر قرار است کمیونیستها دامنه‌ی نفوذ خود را در میان کارگران و توده‌های خلق گسترش دهند و شعار تأمین رهبری پرولتاریا را به واقعیت نزدیک سازند، باید شیوه‌هایی چون محدودکردن تحلیل‌ها بر اساس دسته‌بندی نیروهای سیاسی به انقلابی و یا ضدانقلابی، مترقی و یا ارتجاعی و دموکراتیک یا ضددموکراتیک، شیوه‌هایی که از میان طیف وسیع رنگها فقط به دنبال سیاه و سفید می‌گردد... و لاجرم با پیچیدگیهای مبارزه طبقاتی - سیاسی بیگانه است را به‌دور بریزند؛ افکار پندارگرایانه‌ای که آرزوهای قشنگ را بجای واقعیات سرسخت و تلخ می‌نشانند و بنحو عجیبی در ظرفیت بالفعل طبقه‌ی کارگر و آمادگی آن افراق می‌کند و کم‌تجربگی آن در مبارزه‌ی سیاسی و صنفی، ضعف تشکل آن، پائین بودن آگاهی طبقاتی و فقدان حزب سیاسی آن را نادیده می‌انگارد و همزمان بی‌توجه به مرحله انقلاب و نیروهای محرکه‌ی آن، توان سایر طبقات و اقشار خلقی را بی‌بها می‌کند و بدینوسیله به آسانی سایر طبقات و اقشار اجتماعی و نیروهای سیاسی متعلق به آنها را ضدانقلابی و ارتجاعی می‌خواند و بالاخره دیدگاهی که در دفاع پیگیر از آزادیهای سیاسی و تأمین و تضمین کامل آن در جامعه‌ی آرمانی کمیونیستها تردید و تزلزل نشان می‌دهد، بهیچ‌روی نمی‌تواند به نزدیک کردن کمیونیستها به واقعیات زمینی و تبدیل آنان به یک نیروی سیاسی جدی و تأمین رهبری پرولتاریا بر جنبش خلق خدمت نماید.

همچنین کمیونیستها نباید به‌صرف آن که بطور تاریخی و جهانی ایدئولوژی پرولتاریا را نمایندگی می‌کنند، در شرایطی که از حداقل رابطه با این طبقه بی‌بهره‌اند، خود را نماینده‌ی طبقه‌ی کارگر بخوانند و بطور اراده‌گرایانه و ایده‌آلیستی خود را جانشین طبقه‌ی کارگر کرده و به نام او، دیگر اقشار و نیروهای سیاسی را از صحنه حذف کنند. چرا که در واقعیت این روشها خود کمیونیستها را از صحنه‌ی سیاسی حذف می‌کند و تحقق شعار رهبری طبقه‌ی کارگر را غیرممکن می‌سازد.

متأسفانه امروز هر جریان جنبش خود را نماینده‌ی طبقه‌ی کارگر می‌داند و در حرف و عمل و یا دست‌کم در عمل نه تنها نیروهای غیرکمیونیست بلکه سایر نیروهای کمیونیست را نیز به آسانی کنار می‌گذارد و خود به تنهایی به نام طبقه‌ی کارگر و بجای او و البته بدون ارتباط با وی می‌خواهد آرمان طبقه‌ی کارگر را متحقق نماید.

این روشها و تفکرات بیمارگونه که طبعاً تا کنون به‌رغم مبارزه و فداکاری بی‌سابقه‌ی نیروهای چپ در عمل دردی را دوا نکرده به‌ناچار با بیماری دیگری در ارتباط است و آن بی‌توجهی عمیق چپ به اهمیت دموکراسی و مبارزه در راه تحقق آن است. اگر فقط من و یا سازمان من حقیقت مطلق را با خود دارند و دیگران یا ضدانقلابی و ارتجاعی‌اند و یا ارزش چندانی ندارند، عدم تحمل آنان نیز آسان‌تر توجیه می‌گردد و برخوردهای ضددموکراتیک با سایرین و رد همکاری و هماهنگی با دیگران در مبارزه که خود لازمه وفاداری به دموکراسی و مبارزه در راه آن است، در عمل راحت‌تر نفی می‌گردد (هر چند که وفاداری عمیق به دموکراسی از جمله بدین معنی است که آزادی سیاسی برای دشمنان خود را نیز بپذیریم). متأسفانه در جنبش چپ ما، مسائل بسیار پراهمیتی که نتیجه‌ی صدها سال مبارزه‌ی ستمکشان و نیروهای مترقی علیه ستمگران و مرتجعان در ادوار مختلف تاریخ است، مسائل چون آزادی بیان، آزادی اندیشه، آزادی وجدان و آزادیهای فردی و سیاسی بعنوان آزادیهای بورژوازی که گویا اهمیت چندانی نداشته و می‌شود آن را فدای اهداف دیگر کرد، تلقی می‌گردد. اما این آزادیها که خواست دیرینه‌ی انسان و قبل از همه خواست دیرینه‌ی اکثریت ستمکش و استثمارشونده‌ی جوامع بشری بوده و همزمان با پیدایش بورژوازی در برخی از جوامع سرمایه‌داری متحقق گشته است، نه آزادیهای بورژوازی، بلکه حقوق و آزادیهای دموکراتیک عام محسوب می‌شوند که باید پیوسته برای تحقق هر چه کامل‌تر آنها مبارزه نمود. پایمال شدن آزادیها همواره به زیان کارگران و توده‌های خلق، به زیان رشد نیروهای مولد، به زیان رشد شعور سیاسی توده‌ها و به زیان پروسه تکامل فرهنگ و تمدن آنان و در خدمت ستمگران بوده است. کمیونیستها باید دفاع از این آزادیها و تأمین و تضمین آن را همواره از اهداف خود قرار دهند. بدون اعتقاد عمیق به این مساله نه امروز می‌توان حمایت توده‌ها و نیروهای سیاسی دیگر را به کمیونیسم جلب کرد و نه فردا می‌توان جامعه‌ی نوین را بطور واقعی برپا نمود. بدیهی است که این آزادیهای دموکراتیک بخودی خود از چارچوب سرمایه‌داری فراتر نمی‌روند. یعنی به‌صرف تحقق آنها نمی‌توان از چارچوب سرمایه‌داری فراتر رفت. ولی این واقعیت نباید منجر به کم‌بها کردن آنها شود. بعلاوه حکومت کارگری نیز باید این آزادیها را گسترش داده و به تعقیق برد.

متأسفانه نه امروز مساله‌ی اهمیت و نقش دموکراسی و مبارزه‌ی پیگیر در راه آن در جنبش چپ جای خود را باز کرده و نه در حکومت آینده‌ای که وعده

شرط تامین رهبری کونیستها تشخیص درست شرایط سیاسی، برخورد دموکراتیک با مجموعه نیروهای سیاسی دیگر، پیگیری در تبلیغ سیاست و مشی مستقل خویش، مبارزه و مرزبندی با گرایشات سازشکار و ارتجاعی دیگران و پیشروبودن در مبارزه برای تحقق وظایف هر مرحله از جنبش انقلابی می باشد.

بنابراین کونیستها ضمن آن که هدف خود را در مرحله کنونی انقلاب ایران سرنگونی رژیم خمینی و استقرار دموکراسی خلقی به رهبری پرولتاریا می دانند و در پیچ و خم مبارزه، مجموعه اقدامات و تلاشهای خود را تابع این هدف می کنند، باید همواره در مدنظر داشته باشند که نزدیک شدن به این هدف مشروط به تقویت نفوذ جنبش کونیستی در میان طبقه کارگر و توده های خلق است و این خود مستلزم پای بندی اکید کونیستها به دموکراسی، به مبارزه در راه شکل و آگاهی طبقه کارگر و توده ها، به تلاش صادقانه در راه وحدت جنبش کونیستی، به کوشش پیگیر در راه شکل دادن وسیع ترین جبهه ممکن علیه رژیم اسلامی و در راه تحقق دموکراسی در ایران است. بدیهی است که استقرار دموکراسی خلقی مستلزم بقدرت رسیدن جبهه های از طبقات و اقشار خلقی به رهبری پرولتاریا است و ما برای شکل گیری این جبهه و بقدرت رسیدن آن پیگار می کنیم. اما تحلیل مشخص از شرایط مشخص کنونی ایران بما خاطر نشان می سازد که کونیستها تا دسترسی به چنین جبهه های فاصله ی نسبتی زیادی دارند. در این شرایط مبارزه در راه شکل گیری جبهه های میانی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار دموکراسی حول برنامه ای مترقی اولاً در خدمت رشد جنبش انقلابی است و ثانیاً پیگیری کونیستها در شکل دادن این جبهه خود در خدمت تقویت نفوذ آنان و اهداف بعدی آنان قرار می گیرد.

بر این اساس سازمان ما باید همه نیروهای مترقی را که در سرنگونی رژیم اسلامی و تحقق دموکراسی در ایران ذینفع اند به ائتلاف و تشکیل جبهه در مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی و تحقق دموکراسی در ایران فراخواند و از هر اقدامی که از سوی دیگر نیروها در این زمینه صورت گیرد استقبال کند. این تاکید بر نیروهای مترقی، توجه به مبارزه هر چند محدود و ناپیگیر نیروهای لیبرال و ضرورت به حساب آوردن آنان در مبارزه علیه رژیم را نفی نمی کند. یعنی ما همکاری با لیبرال ها در مبارزه برای سرنگونی رژیم را از لحاظ اصولی نمی توانیم و نباید رد کنیم. ولی مجاز بودن این کار منوط به وجود شرایطی معین و مقدم بر همه شکل گیری چنان قدرتی از کونیستها و مجموع نیروهای خلقی است که نه تنها مانع تبدیل شدن این نیروها به زائده لیبرال ها باشد، بلکه به رادیکال تر کردن هر چه بیشتر مبارزه علیه رژیم و سوق دادن حتی الامکان بیشتر لیبرال ها در این راستا کمک کند.

در برنامه جبهه باید انحلال ارگانهای سرکوب رژیم و ایجاد سیستم دفاعی مردمی، دفاع از حقوق دموکراتیک توده ها مثل حق تشکیل های مستقل صنفی - طبقاتی، حق اعتصاب، آزادی کامل احزاب سیاسی، اصلاحات ارضی، نابودی هر گونه وابستگی و رشد مستقل اقتصاد ایران، اخلال ید از سرمایه های بزرگ و وابسته، دفاع از سیاست خارجی مترقی و مستقل بر مبنای عدم تعهد، حقوق خلقهای ایران، حقوق زنان، لغو هر گونه تبعیضات مذهبی و قومی، جدائی کامل دین از دولت و تشکیل حکومت موقت و برگزاری انتخابات عمومی و ... گنجانده شود.

سیاست سازمان ما باید دفاع از شکل گیری چنین جبهه های علیه رژیم اسلامی باشد. در عین حال سازمان ما باید نقشه سیاسی معینی را برای شکل گیری این جبهه، نقش موثر کونیستها در شکل بخشیدن به آن و تعیین سیاستهای آن در راستای خواسته های دموکراتیک و ضدامپریالیستی توده ها ترسیم نماید. به لحاظ اصولی ما باید از شرکت همه نیروهای که اهداف پیشگفته را بعنوان خطوط اساسی برنامه ی جبهه می پذیرند در جبهه استقبال کنیم.

بدیهی است که این جبهه ابتدا بساکن نمی تواند با گردهم آشی ساده ی همه ی نیروهای هائی که از نظر اصولی می توانند در جبهه شرکت نمایند پدید آید. برخی از نیروها اساساً اعتقادی به شکل گیری جبهه ندارند، برخی از این نیروها مثل مجاهدین خلق، شورای ملی مقاومت را جبهه ی دربرگیرنده ی همه ی نیروهای ضد خمینی می دانند و اتحاد نیروها را فقط حول این شورا عملی و قابل قبول می دانند، عده ای از نیروها تعداد معینی از جریانهای دیگر را فاقد صلاحیت شرکت در جبهه می دانند و حضور خود را مشروط به عدم حضور دیگران می کنند و ...

در چنین شرایطی تکرار ضرورت شکل گیری یک جبهه ی قدرتمند بدون داشتن یک نقشه مشخص برای تحقق آن فاقد ارزش عملی است. در شرایط کنونی برای جنبش کونیستی ایران مهمترین مساله در شکل گیری این جبهه نزدیکی خود کونیستها به یکدیگر و تقویت ثقل انقلابیون کونیست است. چنین ثقلی هم تلاش کونیستها را در شکل گیری ائتلاف وسیع علیه

با همه مسائل فوق در پیش گیرند، دلیلی ندارد که اقشار خرده بورژوازی در این مرحله از انقلاب و بویژه در شرایط حاکمیت رژیم اسلامی متحد کونیستها نباشند و نتوانند در جبهه های وسیع همراه با کونیستها علیه رژیم اسلامی مبارزه کنند. همچنین منطقی خواهد بود اگر بگوئیم که در این صورت و بویژه اگر کونیستها در یک بلوک نیرومند چپ متحد گردند و در جبهه های با سایر نیروهای مترقی شرکت نمایند بورژوازی لیبرال ایران نیز استعداد آن را خواهد داشت که به تمامی و بطور یکپارچه به جبهه ی ضد انقلاب رانده نشود و بخشی از آن در برابر یک جبهه ی نیرومند مترقی بی طرف گردد و یا حتی در مبارزه برای سرنگونی خمینی با نیروهای مترقی همکاری کند.

درک همه جانبه ی این واقعیات و بکارگرفتن آن در سیاست، توان کونیستها را در جلب و جذب هر چه بیشتر توده ها و جلب حمایت اقشار خرده بورژوازی افزایش می دهد و مستقیماً در تحقق هدف سرکردگی کونیستها بر جنبش تاثیر مثبت برجای می گذارد. برعکس، نادیده گرفتن آن بیش از همه کونیستها را به انزوا و دور شدن از هدف تامین سرکردگی سوق می دهد. علاوه بر این، مساله سرنگونی رژیم خمینی و تامین دموکراسی در ایران مشروط به همکاری حداکثر نیروهای سیاسی موجود است. نیرویی که در این راه پیگیرانه تلاش ورزد و به این هدف خدمت کند، مورد حمایت توده ها قرار می گیرد. سیاست امروز ما در مورد جبهه و ائتلاف های سیاسی باید مبتنی بر این واقعیات و با توجه به تحلیل مشخص از شرایط ایران امروز و رژیم های حاکم در ایران و نیز وضع مشخص جنبش باشد.

ضرورت هماهنگی و ائتلاف در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی

حکومت اسلامی با شکل دادن دستگاههای سرکوب خود که به عقب مانده ترین ایدئولوژی مذهبی مجهز است اهرم نیرومندی را برای حفظ قدرت و سرکوب توده ها در دست دارد. این حکومت با سرکوب وحشیانه ی توده ها و نیروهای سیاسی دموکراتیک و ترقیخواه، با سرکوب تشکل ها، با تکیه بر زندان، شکنجه و کشتار بی سابقه ی مخالفان و نیز با تکیه بر اقلیت متشکل و مهاجمی از جمعیت ایران که آلوده به قشری ترین تعصبات مذهبی بوده و در رژیم اسلامی صاحب امتیاز شده است، حاکمیت خود را تثبیت کرده است.

سرنگونی رژیم اسلامی در گرو متشکل شدن توده ها و اتحاد نیروهای اپوزیسیون بمنظور پیشبرد مبارزه ی پیگیر و هماهنگ با هدف دامن زدن به مبارزه انقلابی توده ها است. نیروهای سیاسی اپوزیسیون بخاطر جدائی و پراکندگی، بجای کانالیزه کردن انرژی و تجربه ی خود در شکل دادن به مبارزه های هماهنگ و در متشکل کردن توده ها بمنظور گسترش مبارزه انقلابی آنان، عملاً انرژی خود را به هز می برند. این وضع بجای جلب اعتماد توده ها، بی اعتمادی نسبت به اپوزیسیون و انفعال نسبت به مبارزه را دامن می زند. بدیهی است مادام که اوضاع بر این پاشنه می چرخد، سیر تحولات نه بسود شکل گیری و تقویت یک جنبش سراسری هدایت شده علیه رژیم اسلامی که به زیان آن می چرخد.

یکی از مهمترین دلایل ناتوانی نیروهای سیاسی در ائتلاف و شکل بخشیدن به جبهه و موانع اصلی کنونی در این راه همانا عدم تعهد عملی نیروهای سیاسی از جمله جریانهای جنبش کونیستی به پذیرش و تبعیت از شیوه های دموکراتیک همکاری و ائتلاف، عدم تحمل نظرات مختلف و بی اعتقادی به این واقعیت ساده است که بدون تحمل گرایشات و اعتقادات متفاوت و متضادی که در یک مرحله ی تاریخی، در تحقق هدف معین کم و بیش اشتراک دارند، هرگز جبهه و یا ائتلاف شکل نخواهد گرفت.

در جنبش کونیستی ایران، بویژه بخاطر تجربه تلخی که از دنباله روی و تبدیل شدن به زائده ی بورژوازی و خرده بورژوازی وجود دارد، نوعی روانشناسی نفی ائتلاف و همکاری با نیروهای خارج از جنبش کونیستی پدید آمده که دقیقاً آن روی سکه دنباله روی است. رشد این روانشناسی بهمان میزان به مساله رشد و نفوذ کونیستها در میان توده ها و پیشروی آن بسوی تامین رهبری در جنبش آسیب می رساند که تفکر و مشی توده های آسیب رسانده است.

برخورد متعادل در جنبش چپ مستلزم آن است که تجربه ی شکست سیاست راست و دنباله روانه به این استنتاج بیانجامد که کونیستها در هیچ ائتلافی چه رسمی و چه غیررسمی از ترسیم تمایز خود با دیگران تحت هیچ بهانه و مصلحتی فروگذار نمی کنند و هرگز از هدف خود که کسب رهبری بر جنبش است در هیچ دوره و مقطعی برفع دیگران کوتاه نمی آیند. در عین حال کونیستها نباید با غلتیدن به آن روی سکه، ائتلاف با دیگران را منوط به پذیرش نظرات خود و یا قبول رهبری خود نمایند و یا توان سایر نیروها را در مبارزه کم بها کنند.

است، در حالی که اساسا در هم آمیختن مذهب و سیاست در همه حال با هر گونه دموکراسی در تضاد است. با این همه در شرایط کنونی ایران جهت اصلی حرکت مجاهدین علیه رژیم خمینی و در راه سرنگونی آن است و بعلاوه مجاهدین به رغم انحرافات پیشگفته نیروی خلقی محسوب می‌شوند. ائتلاف کمونیستها با سازمان مجاهدین، جنبش توده‌ها و اپوزیسیون را علیه رژیم خمینی تقویت می‌کند و در عین حال می‌تواند اثرات مثبتی در تحولات درونی سازمان مجاهدین برجای گذارد. منتها مجاهدین که "تنها آلترناتیو ممکن" در برابر رژیم خمینی را "شورای ملی مقاومت" می‌دانند، هر گونه اتحاد با دیگر نیروها را مشروط به پیوستن آنان به شورا دانسته و نسبت به همه نیروهائی که غیر از این فکر می‌کنند به برخوردها و شیوه‌های خصمانه متوسل می‌شوند.

با توجه به این واقعیت است که مساله ائتلاف و اتحاد کمونیستها با مجاهدین در شرایط حاضر عملا غیرممکن می‌گردد.

پذیرش ائتلاف با مجاهدین در چارچوبی شورا (برخورد دنباله‌روانه) همانقدر برای جنبش چپ زیان‌آور است که از هم‌اکنون نفی اهمیت ائتلاف و همکاری با این سازمان. کمونیستها باید از ائتلاف با مجاهدین در مبارزه برای سرنگونی رژیم خمینی و تشکیل جبهه با این جریان استقبال نمایند و همزمان گرایش‌اترجاعی و انحصارطلبانه آن را به نقد بکشند، نزدیکی و اتحاد کمونیستها و تقویت ثقل چپ در جنبش و همکاری آن با سایر نیروهای اپوزیسیون مهم‌ترین راه اعمال فشار به مجاهدین برای پذیرفتن ائتلاف در خارج از چارچوبی شورا مقاومت است. بنابراین هرگاه کمونیستها با خود متحد شوند و با بخشی از نیروهای ترقیخواه غیرکمونیست نیز نزدیک‌تر گردند، این توان را پیدا خواهند کرد که مجاهدین را برای پذیرش یک ائتلاف دموکراتیک در خارج از چارچوب "شورا" زیر فشار قرار دهند.

بورژوازی لیبرال و ائتلاف

بورژوازی لیبرال ایران نیز خود را با سیستم ولایت فقیه در تضاد می‌بیند و در سالهای گذشته تلاشهای قانونی خود را برای ایجاد فضای باز سیاسی در حدی که منافع سیاسی و اقتصادی آن را تأمین نماید، ادامه داده است.

بخش مهمی از بورژوازی لیبرال خواستار اصلاح همین رژیم بنحوی است که سهم‌شدن آن در قدرت فراهم شود. کمونیستها باید ضمن افشای پیگیر اهداف سازشکارانه‌ی این نیرو و اثبات بی‌چشم‌اندازی و اصلاح‌ناپذیری رژیم اسلامی، طرفداران این گرایش را به پیوستن بمبارزه در راه سرنگونی رژیم اسلامی و تحقق دموکراسی در ایران تشویق نمایند. همچنین موضع کمونیستها در قبال این نیرو باید دفاع از آن در برابر فشارهای رژیم اسلامی باشد.

در شرایط وجود یک چپ نیرومند و رشد جنبش بویژه اگر چپ با سایر نیروهای مترقی در یک جبهه متحد گردد، نیروهای طیف بورژوازی لیبرال در درون خود از یکسو با رشد گرایش پیوستن بمبارزه برای سرنگونی مواجه می‌شوند و از سوی دیگر با گرایش هراس از انقلاب و پیوستن آشکار به ضدانقلاب حاکم. بدینوسیله نوعی تجزیه در طیف این نیروها در شرایط رشد جنبش محتمل است. موضع کمونیستها باید این باشد که لیبرالهائی که سرنگونی رژیم خمینی را بپذیرند و نظام سلطنتی را نیز نفی نمایند، می‌توانند در ائتلاف علیه رژیم شرکت نمایند. این سیاست هم وزن و ثقل جبهه را تقویت می‌کند و هم سیاست سازشکارانه لیبرالها را زیر فشار قرار می‌دهد و هم در جریان تجزیه‌ی این نیرو گرایش پیوستن به مبارزه برای سرنگونی را نسبت به گرایش دیگر تقویت می‌کند. بعبارت دیگر، ما ائتلاف و همکاری با این نیروها در مبارزه برای سرنگونی را از لحاظ اصولی و پیشاپیش و در همه شرایط مردود نمی‌دانیم، بلکه مجازبودن آن را به وجود شرایط معین در جنبش کمونیستی و ترقی‌خواه بطور عام منوط می‌کنیم. تمام مختصات این شرایط را نمی‌توان پیشاپیش ترسیم کرد، باید با در نظر داشتن این احکام عمومی، تحلیل مشخص از شرایط گوناگون بعمل آورد.

آذر ماه ۶۷

خمینی موثر می‌کند و هم صدای کمونیستها را در این ائتلاف نیرومند می‌سازد. بنابراین برای سازمان ما یکی از مهمترین اجزای نقشه‌ی تشکیل جبهه، نزدیکی کمونیستها به یکدیگر و عملکرد آنان حتی‌الامکان چون تنی واحد در جریان شکل‌گیری جبهه و در درون جبهه است. از این رو است که سازمان ما باید در شرایط کنونی حداکثر تلاش ممکن را برای نزدیکی کمونیستهای که دارای دیدگاه و خط مشی انقلابی و مستقل بوده و در ضد تشکیل حزب طبقه‌ی کارگر هستند، بنماید تا حتی‌الامکان این نیروها بصورت مجموعه‌های هماهنگ و ثقلی نیرومند عمل نمایند. بدیهی است که این مساله هم مهمترین گام در راه تشکیل جبهه و هم گام موثر در راه وحدت جنبش کمونیستی و انزوای انحرافات ریشه‌دار ناسیونال نیهیلیستی و سکتاریستی در این جنبش است.

در عین حال تلاش سازمان در شکل دادن نزدیکی و اتحاد عمل میان انقلابیون کمونیست بمتابیه‌ی گام اساسی در راه وحدت جنبش کمونیستی و ایجاد زمینه‌ی تشکیل جبهه‌ی لزوماً بمفهوم آن نخواهد بود که سازمان تا زمانی که این هدف عملی نشده است، اتحاد و ائتلاف با نیروهای غیرکمونیست و برداشتن گام در جهت ایجاد جبهه با دیگران را منتفی بداند.

ما هم‌اکنون باید برای متقاعد کردن آن دسته از جریان‌ات جنبش کمونیستی مانند سازمان راه‌کارگر که خواهان نزدیکی و اتحاد عمل با آنان هستیم نسبت به ضرورت نزدیکی کمونیستها و اهمیت هماهنگی آنان در امر اتحاد با نیروهای مترقی و بطور مشخص حزب دموکرات و شکل دادن به جبهه‌ی که بتواند محور جبهه‌ی قدرتمند آینده و یا دست کم یکی از پایه‌های اصلی آن باشد تلاش کنیم. موفقیت این تلاش اهمیت بسیار زیادی برای آینده جنبش چپ ایران دارد. بدیهی است که این مساله بمفهوم آن نیست که ما تا زمانی که برخی از جریان‌ات مورد نظر ما در جنبش کمونیستی در عمل حاضر به هماهنگی و یا شرکت در جبهه نشده‌اند از حضور در جبهه با سایر نیروهای کمونیست و غیرکمونیست خودداری می‌ورزیم.

همچنین تلاش در راه شرکت دادن همه‌ی نیروها در جبهه به هیچ‌وجه بمفهوم آن نیست که ما صرفنظر از تحلیل مشخص از این مقطع مشخص، مساله شکل دادن به جبهه را با هر نیروی جنبش کمونیستی و یا هر حزب سیاسی آغاز کنیم. چرا که تشکیل جبهه با پاره‌ای از نیروها مثلا جناح غالب سازمان اکثریت بمفهوم انزوای پیشاپیش جبهه و تقویت مواضع اپورتونیستی و ناسیونال نیهیلیستی در جنبش چپ و ضربه زدن به نقشه‌ی تشکیل جبهه وسیع و نهایتا ضربه زدن به اهداف کوتاه‌مدت و درازمدت ما خواهد بود. بنابراین مساله اتحاد و ائتلاف با هر نیروی و از جمله مساله آغاز کردن همکاری با نیروهای اپوزیسیون برای تشکیل جبهه، پیش از هر چیز تابع تحلیل مشخص از شرایط مشخص و تاثیر آن بر تقویت خط مشی انقلابی است.

با توجه به آنچه تاکنون گفته شد، سازمان ما در شرایط حاضر برای تشکیل جبهه، همکاری و اتحاد میان خود و سایر جریان‌ات جنبش کمونیستی را گامی اساسی می‌داند. در عین حال سازمان خواهان ائتلاف خود و همین نیروها با حزب دموکرات کردستان در مبارزه علیه رژیم خمینی و در تلاش برای تشکیل جبهه است.

نزدیکی جریان‌ات فوق برای تشکیل جبهه مهمترین گام در راه ایجاد جبهه وسیع علیه رژیم خمینی است و عملا راه را بر اتحادی هر چه قوی‌تر در میان نیروهای اپوزیسیون باز خواهد کرد.

مساله جبهه و مجاهدین خلق

سازمان مجاهدین نیروی است که برای سرنگونی رژیم کنونی مبارزه می‌کند و در عین حال حکومت سلطنتی را نیز نفی می‌نماید. گرایش و مواضع ضددموکراتیک این سازمان، دگم‌های مذهبی آن، انحصارطلبی سیاسی آن و رابطه مراد و مریدی میان رهبری و بدنه در سازمان مجاهدین در سالهای اخیر روز بروز رشد بیشتری داشته و بموازات آن رابطه‌ی این نیرو با کمونیستها و سایر نیروهای دموکراتیکی که بر این تحولات منفی مجاهدین انگشت گذاشته‌اند روز بروز بدتر و خصمانه‌تر شده است. در برنامه مجاهدین دین و دولت درهم آمیخته است. شعار استراتژیک این سازمان "جمهوری دموکراتیک اسلامی"

اتحاد عمل و وحدت جنبش کمونیستی ایران

هیبت غفاری

آن نقش تعیین کننده داشته است. شیوه برخوردی که خود یکی از موانع شکل گیری تلاش مشترک نیروها برای حل مسائل بشمار می رود. هر کدام از عوامل چهارگانه فوق، تاثیر و تاثر و رابطه متقابل میان آنان نیازمند طرح بحث جداگانه است. اما بهر حال مجموعه ای از عوامل عینی و ذهنی موجب پراکندگی صفوف ما گردیده است. اگر تغییر عوامل عینی کاری یکروزه و سریع نیست، اما تغییر موانع ذهنی امری شدنی و امروز در قلمرو شناخت و اراده ما می تواند قرار داشته باشد. ما، بنابه چپ ایران، امروز در شرایطی قرار داریم که دارای امکانات بالفعل و بالقوه معینی برای دگرگون کردن وضعیت موجود هستیم. ما امروز قادریم با تلاش مشترک تجارب راست روانه و چپ روانه را عمیقتر بررسی کرده و مبانی ایدئولوژیک خود را از زنگارها گذشته پاک کرده و آن را صیقل بخشیم، ما قادریم با تجهیز شدن به شیوه های نوین برخورد راه را بر حل واقعی مسائل هموار کنیم، ما از امکانات بالقوه عظیمی چه در قلمرو ملی و چه بین المللی برای آینده کمونیسم در ایران برخورداریم. مهم این است که به این توان و امکانات باور داشته باشیم.

با درک ضرورت فوق و با توجه به موارد زیر ما می توانیم راه را بر اتحاد عمل نیروهای چپ و در راستای وحدت هموار کنیم - قبل از بررسی این عوامل ذکر این نکته را ضروری می دانم که این ساده اندیشی و خوشباوری محض است اگر تصور کنیم تمامی نیروهای چپ ایران می توانستند و یا می توانند کاملا یکپارچه شوند. بحث ما تا آنجائیکه به امر وحدت مربوط می شود، به نیروهای ارتباط دارد که بطور واقعی در برابر چنین امکانی قرار دارند. موارد مورد نظر عبارتند از:

الف - پیشبرد مبارزه فعال در داخل کشور و اعتقاد عملی به این امر که رشد و گسترش ما کمونیست ها قبل از هر چیز از فعالیت انقلابی ما در درون جامعه ایران، در درون صفوف کارگران و زحمتکش و همچنین فعالیت در میان ایرانیان مقیم خارج از کشور بمنظور تقویت جنبه اصلی مبارزه، می گذرد. بدون پیشبرد چنین مبارزه عملی فعالی از جانب هر کدام از سازمانهای جداگانه زمینه های عملی اتحاد نیروهای چپ فراهم نخواهد شد و یا به موارد محدود و موردی منحصر خواهد شد. نیروهای چپ که پراتیک فعالی را دنبال می کنند، در جریان حرکت خود، این ضرورت را بیشتر احساس می کنند.

ب - ما، ما بنابه نیروی آگاه، بر این امر وقوف داریم که مبارزات پراکنده و جدا از هم کمونیست ها شربخشی و کارآیی زیادی نخواهد داشت. این مبارزات پراکنده می بایست همسو، هماهنگ و متحد گردند. رابطه متقابلی میان عوامل فوق موجود است. همبازی که گردانهای چپ فعالیت و پراتیک خود را گسترش دهیم، ضرورت تجمع نیروهای هر چه وسیعتر را بیشتر احساس و درک می کنیم و همبازی که صفوف خود را فشرده تر و فعالیت های خود را هماهنگ تر سازیم، فعالیت ما از شربخشی بالاتری برخوردار خواهد شد. نیروی فعالی که در داخل زندان مقاومت می کند، نیرویی که در کارخانه و محله مبارزه می کند با ضرورت اتحاد عمل و وحدت بسیار متفاوت تر از نیروی خسته و انفعالی برخورد می کند. بنابراین هر سازمان کمونیستی بمنظور گسترش پایگاه کارگری و توده های خود از یکسو و تلاش برای هماهنگ و نزدیک کردن این مبارزه با فعالیت سایر گردانهای چپ ضرورتی اجتناب ناپذیر است. بر این اساس، در سیاست مربوط به اتحاد عمل و بویژه وحدت جنبش کمونیستی درک این نکته حائز اهمیت بسیار است که آینده متحد جنبش کمونیستی ایران نه از طریق تلاشی سازمانهای چپ و پیوستن افراد لشکری شکست خورده بغلان یا بهمان سازمان پیروزمند کمونیستی، بلکه از طریق تقویت و تکامل سازمانهای چپ انقلابی و رشد تفکر انقلابی در سازمانهای چپ ممکن خواهد بود. بر این اساس فعالیت در راه اتحاد عمل و وحدت جنبش کمونیستی ایران باید بدور از سکتاریسم، خودمحوربینی و مصلحت سازمانی و گروهی، متوجه دستیابی به این هدف عالی و تابع مصالح و نیازهای وحدت و تشکل طبقه کارگر ایران باشد.

ج - تا آنجائیکه به سازمان ما مربوط می شود، پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک بمنظور پالایش خود و زدودن انحرافات موجود در جنبش می بایست اهمیت خود را حفظ کند. توجه به ضرورت مبارزه ایدئولوژیک و تاکید بر پرنسپها، بویژه در شرایطی که چپ ایران، در مرحله تصفیه حساب با گذشته و در دوره تدوین مبانی انقلابی دیدگاههای برنامه ای خود قرار دارد، دارای اهمیت ویژه ای است.

بنابراین در سیاست مربوط به اتحاد عمل، تلاش برای گسترش فعالیت انقلابی و توسعه نفوذ سازمان در میان توده های هر چه وسیعتر و گسترش پایگاه

در شرایطی که بحران رژیم جمهوری اسلامی حدت و شدت بیشتری می یابد و نارضایتی و نفرت توده ها از رژیم عمیق و عمیق تر می گردد، ما چپ ایران پراکنده ایم و هنوز جایگاه شایسته خود را در مبارزه علیه رژیم بدست نیاورده ایم. در شرایطی که اثرات زیانبار و دروغ آور تفرقه و پراکندگی در جنبش کمونیستی ایران هر روز آشکار و آشکارتر می گردد، ضرورت سازمانگری مبارزه پراکنده کارگران، جوانان، زنان و سایر اقشار مردم و پیشبرد مبارزات موثرتر علیه رژیم جمهوری اسلامی، ما را در برابر وظیفه مبرم پایان دادن به پراکندگی حاکم در صفوف خود قرار داده است. شناخت علل تفرقه موجود و تلاش در راه پایان دادن به آن و ایجاد وحدتی رزمنده، وظیفه تمامی کمونیست ها است که بطور جدی به آینده ایران و آینده کمونیسم در ایران می اندیشند.

ما چپ ایران، بدلیلی نه تصادفی، فرصت های گرانبهایی را از دست داده ایم و امروز نیز زمان زیادی برای چیره شدن بر ضعفها و مشکلاتی که با آن دست بگریبانیم در اختیار نداریم. تحولات جامعه ایران و مبارزه طبقاتی در آن، منتظر ما نخواهند ماند و تا کنون نیز منتظر ما نمانده اند. اگر ما امروز بذراهای خود را نپاشیم، فردا در آستانه تحولات بزرگ محصولی درو نخواهیم کرد.

اما، ما چپ ایران چرا پراکنده ایم؟ چرا بجای یکپارچه شدن، روند تجزیه و تکثیر را طی کرده ایم؟ چرا هر روز شاهد ایجاد سازمانها و گروههای جدیدی بوده ایم؟ ریشه های اجتماعی از دیاد مداوم سازمانهای چپ و اختلافات موجود میان ما در کجاست؟ پاسخگویی به سؤالات فوق و تحلیل این مساله از این ضرورت ناشی می شود که بدون آن نه تنها امروز وحدت ما کمونیست ها، بلکه اتحاد عمل میان ما نیز غیر ممکن خواهد بود. در برخورد به تفرقه موجود در صفوف چپ ایران می توان به دو گرایش انحرافی که نقش ویژه ای در تداوم وضعیت موجود دارند اشاره کرد.

گرایشی که با برخوردی سطحی، بدون توجه به ریشه واقعی اختلافات میان نیروهای چپ، بدون دیدن ریشه های عینی و ذهنی و سابقه این اختلافات، امر اتحاد عمل و وحدت نیروها را در تجمع کمی و سرهم بندی آنان خلاصه می کند. حاملین این گرایش که بنظر می رسد از وجدان آسوده ای برخوردارند، هنوز شجاعت دیدن علل وقایع تلخ گذشته و فاجعه ای که بر سر جنبش آوردند و آوردیم را در خود بوجود نیاورده اند و مدام اندر باب مزایا و محاسن اتحاد عمل و وحدت موعظه می کنند. گرایش دیگری وجود دارد که تفرقه موجود در میان صفوف چپ راه عملی طبیعی و ناگزیر جلوه داده و از تلاش برای سامان بخشیدن به وضعیت موجود طفره می رود این گرایش بر تایزات موجود تاکید یکجانبه کرده و اختلافات واقعی را با یک سلسله اختلافات مصنوعی و حتی روانشناسانه درهم آمیخته و عملا راه نزدیک کردن صفوف چپ را دشوارتر و پیچیده تر می سازد.

گرایش فوق به این امر باور ندارد که کمونیست ها و تلاش مشترکشان قادر به شناخت علل واقعی پراکندگی و از بین بردن آنند، بلکه تنها به صلاحیت سازمان خود باور دارند.

اما چرا پراکنده ایم؟ و برای پایان دادن به تفرقه زیانبار موجود از کجا باید آغاز کنیم؟

تحلیل علل پراکندگی بواقع کاری آسان نیست و نیازمند فکر و کار بیشتری است، اما به هر حال با مروری کوتاه به تاریخ جنبش کمونیستی ایران بویژه سالهای اخیر، می توان عوامل زیر را از مهمترین عناصر و علل پراکندگی صفوف چپ ایران دانست.

۱ - نقش تاریخی حزب توده و بویژه نقش این حزب در سالهای پس از انقلاب بهمن و سرایت دیدگاههای انحرافی و رفرمیستی آن بر بخش مهمی از جنبش کمونیستی ایران.

۲ - ترکیب صفوف سازمانهای چپ ایران اساسا و عمدتا از روشنفکران تشکیل گردیده است. خصیلت عمومی سازمانهای چپ را تایلات و روانشناسی این نیرو شکل می دهد. مهاجرت بخش مهمی از گادرها و هواداران و بویژه سطوح رهبری به خارج از کشور به تشدید خصیصه فوق کمک کرده است.

۳ - در نتیجه سازمانهای چپ از طبقه کارگر و مبارزه آنان از جنبش کارگری - توده ای جدا گردیده است.

۴ - فقدان ظرفیت های دموکراتیک در بخش مهمی از نیروهای چپ و حاکمیت متدولوژی برخورد بوروکراتیک و تنگ نظرانه. به جرات می توان گفت که در برخی انشعابات شیوه برخورد، یعنی خود را تنها ملاک حقیقت و پرولتاریا دانستن و دیگران را ضد آن، شیوه عدم تحمل و مارک زدن و نظایر

با توجه به این چشم‌انداز تنظیم کنند.

در شرایط کنونی نیروهای مورد نظر بطور مشخص عبارتند از سازمان کارگران انقلابی، نیروهای چپ درون سازمان اکثریت، سازمان آزادی کار، نیروهای اقلیت که پس از انشعابات اخیر هنوز مرزهای گملا روشنی با یکدیگر و با سایر نیروهای جنبش ترسیم نکرده‌اند، طیف وسیع محافل و منفردینی که امروز بصورت مستقل فعالیت کرده و با هیچکدام از سازمانهای موجود رابطه سازمانی معینی ندارند و همچنین نیروهای جدا شده از حزب توده که در جوانی با خطوط یادشده نزدیکی دارند، بعبارت دیگر از میان مجموعه نیروهای جنبش کمونیستی ایران فقط حزب توده و جناح توده‌ای سازمان اکثریت از یکسو و حزب کمونیست ایران (گومله) و نیروی خط ۳ از سوی دیگر، یعنی نیروهایی که دستگاه نظری آنان در تقابل فاحش با دیدگاهها و مشی یادشده قرار دارد، از این چارچوب مستثنی می‌شوند. حزب کمونیست گومله اگرچه با توجه به دستگاه نظری‌اش در چارچوب روند وحدت با نیروهای یادشده قرار نمی‌گیرد، اما بدلیل اینکه این جریان برغم انحرافاتش در چارچوب جنبش کمونیستی و جنبش خلق، بویژه خلق کرد مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، اتحاد عمل با این سازمان را بنبغ نیروهای چپ انقلابی می‌دانیم. سازمان ما می‌بایست سیاست اتحادعمل با این سازمان را دنبال کند.

تحقق اتحاد عمل و وحدت نیروهای فوق، همانطوریکه اشاره شد امری یک‌روزه و آسان نیست حتی اتحادعمل این نیروها با موانع زیادی روبروست. بسیاری از این نیروها هنوز این ضرورت را درک نکرده‌اند، اما آنچه که برای ما اهمیت دارد این است که چشم‌انداز روشنی از اتحادعمل و وحدت نیروهای کمونیست، نیروهایی که دارای ظرفیت‌های بالفعل و بالقوه برای متحدشدن هستند، داشته باشیم. امکانات بالفعل و بالقوه تحقق این چشم‌انداز و در عین حال مشکلات و موانع آنرا بشناسیم و در این مسیر تلاش و مبارزه کنیم. تردیدی نیست همه سازمانها و نیروهای موجود در این چارچوب به یکسان با یک ضرورت برخورد نمی‌کنند، اما به این واقعیت هم باید باور داشت که اکثریت کادرها، اعضاء و هواداران سازمانهای موردنظر اگر چشم‌انداز معینی در برابرشان ببینند و اگر تحقق و طی شدن چنین روندی را ممکن بدانند، در آنصورت طرفداران این خط مشی جای مهمی را اشغال خواهند کرد. روند وحدت نیروهای فوق خود اساسا از پیرو اتحاد عمل و همکاریهای گوناگون می‌گذرد. شکل‌گیری این همکاریها علاوه بر اثر بخشیدن بمبارزه علیه رژیم، زمینه‌های واقعی وحدت را تسریع خواهد کرد. آنچه که برای سازمان ما می‌بایست مهم تلقی گردد، اینست که بدور از برخوردهای سکتاریستی، طبق نقضهای روشن، اهمیت و ضرورت اتحاد عمل و وحدت جنبش کمونیستی را طرح کرده و با استواری در این راه صمیمانه تلاش و مبارزه کند.

اگرچه مبانی وحدت همانطوریکه اشاره شد با مبانی اتحاد عمل متفاوت است و بطورکلی نمی‌توان از اتحاد عمل با هیچ نیروی چپ، دموکرات و ترقی‌خواهی خودداری کرد، اما با این امر نمی‌توان و نباید برخوردی مجرد داشت. از تحلیل مشخص جنبش کمونیستی و پاسخگویی به الزامات آن می‌بایست با این امر برخورد کرد. بطور مشخص، در شرایط کنونی، ایجاد ثقل انقلابیون کمونیست می‌بایست بعنوان وظیفه مبرم و خدشه‌ناپذیر ما و سایر کمونیست‌های انقلابی تلقی گردد. از این زاویه ما مجاز به ورود در اتحاد عمل‌هایی که به شکل‌گیری این ثقل لطمه می‌زند نیستیم چرا که شکل‌گیری این ثقل نه تنها از نظر پیشبرد مبارزه‌ای مؤثرتر، بلکه باعتبار پایه‌ای که برای آینده کمونیست‌ها بوجود می‌آورد، دارای اهمیت اساسی است.

از این نظر در برخورد به سازمان اکثریت اولاً سیاست پلنوم هفتم باید ادامه یابد و ثانیاً باید توجه کرد که پایه این سیاست نه بر مبنا فرمیست بودن اکثریت بلکه بر این اساس قرار دارد که این سازمان با توجیه پراتیک خود در قبال حاکمیت و اپوزیسیون نه تنها از زیر بار مسئولیت سیاسی خود شانه خالی می‌کند، بلکه با بی‌اعتنائی به حشم انقلابی جنبش نسبت به عملکرد گذشته این سازمان، از مسئولیت اخلاقی خود نیز طفره می‌رود. بعلاوه در شرایطی که شکل‌گیری ثقل انقلابیون کمونیست از اهمیت و ضرورت تعیین‌کننده برخوردار است و در شرایطی که تعادل نیروها در جنبش چپ هنوز بطور قطعی بنبغ ثقل مورد نظر نیست، و رهبری راست سازمان اکثریت برای فرار از مسئولیت عملکرد خود و رشد فکر انقلابی در درون این سازمان در جستجوی متحدینی برای خود است، نباید با این سازمان اتحاد عمل کرد و همچنان بر ضرورت انتقاد از خود جدی نسبت به پراتیک گذشته آن بعنوان پیش‌شرط هرگونه نزدیکی و همکاری باید تاکید و اصرار داشت.

در عین حال در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی ما مجاز به صرفنظر کردن از هیچ نیروی خلقی نیستیم. از چنین دیدگاهی است که ما معتقدیم شرکت کلیه نیروهای چپ، دموکراتیک و مترقی در تشکلهای کارگری - توده‌ای، در

کارگری - توده‌ای سازمان از یکسو، همکاری، هماهنگی و اتحاد عمل با دیگر سازمانهای چپ و همراه با آن پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک فعال و سالم بمنظور پالایش خود و کمک به زدودن انحرافات موجود در جنبش مولفه‌های حرکت سازمان مادر این زمینه را تشکیل می‌دهند.

در رابطه با امر وحدت، اساس کار ما می‌بایست بر خطمشی لنینی مبارزه در راه وحدت قرار داشته باشد. بدین معنا که وحدت حزبی جنبش کمونیستی بر مبنای وحدت ایدئولوژیک که در برنامه واحد تجلی می‌یابد و وحدت سازمانی تأمین می‌شود. خطمشی لنینی مبارزه در راه وحدت، قبل از وحدت سازمانی برای رسیدن به یک برنامه واحد، بر مبارزه ایدئولوژیک حول مسائل برنامه‌ای و ترسیم خطوط اشتراک و افتراق در همین عرصه تاکید دارد. اما از وحدت حول برنامه نباید درکی آرمانی و غیرواقعی داشت. باید دانست که در متحدترین سازمانها و احزاب کمونیست، همواره می‌تواند تفاوت‌هایی وجود داشته باشد. مهم وحدت حول اساسی‌ترین دیدگاههای برنامه‌ایست. بنابراین در رابطه با وحدت حول برنامه به دو نکته اساسی باید توجه داشت:

۱ - وحدت حول برنامه به معنای وحدت حول اساسی‌ترین، پایه‌ای‌ترین و عمومی‌ترین خطوط و قبل از آن دیدگاههای ناظر بر برنامه است.
۲ - اختلاف نظر در هر سازمان سیاسی که بر مبانی اساسا مشترک ایجاد گردیده است، امری است طبیعی و ناگزیر. آنچه دارای اهمیت است نه نفس اختلاف پیرامون این یا آن مساله، بلکه شیوه و مدت برخورد با اختلاف است. در جنبش کمونیستی ایران متدها همواره نقش زیادی در ایجاد انشعابات ایفاء کرده‌اند. بنابراین بدون دست‌یافتن و مجهز شدن بروشهای دموکراتیک و سالم برخورد، تأمین وحدتی پایدار ممکن نخواهد بود. از این زاویه درک این مساله بعنوان پیش‌شرط وحدت کمونیست‌ها دارای اهمیت فوق‌العاده زیادی است. در حال حاضر باید توجه داشت که در مبارزه برای وحدت، مجموعه جنبش کمونیستی ایران و اغلب جریانات آن در حال تغییر و تحول‌اند و مبانی تئوریک - سیاسی خود را بر اساس تجارب گذشته و مسائل جدیدتر مانند جبهه، دموکراسی و تحولات مهم در کشورهای سوسیالیستی، سیمای مشخص‌تری می‌دهند.

بعلاوه واقعیت اینست که مبارزه ایدئولوژیک درون جنبش کمونیستی ایران هنوز عدداً بر سر مسائل تئوریک عام و دیدگاهی مانند مرحله انقلاب، هژمونی، انترناسیونالیسم و یا بر سر مسائل برنامه‌ای صورت می‌گیرد. این وضع علیرغم ضرورت روشن شدن مبانی تئوریک جنبش، سطح رشدنیافته مبارزه ایدئولوژیک را نشان می‌دهد. هرچند که این اواخر بحث بر سر سیاست‌های ائتلافی، جبهه و اتحاد عمل، وزن مسائل سیاسی - عملی مشخص را در مبارزه ایدئولوژیک بیشتر کرده است، ولی هنوز تا انتقال محور مبارزه ایدئولوژیک بر سر مسائل مشخص‌تر مبارزه انقلابی در ایران فاصله زیادی وجود دارد و البته این کار بدون ارتباط با یک رشته مسائل عام و حل آنها قابل تحقق نیست. وضعیت توصیف‌شده از جمله بیانگر این واقعیت است که مبارزه برای وحدتی رزمنده و انقلابی در جنبش کمونیستی ایران مبارزه‌ای دشوار و نسبتاً طولانی مدت است و فقط در نتیجه مبارزه و تلاش صمیمانه، مسئولانه و پیگیرانه تعداد هرچه بیشتری از کمونیست‌ها، در جریان همکاری و همکاری دموکراتیک می‌تواند به نتیجه برسد. اما در عین حال این مساله نیز بسیار مهم و قابل تاکید است که مجموعه‌ای از نیروهای جنبش کمونیستی همین حالا نیز نقاط مشترک زیادی در تاکید بر خط مشی انقلابی، هژمونی طبقه کارگر و پافشاری بر ضرورت اتحاد مستقلانه خط مشی و سیاست و بنی عملی دنباله‌روی و مواضع مشترک زیادی در قبال رژیم جمهوری اسلامی و سیاست‌های مختلف آن دارند و بعلاوه در جریان بازنگری به دیدگاهها و پیش‌فرضها و عملکرد گذشته خود، در پرتو درسهای تحولات سالهای گذشته ایران و نیز تحولات جنبش جهانی کمونیستی بتدریج به عناصر مشترک تازه‌ای دست می‌یابند. طبیعی است که این روند بطور هماهنگ و همگون صورت نمی‌گیرد و سرعت و شتاب آن در جریانات مختلف یکسان نیست و حتی در جوانی می‌تواند به جمع‌بندیهای متضاد برسد. اما آنچه مهم و آینده‌ساز است، پیدا شدن عناصر مشترک تفکر و روش خلاق و نوینی است که بر زمینه نفی دگم‌ها و پیش‌فرضهای آزموده‌شده شکل می‌گیرد. وجود این عوامل است که مبارزه در راه وحدتی رزمنده و انقلابی را علیرغم دشواری و طولانی بودن آن اطمینان‌بخش و انرژی‌زا می‌سازد. بنابراین بر چنین زمینه‌ای است که وحدت جنبش کمونیستی ایران در راستای ایجاد حزب طبقه کارگر بر اساس خط مشی انقلابی و انترناسیونالیستی شکل می‌گیرد. از اینرو نیروهایی که در چارچوب عمومی این خط قرار دارند و یا در جریان تحولات خود می‌توانند در مسیر نزدیکی به این مبانی حرکت کنند، یعنی نیروهایی که مبارزه در راه تشکیل حزب طبقه کارگر با مشخصه‌های فوق را از جمله اهداف خود قرار داده‌اند می‌بایست برخوردهای ایدئولوژیک سیاسی و روابط خود را

آزادی کار علیه رژیم و در همه زمینه‌ها ادامه می‌یابد.

سازمان اکثریت - سازمان اکثریت بحران عمیقی را از سر می‌گذراند، علیرغم همه تجارب و رویدادهای تکان‌دهنده، همانطوریکه در گزارش پلنوم هفتم آمده است، مدافعان دیدگاه حاکم بر سازمان اکثریت می‌خواهند همان دیدگاهها و پایه‌های ایدئولوژیک - سیاسی را که به مبرم بودن وحدت با حزب توده و دنباله‌روی از حاکمیت جمهوری اسلامی انجامیده، با توسل به انواع مانورها ادامه دهند. در برابر گرایش غالب بر سازمان اکثریت، گرایش انتقادی نیرومندی بوجود آمده است. همانطوریکه در گزارش پلنوم هفتم اشاره گردید این گرایش هنوز تمامی جوانب نظری خود را مطرح نکرده است. اما با این وجود بدلیل شیوه متفاوت برخوردش با پراتیک گذشته اکثریت، و برخورد متمایزش با حزب توده، با نیروهای انقلابی کونیستی، با بعضی از مسائل انقلاب، موقعیتی کاملاً متمایز از خط حاکم اکثریت بدست آورده است. رهبری راست اکثریت در برابر پیشرفت مبارزات درونی تلاش گسترده‌ای را برای منحرف کردن مبارزه درونی از طریق ایجاد بحثهای انحرافی، پیش‌کشیدن اساسنامه و توسل به اهرسهای بوروکراتیک و همچنین برای ایجاد شکاف در میان صفوف اپوزیسیون آغاز کرده است.

موقعیت اپوزیسیون اکثریت، اگرچه بدلیل عوامل فوق‌الذکر و بویژه بدلیل متدولوژی متفاوت و سلامت برخوردش متمایز است، اما با این حال این نیرو هنوز طیف است و جوانبی از تعلق به بنیادهای تفکر گذشته در بخشی از آن دیده می‌شود. ایده ضرورت وحدت با حزب توده در کنار وحدت با چپ انقلابی از جمله چنین نمونه‌هایی است این ایده، جدا از اشکالات نظری آن، بلحاظ عملی نیز امری غیرممکن است. بیان این ایده نشان می‌دهد که هنوز بعضی از این رفقا متوجه اوضاع نیستند. اگر هدف این رفقا نزدیکی به چپ انقلابی است، باید بدانند که طرح چنین ایده‌ای خود به تنهایی کافی خواهد بود تا هیچ نیروی تن به کمترین همکاری با حاملین چنین ایده‌هایی ندهد، بعلاوه طرح چنین مسائلی نه تنها موجب بدبینی چپ انقلابی، بلکه منشا شقه‌شقه کردن خود اپوزیسیون خواهد بود.

آنچه مسلم است این است که رهبری اکثریت در کنار رهبری حزب توده در کاربرد روشهای بوروکراتیک اتخاذ تاکتیک‌های زیرکانه برای تجزیه صفوف مخالفین تجارب فراوانی دارد. آنچه که از نظر جنبش انقلابی و کونیستی دارای اهمیت است مبارزه پیگیر نیروهای معترض اکثریت علیه دیدگاهها و روشهای توده‌ای و رشد و گسترش ایده‌های اصولی و انقلابی است.

درک وضعیت درونی سازمان اکثریت توسط سازمانها و نیروهای چپ انقلابی و ایفای نقش مسئولانه و غیرسکتاریستی در برابر این تحولات نیز اهمیت ویژه‌ای دارد. هماهنگی، همکاری و اتحاد عمل نیروهای چپ انقلابی در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی و همچنین در افشای تاکتیکهای حزب توده می‌تواند نقش موثری در تحولات درونی سازمان اکثریت ایفا کند.

سازمانهای اقلیت: سازمان اقلیت بدنبال انشعابات پی در پی به گروهها و محافل گوناگونی تقسیم گردیده است. نیروهای اقلیت پس از انشعابات متعدد هنوز در حال تغییر و تحول‌اند. اکثریت عظیم نیروهایی که قبلاً با این سازمان همکاری یا از آن هواداری می‌کردند، امروز از آن فاصله گرفته و به هیچکدام از سازمانهای سیاسی موجود بعنوان سازمان سیاسی مطلوب خود نگاه نمی‌کنند. توجه به استعداد و انرژی انقلابی نهفته در این طیف از نیروها و فعال کردن آنان و تلاش برای جلب و جذب این عناصر به پروسه وحدت جنبش کونیستی ایران دارای اهمیت بسزائی است.

شکل دادن به هسته‌های مخفی کارگری و ضدجنگ و همچنین در تشکلهای دموکراتیکی که برای مبارزه علیه رژیم، علیه جنگ و برای دفاع از صلح و آزادی و سایر مطالبات مردم صورت می‌گیرد، امری ضروریست. طبیعی است که حضور افراد وابسته به سازمانهای سیاسی مختلف در این تشکلهای بمعنای اتحاد عمل سازمانهای سیاسی موردنظر نیست، دفاع از فراگیر بودن تشکلهای دموکراتیک و از میان بردن قیود و شرطها، علیرغم مخالفت برخی نیروها، می‌بایست از جانب سازمان ما، بدون تردید، دنبال گردد.

همانطوریکه اشاره شد این امر بمعنای اتحاد عمل سازمانها با یکدیگر نیست چرا که شرکت افراد در چنین تشکلهائی صرفنظر از هویت سیاسی - سازمانی آنان انجام می‌گیرد. در ارتباط با دیگر سازمانها و نیروهای جنبش کونیستی نکات زیر مورد تاکید است:

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه‌کارگر): سازمان راه‌کارگر از جمله نیروهای جنبش کونیستی است که بر مواضع و دیدگاه انقلابی تکیه دارد. اما انقلابیگری آن با دگماتیسم و سکتاریسمش گره خورده است. سکتاریسم راه‌کارگر تاثیراتی بسیار منفی و زیانبار بر صف‌بندی نیروهای کونیست و قبل از همه بر خود این سازمان بجای گذاشته است. راه کارگر علیرغم پذیرش اتحاد عمل با سازمان، در عمل روشی مهابیر در پیش گرفت. این اقدام راه‌کارگر ناشی از، سکتاریسم این سازمان فشار درونی و فشار نیروهای چپ و امید بجدب نیروهایی از طیف نیروهای چپ بویژه منفردین سازمان اقلیت بود چنین بنظر میرسد که راه‌کارگر اساس فعالیت خود را در این دوره نه بر اتحاد عمل و وحدت نیروهای انقلابی کونیست، بلکه بر جذب عناصر و نیروهایی از طیف چپ و سازمان اکثریت گذاشته بود. این مشی در عمل شکست خورد. در این دوره روابط راه‌کارگر نه تنها با سازمان‌هایی چون حزب دموکرات کردستان ایران، سازمان ما و سازمان آزادی کار روندی منفی طی کرد بلکه در رابطه با سازمان کومله، اقلیت، محافل چپ و منفردین این طیف نیز مناسباتش دچار اختلال گردید. سازمان ما به تلاش خود برای جلب همکاری راه‌کارگر، هماهنگی و ائتلاف با این سازمان ادامه خواهد داد. ما معتقدیم که لازمه تکامل سازمان راه کارگر و هموار کردن چشم‌انداز وحدت جنبش کونیستی ایجاب می‌کند که این سازمان با ضعفهای ریشه‌ای خود برخورد جدی کند. ما همواره به راه‌کارگر پیشنهاد کرده‌ایم که اساس فعالیت خود را بر پاسخگویی و حل مسائل مشخصی که جنبش کارگری - توده‌ای و جنبش کونیستی در برابریان قرار داده است متمرکز کند.

صیانه به سازمان کارگران انقلابی پیشنهاد می‌شود سیاست‌های ائتلافی خود را یکبار دیگر بررسی کرده و به پراتیک ائتلافی یکساله گذشته خود اندیشه کند. تناقض میان گفتار و کردارش را بطور جدی مورد تجزیه و تحلیل و ریشه‌یابی قرار داده و نتایج حاصله را مورد ارزیابی قرار دهد. و به این سؤال پاسخ دهد که آیا ادامه سیاست‌های ائتلافی کنونی آن می‌تواند در آینده نتایجی متفاوت از آنچه تاکنون داشته است، بهار آورد؟

سازمان آزادی کار (فدایی) - پروسه وحدت میان سازمان ما و سازمان آزادی کار بر اساس دیدگاههای برنامه‌ای مشترک و وحدت ایدئولوژیک در جریان است. ارزیابی سازمان ما از مبانی برنامه‌ای و خطمشی سیاسی سازمان آزادی کار این بوده و هست که مبانی و اصول و چارچوبهای ایدئولوژیک و برنامه‌ای دو سازمان در یک چارچوب قرار دارند. وجود اختلاف نظر و یا تاکیدات متفاوت در این یا آن عرصه بمعنای نفی چارچوب و اساس مشترک نیست. بر اساس ارزیابیهای مشترک و تلاشهای مشترک، پروسه وحدت و تلاش برای حل اختلافات در دستور کار مشترک دو سازمان قرار گرفته است.

همزمان با دنبال کردن پروسه وحدت، اتحاد عمل میان سازمان ما و سازمان

در جبهه مبارزه مردم! بسوی جبهه انقلاب!

احمد - اسد

نو روبرو هستیم و بنابراین احتیاج به حد بیشتری از برخورد خلاق است. همین امر تعیین سیاست در مورد جبهه را بادشواروی روبرو میکند. ناپستی این دشواریها را خودمان بدست خودمان اضافه کنیم. ناپستی با بحثهای سطحی و غیر دقیق و فکر نشده و با زیگزاکهای مداوم، اعتشاش و سر درگی را دامن زنیم. ناپستی با نقل یگانه و خودغرضانه تجارب جنبش کونیستی در کشورهای دیگر، با نقل قولهای سر و دم بریده از لنین و چشم بستن بر همه جوانب تجاربی که ارائه شده، دشواریها و بفرنجیههای اتخاذ موضع انقلابی و اصولی را افزایش دهیم. در چنین صورتی، برای حل اصولی و انقلابی مسئله موضع سازمان در قبال جبهه، ما به خرد جمعی سازمان و جنبش ایمان داریم. در شرایط ارائه بحثهای غیر مغشوش میتوان اطمینان داشت که جای خالی بسیاری از رفقای صاحب صلاحیت و مجرب سازمان توسط ادامه دهندگان راه آنها پر شود و استحکام مواضع انقلابی و طبقاتی سازمان به پشتوانه این نیرو محفوظ گردد. تاکتیک در باره جبهه، تاکتیکی است که جهت گیری استراتژیک و هدف نهایی ما را نیز بیان خواهد کرد. موضع در باره جبهه، مسئلهای است که هم امروز ما و هم آینده ما را جهت میدهد. بحث جبهه، بحثی بسیار جدی است. باید با احساس مسئولیت نسبت به آینده سازمان، جنبش کونیستی و جنبش مردم برخورد کنیم. از این نگاه است که جا دارد رفا جبهه مسئله را عمیقاً مورد توجه قرار دهند. ما برای این منظور و با درک مسئولیت خود، تلاش کرده‌ایم نظرات موجود در سازمان را حول جبهه توضیح دهیم.

دو نکته در آغاز:

(۱) در نقل نظر رفقای تدوین کننده "مقدمه‌ای بر مباحث جبهه" و برخی مباحثی به اسناد زیر مراجعه کرده‌ایم:

- "طرح بحثی در باره جبهه"

- "مباحث جبهه در جنبش چپ ایران" فدایی ۳۸

- "برخی مباحث و مسائل مربوط به جبهه"

(۲) تاکید ما بر طرح برنامه سازمان، بمعنای تایید کامل آن نیست، ما اهداف نهایی و جهات اساسی آنرا مورد توجه داشته‌ایم.

وحدت و تضاد ما و متحدینمان پایه فعالیت جبهه‌ای و فعالیت مستقل:

میدانیم جبهه عبارتست از تشکل سازمانهای طبقات مختلف بر اساس اهداف و روشهای مورد توافق همه آنها. سازمانهای سیاسی طبقات مختلف، اهداف نهایی مختلفی دارند. آنها حتی در انقلاب دمکراتیک، راه حل‌های متفاوتی را ارائه میدهند. هر یک بنا به هدف نهایی خود روش بخصوصی را برای جلب توده‌ها به برنامه خود دارند. این روشها نمیتوانند تفاوت‌های اساسی نداشته باشند. احزاب و سازمانهای بورژوازی کونیستی ایران مخالف انقلابند. آنها سعی در منحرف کردن توده‌ها از انقلاب دارند. احزاب و سازمانهای خرده بورژوازی مجموع تمام منافع و دوگانگی این قشر اجتماعی را نمایش میدهند.

این مجموعه منافع و دوگانگی از یکسو با سنگبری ضددیکتاتوری و ضدامپریالیستی، توده‌ها را به انقلابیگری میخواند (که این جنبه بحق مورد حمایت ماست) و از سوی دیگر آنها را دچار خرافات میکند. تنها حزب یا سازمان انقلابی طبقه کارگر میتواند بنا به اهداف خود توده‌ها را به انقلاب بدون انحراف فراخواند و آنان را آماده سازد. این تفاوتها در فعالیتهای مستر همواره خود را بروز میدهند. با این وجود نیروهای انقلابی و ترقیخواه میتوانند و باید باهم فعالیت مشترک بکنند. کونیستها بایستی ضمن فعالیت در جبهه اهداف و روشهای مستقل خود را در نظر گیرند. برای شناخت دقیق این مسئله ضروریست روش فعالیت کونیستی درون توده‌ها را (که تنها از آن طریق اهداف ما از شعار روی کاغذ به نیرو تبدیل میشوند) بشناسیم و براین پایه اصول فعالیت جبهه‌ای را تفهیم دهیم. ما بدین ترتیب نقاط اشتراک و افتراق خود را از نقطه نظر عملی با دیگر نیروهای ترقیخواه توضیح میدهم. ما نشان میدهم که در فعالیت جبهه‌ای تا کجا باید پیش برویم که سودمند باشد و از چه مرزی به بعد فعالیت جبهه‌ای زیانمند است. مسئله اصلی ما در اتخاذ موضع نسبت به جبهه نیز همین است.

هدف ما انقلاب ضد امپریالیستی با سنگبری سوسیالیستی و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق است. میخواهیم با انجام این انقلاب سرمایه‌داری وابسته را نابود و تا استقرار سوسیالیسم پیش برویم. این هدف تنها با تکرار خشک و خالی به پرچم مبارزه توده‌ها تبدیل نمیشود. باید از طریق توضیح و تبلیغ

تصمیم در مورد جبهه و فعالیت جبهه‌ای در سطح جنبش و سازمان ما مسئله بر اهمیتی است. بحث در باره جبهه در سازمان ما از پلنوم ششم تاکنون با زیگزاکهایی همراه بوده است. در پلنوم ششم بحثها در باره جبهه پای‌بندی بیشتری به اصول لنینی را نشان داد، در حالیکه از جنبه عملی و سیاسی پاسخی روشن ارائه نکرد. پلنوم هفتم اشاراتی به این مورد داشت. در جریان مباحث کتونی حول جبهه، اختلافاتی درون رهبری و سازمان شکل گرفته است. تاپیش از اینکه حزب دمکرات کردستان برنامه و اساسنامه پیشنهادی خود را برای جبهه بدهد، نظراتی غیر دقیق در تشکیلات سازمان و مناسبات با گروههای دیگر ارائه میشود. برنامه و اساسنامه پیشنهادی حزب دمکرات برای جبهه، حساسیت مسئله را نشان داد. این امر منشاء بازبینی سیاست سازمان در مورد جبهه شد. کمیته مرکزی سازمان سهل انگاری در نظرات و سیاست قبلی را تعدیل کرد و در مجموع تاویل بیشتری را به اختلافهای دوجانبه و چند جانبه بیان داشت در این مقطع کمیته مرکزی سازمان رؤس جوانی از انتقادات خود نسبت به طرح حزب دمکرات کردستان را بصورت کتبی به اطلاع حزب دمکرات که جریان مذاکرات را دنبال می‌کرد رساند. این مباحث بنحوی باز و فاقد جهتگیری روشن در ارگان "فدائی" شماره ۳۸ منتشر شدند. مقاله "مباحث جبهه در جنبش چپ ایران" طوری تنظیم شده بود که هرکسی میتواند نظرش را در آن بجوید، در عین حال نیز از صراحت در باره موضع سازمان برخوردار نبود. بالاخره در جریان مباحث مربوط به تدارک کنگره، مجدداً رفاقی به مواضع قبلی باز گشتند.

مسئله اتحاد عمل، همکاری و فعالیت جبهه‌ای ضرورتی است که توسط هر رزمنده که کمی فراتر از مصالح و منافع گروهها و محافل موجود را میبیند، درک میشود. خرابکاریهای محافل و گروههای "چپ" در امر فعالیت مشترک نیروهای سیاسی، برای هر رزمنده آگاه دردناک است. این برخوردهای کودگانه جز صدمه و ضرر و زیان به حیثیت جنبش انقلابی و کونیستی و جز کسب مقام و موقعیت بهتر برای نیروهای سیاسی بورژوازی حاصل دیگری نداشته و ندارد. با این وجود رزمندگان آگاهی که امروز در فعالیت انقلابی شرکت، و برای آرمانهای انقلابی مبارزه می‌کنند، بایستی و سزاوار است خود را از ناهنجاریها جوو فضای تحریک کننده کتونی رها ساخته و در تصمیم در مورد فعالیت جبهه‌ای با دقت از مباحث لنینی این تاکتیک محافظت کنند. در حین اتخاذ مواضع نسبت به فعالیت جبهه‌ای، خطر انحراف به راست افزایش مییابد. البته بخاطر وجود این خطر ناپستی از فعالیت جبهه‌ای استقبال نکرد و یا بدتر، از آن خودداری نمود. برای فعالیت جبهه‌ای اصولی و بهره‌مندی از اثرات مثبت آن ما کونیستها باید به گنجینه حقایق علمی و تجارب پر بار جنبش کونیستی تکیه کنیم و بیشتر و بیشتر از آنها بیاموزیم. بی تردید با برخورداری از این آموزشهای سترگ و با بهره‌مندی از تجربه و دانش سیاسی، قادر خواهیم بود ضمن پاسخ به نیازهای مبرم مبارزه کتونی، از انحرافات در دبار و جانگاہ اجتناب کنیم.

تئوری و سیاست مربوط به فعالیت جبهه‌ای در جریان انقلاب بهمین تنها در عرصه‌های محدودی مورد آزمایش و عمل قرار گرفته است. اگر در عرصه‌های دیگر مبارزات سیاسی و توده‌ای در قبل و بعد از انقلاب، مردم و نیروهای آگاه تجارب بسیاری اندوخته‌اند، عرصه جبهه از این فعالیت نگذشته است. ما نتوانستیم قبل از انقلاب بهمین با خمینی جبهه‌ای تشکیل دهیم تا تجارب آنرا امروز در مقابل دیدگانمان داشته باشیم. سیاست چپ‌روانه که در شکل جریان آن پیش شرط فعالیت جبهه‌ای را پذیرش رهبری خود میداند و در شکلهای پوشیده‌تر با شرط و شروطهای غیر اصولی از تن دادن به آن خودداری میکند، امروز تا اندازه زیادی در سازمان ما شناخته شده است. اما نظریه و سیاست راست روانه جبهه‌ای این امتیاز را دارد که در این عرصه آزمایش و تجربه نشده، زیر پوشش منافع و مصالح مردم و کارگران و با ادعاهای مرزبندی با راست و چپ، انحراف به راست را محفوظ دارد. ما معتقدیم سازمان اگر بخواهد، میتواند بدون آزمایش کردن، جهات انقلابی را برای فعالیت نظری و عملی خود بجوید و بکار بندد. اعتقاد ما از ماهیت سیاستمان یعنی مارکسیسم لنینیسم که علم و متد ماست سرچشمه میگیرد. بنا به ایدئولوژی خود برای اتخاذ جهات درست در فعالیتمان، قاعدتاً ناپستی نیازی به تجربه گزائی و آزمون و خطا کردن داشته باشیم. بخصوص که تجارب انقلاب بهمین اگر چه در زمینه جبهه نمونه کاملی را ارائه نمی‌دهند، ولی به بسیاری از مسائل جبهه مربوط هستند.

در موضع گیری سیاسی برای جبهه، نباید انکار کرد که ما با مسئله‌ای جدید و

سیاستها و روشهای خودمان در مورد مسائل مختلف زندگی و مبارزه مردم به آنها هدف انقلاب را نشان دهیم. بسیج کارگران و تودههای خلق مشروط به آگاهی آنهاست. تبلیغات سیاسی ما بطور مشخص چه چیزی را باید به آنها منتقل کند تا آنها را برای انقلاب دمکراتیک با ستگیری سوسیالیستی آماده کند؟ اگر ما بنا به هدف خود، بر خلاف احزاب دیگر، به توهم آفرینی در تودهها روی نمی آوریم و حقایق را با آنها در میان میگذاریم، چه حقیقتی را با آنها در میان میگذاریم؟ به چه شکلی این حقیقت مشخص در تبلیغات ما بیان میشود؟ تمام فعالتهای ما در شرایط کنونی، بعنوان روشهایی هستند که مستقیم یا غیر مستقیم راه ما را برای رسیدن به هدف مقدم کنونی یعنی انقلاب ضد امپریالیستی دمکراتیک با ستگیری سوسیالیستی تسهیل میکنند. ما با شناخت حقیقتی که باید به تودهها منتقل شود و با شناخت شکل عده آن در واقع جاده مالروبی را که بر سینه کوه، بستم قله میروود می شناسیم. با شناخت این جهت در هر مورد مثلا در فعالیت جبهه ای میتوان ارزیابی کرد که چقدر این فعالیت در ست هدف ماست و به قله میروود و در کجا راه کج میشود و بعقب یا در جازدن منتهی میشود.

جامعه دیکتاتور زده ما و نفوذ طولانی مدت انحرافات راست و چپ روانه در جنبش کونیستی ایران، زمینههای مساعدی برای طولانی شدن عقب ماندگی آگاهی طبقه کارگر و تودههای خلق و پراکنده ماندن جنبش آنها بوده و هستند. احزاب و سازمانهای سیاسی بورژوازی و خرده بورژوازی با مقاصد نهایی خاص خود، از این زمینههای مساعد استفاده می کنند و کارگران و زحمتکشان را که واقعا خواستار انقلاب هستند (یعنی بطور عینی حرکت آنها خواستار تغییرات انقلابی در مناسبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه وابسته به امپریالیسم میباشد) بدنبال خود بکشند. بورژوازی بدلیل اهداف غیر انقلابی خود و سازمانهای سیاسی خرده بورژوازی بدلیل جنبه خرافاتی برنامه هایشان از روشن شدن ذهن کارگران و زحمتکشان نسبت به مقاصد واقعی خود و تفاوت این مقاصد با خواستهای آزادیخواهانه، استقلال طلبانه و ضد سرمایه داری مردم جلوگیری میکنند. این واقعیات را هر فعال انقلابی و دمکرات که حتی کونیست نباشد میتواند بفهمد. هرکسی به تجربه خود میتواند درک کند آن اکثریت قریب به اتفاق که به جمهوری اسلامی خمینی بارها رای داده، چقدر فریفته توهم آفرینی خمینی شده بود. چه کسی میتواند منکر شود که بین مقاصد خمینی و اهداف مردم دره بی انتهایی از اختلاف وجود داشته است؟ چرا علیرغم این اختلاف، کارگران و زحمتکشان با کمال اشتیاق زیر پرچم او جمع شدند؟ اگر در گذشته دورتر احزاب مشروطه طلب، جبهه ملی، و سازمان روحانیت و در انقلاب بهمن خمینی و سایر احزاب بورژوازی این روش را بکار برده اند و نتایج وهم و خرافاتی بودن تودههای انقلابی را تاریخ سراسر آتش و خون میهن ما شاهد است، لیبرالها، حزب دمکرات کردستان، مجاهدین خلق و ... امروز چه کاری برای زدودن خرافات و توهمات تودهها می کنند؟ بالاخره جواب کونیستهای ایران کی باید به مسئله آگاهی و تشکل کارگران و تودهها داده شود و جامعه عمل پوشد؟

طرح برنامه سازمان با توجه به منشاء اصلی شرایط اسارت بارو تحقیر آمیز و سراسر فقر و محرومیت مردم، یعنی با توجه به سرمایه داری وابسته و رژیمهای حافظ آن، مقاصد و منافع طبقات بورژوا در حفظ این نظام و راه قانونمند انقلاب را نشان داده است. این طرح برنامه با توضیح اهداف و موانع دستیابی به دمکراسی خلقی، روشهایی را برای رسیدن به مقصود مبارزات مردم یعنی تحقق برنامه دمکراسی خلقی ارائه داده است. اساس این روشها آگاه شدن و تشکل شدن کارگران و زحمتکشان حول منافع خود است. اگر ما واقعا به بالا رفتن سطح آگاهی و تشکل جنبش کارگری و به تقویت نفوذ و تاثیر جنبش انقلابی کونیستی میان کارگران و تودهها پای بند هستیم چه روشی را برای این هدف خود که شرف و وجدان کونیستی ما با آنها تعریف میشود در پیش بگیریم؟ آیا کارگران و زحمتکشان اساسا با شنیدن شعار جمهوری دمکراتیک خلق، با دیدن اسم سازمانهای کونیستی در پای اعلامیههایی که پخش میشوند، آگاه خواهند شد؟ آیا آنها با مطالعه کتب سازمان به خودشناسی و تشکل مستقل میرسند؟ اگر چه هر یک از این ابزارها به رشد آگاهی کارگران و زحمتکشان در حد خود کمک میکنند، ولی هیچیک وسیله اساسی ما نیست و نمیتواند باشد. وسیله عده ما تبلیغات سیاسی و افشاگریهای پرداخته سیاسی در چهارچوب طرح برنامه سازمان است. ما با این تبلیغات به توضیح علل و عوامل مصایب مردم (نه فقط شمارش مصایب) و به توضیح ماهیت مقاصد عوامفریبانه احزاب و سازمانهای سیاسی طبقات حاکم و غیرحاکم بورژوازی و نیز توضیح جنبه خرافاتی و وهمی سازمانهای خرده بورژوازی میان تودهها میپردازیم. واضح است که فعالیت عده تبلیغی ما علیه جناح حاکم و جهت آن سرنگونی اوست. در مورد سازمانهای سیاسی ترقیخواه غیر حاکم انتقادات و افشاگریهای ما، جلوگیری از توهم کارگران و زحمتکشان و تحکیم موقعیت آنها

برهان تودههاست. این جوهر توضیحات و تبلیغاتی است که به آگاهی و خودشناسی کارگران و زحمتکشان می انجامد. به این مسئله که چگونه در سایه اینگونه تبلیغات به گسترش نفوذ کونیستها میان کارگران و زحمتکشان خدمت می کنیم و چگونه باید بر زمینه این نفوذ با کار میان کارگران زمینههای پیوند مادی و ارگانیک جنبش کونیستی و جنبش کارگری را از طرق حلقه کارگران پیشرو بسازیم، نمیپردازیم. فرصت این بحثها را این نوشته نمیدهد. اما میخواهیم روی عنصر شاخص تبلیغات سیاسی کونیستی میان تودهها مکث کنیم. این بحث جدیدی درون جنبش کونیستی که مبارزه خود را بر پایه مبارزه طبقاتی قرار میدهد نیست. لنین با حساسیت در هر نوشته خود به این عنصر توجه میکند و هیچگاه فراموش نمیکند که سیاست و تاکتیک بلشویکی را باروشنی و درایت و از مقام و جایگاه رهبر سیاسی و عملی کارگران و زحمتکشان در جهت رشد آگاهی آنها توضیح دهد، خود لنین در "چه باید کرد" مسئله آموزش سیاسی کارگران را بدینصورت توضیح میدهد.

توجه به فعالیت سیاسی و فعالیت انقلابی تودهها را با هیچ چیز نمیتوان تربیت نمود مگر بوسیله همین افشاگریها (افشاگریهای همه جانبه سیاسی). بنابراین چنین فعالیتی یکی از مهمترین وظایف تمام سوسیال دمکراسی بین المللی است... اگر کارگران طوری تربیت نشده باشند که به همه و هرگونه موارد خودسری و ظلم، اعمال زور و سوء استفاده، اعم از اینکه این موارد مربوط به هر طبقه ای باشند، جواب بدهند و آنها جوابی فقط از نظرگاه سوسیال دمکراسی و نه غیر آن در اینصورت معرفت طبقه کارگر نمیتواند معرفت حقیقتا سیاسی باشد. هرگاه کارگران در وقایع حوادث مشخص سیاسی و آنهام حتا روزمره (یعنی دارای جنبه فعلی) یاد نگیرند هر یک از طبقات جامعه را در تمام مظاهر حیات فکری، اخلاقی، و سیاسی شان مورد مشاهده قرار دهند، هرگاه آنها یاد نگیرند تجزیه و تحلیل ماتریالیستی و ارزیابی ماتریالیستی را عملا در تمام جوانب فعالیت و حیات تمام طبقات و قشرها و دستجات اهالی بکار برند، در اینصورت معرفت تودههای کارگر نمیتواند معرفت حقیقتا طبقاتی باشد... طبقه کارگر برای اینکه خود را بشناسد باید بر مناسبات متقابل کلیه طبقات جامعه معاصر وقوف کامل و از آن تصور روشنی داشته باشد. وقوف و تصویری که تنها دارای جنبه تئوریک نباشد..."

تمام تاریخ مبارزات بلشویکیا پایداری براین روش را که با اهداف انقلابی آنها رابطه دیالکتیکی و وحدت و یگانگی دارد، نشان میدهد. ما شکی نداریم که لنین فردی عبارت پرداز و بیپوده گو نبوده است. به گفتههای بالای لنین نیز نمیتوان و نباید چون عبارت زیبایی نگاه کرد. باید در جهت اجرای آن استوار و کوشا بود. امری که مقابله با دیدگاه غیر طبقاتی و مبارزه از بالا مشروط به آنست.

اهداف نهایی متفاوت احزاب و سازمانهای بورژوازی، خرده بورژوازی و پرولتری روشهای متفاوت برخوردار با کارگران و زحمتکشان می رسند. هدف نهایی اصلاح طلبانه به روش توهم آفرینی و لاپوشانی اختلاف منافع طبقاتی خود با کارگران و تودههای زحمتکش می رسد، هدف نهایی انقلابی به توضیح منافع متضاد، به توضیح علل طبقاتی در ایجاد شرایط اقتصادی اجتماعی و سیاسی متفاوت. البته روش احزاب و سازمانهای غیرانقلابی بورژوازی و نیز روش سازمانهای ترقیخواه خرده بورژوازی نمیتواند با روش سازمان و حزب پرولتری مبارزه نکنند. برعکس، سازمانهای پرولتری و غیر پرولتری از این دیدگاه باهم در مبارزهای سیاسی و در حد خود هم بسر میبرند. مبارزهای که توسط فرمیستها و پوپولیستها، نادیده گرفته میشود و بدینطریق به خدمت احزاب غیر پرولتری در میآیند.

ما برای روشن شدن اختلاف نظر تا اینجا، اشاره کنیم که رفقا، علیرغم مرزبندی لفظی در مورد سیاست مستقل (امری که در اوج سیاست راست روانه در قبال جمهوری جنایتکار خمینی نیز بی هیچ خسارتی ادعایش را داشتیم)، در "فدائی" ۳۸ اعلام می کند:

"باید بطور مشخص ثابت شود که شرکت در این یا آن ائتلاف، به بالا رفتن سطح آگاهی و تشکل جنبش کونیستی، به افزایش وحدت رزمنده و انسجام جنبش کونیستی و به تقویت نفوذ و تاثیر جنبش انقلابی کونیستی در میان کارگران و تودهها و حیات سیاسی جامعه و نه به تضعیف این جهات منجر می شود." (تاسی تاکیدات از ماست). اگر ما از این اهداف درکی لنینی داشته باشیم، اگر برای این اهداف بزرگ فکری جدی کرده باشیم، و اگر لختی خود را از دیدگاه غیر طبقاتی و مبارزه از بالا رها نائیم میتوانیم براهتی درک کنیم که جنبه و ائتلافهای نیروهای سیاسی طبقات مختلف نمیتواند به اهدافی که خاص سازمان پرولتری است و سازمانهای دیگر بخصوص در شرایط کنونی مانع آن ها میشوند، منجر شود. کونیستها خود و تنها خود هستند که آگاهی انقلابی دمکراتیک در راستای تحقق برنامه انقلاب ضد امپریالیستی دمکراتیک با ست

دارد؟ نقطه وحدت شما با اصول راهنمای لنینی در مورد تبلیغ مستقل که کمی بالاتر در رابطه با کمونیستهای انگلیس و حزب کارگر (با ماهیت خرد بورژوازی در آن زمان) تذکر دادیم کدامست؟

حال که بر عنصر اساسی روش متایز خود در قبال تودهها در قیاس با روش احزاب و سازمانهای غیر پرولتری اشاره کرده‌ایم، به فعالیت جبهه‌ای و اهداف بیشتری که میتواند وجود داشته باشد می‌پردازیم.

تاسی سازمانهای ترقیخواه و انقلابی علیرغم تضادها و اختلافات استراتژیک و تاکتیکی که باهم دارند، باوجود اختلافاتی که در میان تودهها با همدیگر پدید می‌آیند، در مقابل دشمن مشترکی قرار دارند و خواهان آن هستند که این دشمن هر چه بیشتر تضعیف و در نهایت سرنگون شود. وجود دشمن مشترک و هماهنگی مطالبه این سازمانها و احزاب، انعکاس منافع و مبارزه مشترک طبقه کارگر، دهقانان، خرد بورژوازی شهری و خلقهای تحت ستم در این مرحله از انقلاب ایران است. تضعیف و در نهایت سرنگونی دشمن مشترک، تمام هدف ما نیست ولی از زوایای مختلف برای ما و سایر احزاب و سازمانهای مترقی اهمیت زیادی دارد. عقب نشینی رژیم حاکم، بمعنای بهبود جزئی شرایط زندگی و کار و نیز پیشروی مبارزه آنهاست. در سایه این عقب نشینیها سازمانهای سیاسی در جهت مبارزه و اهداف سیاسی خود امکانات بهتری را بدست می‌آورند. در واقع کمونیستها میتوانند و باید عقب راندن و سرنگونی دشمن مشترک را برای ارتقاء سطح عمومی آگاهی کارگران و زحمتکشان و انقلابیگری و استعداد آنها برای مبارزه و پیروزی بکار بندند. هر حزب و سازمان سیاسی مطابق با اهداف نهایی خود نسبت به این زمینه واقعی فکر میکند و طبعاً باید حاضر باشد علیرغم تضادی که با دیگران دارد و ضمن حفظ روشهای خاص خود بدون هیچ مصالحه اصولی، از این مصالحه بسود اهداف خود استفاده نماید. بر پایه این فصل مشترک فعالیت سازمانهای مختلف اپوزیسیون، مسئله همکاری جبهه‌ای شکل میگیرد. این همکاری بسته به سطح مبارزه مردم (و این امر یکی از مسائل اساسی برای اتخاذ سیاست مستقل کمونیستی است که ذیلاً به آن اشاره خواهیم کرد) میتواند در حد مطالبات مستقیم و در جهت سرنگونی رژیم تا همکاری جبهه‌ای برای سازماندهی سرنگونی و تشکیل دستگاه جدید قدرت سیاسی باشد.

تا اینجا ما به دو وجه تضاد و وحدت سازمانهای ترقیخواه با سازمان انقلابی کمونیستی پرداخته‌ایم. جبهه این سازمانها نه تنها این وجه را زایل نمیکنند بلکه حفظ و گاهی تشدید مینمایند. لدوان باین نکته اشاره‌ای دقیق دارد "جبهه اتحاد متضادهاست که شامل طبقات مختلفی است که در همبستگی باهم بر مبنای یک برنامه مبارزاتی مشترک هستند. بدین جهت است که نمیتوان تصور یک جبهه بدون طبقات رانمود. ضرورت یک خط مشی اصولی این است که باید تمام مسائل مربوط به خط مشی جبهه را با یک موضع طبقاتی دید و حل کرد. منافع انقلاب و ملت این ضرورت را ایجاب میکند که باید دائماً نقش رهبری حزب را در جبهه زیاد کرد و مستحکم نمود."

رفقای تدوین کننده "مقدمه‌ای بر مباحث جبهه" و "برخی مبانی" تاکنون نشان داده‌اند که در برخورد با مسئله جبهه آنچه نمی‌بینند وجود تضادهایی است که ما با متحدینمان داریم و هرچه می‌بینند وحدت و اتحاد است. وقتی اختلاف به "ارتقاء سطح آگاهی و تشکل کارگران" و "تقویت نفوذ و تاثیر جنبش انقلابی کمونیستی درون کارگران و تودهها" بطور خودبخودی منجر میشود بنابراین دیگر چه درنگی که "مهمترین مسئله ما روشن کردن جهت و اشکال فعالیت در راه سرنگونی و بسیج همه جانبه قوا برای آنست." این دیدگاهی است که در فعالیت جبهه‌ای تضادی، مشکلی، مانعی و صدمه‌ای نمی‌بیند. در جبهه هرچه هست سود است. این دیدگاه که به اتحاد و جبهه نه از زاویه مصالح جنبش کارگری، بلکه صرفاً با نگاه به مبارزه در بالا و معادلات بالا می‌اندیشد، ناگزیر نمیتواند آنچنانکه لدوان میگوید "بایک موضع طبقاتی" مسائل جبهه را بررسی کند.

دو وجه تضاد و وحدت سازمانهای پرولتری و غیر پرولتری، ضرورت فعالیت جبهه‌ای در مقابل دشمن مشترک بدون هیچگونه صلح و مصالحه‌ای در برنامه‌ها و اصول، مبنای بحثهای بسیاری میان کمونیستهای جهان بوده و هست. از دو حال خارج نیست. اپورتونیزم معمولاً یکی از دو وجه را مطلق میکند و به وجه دیگر نمی‌پردازد. بر خلاف اپورتونیزم درک انقلابی این دو وجه مستلزم پای بندی دائمی به مسئله آگاهی کارگران و زحمتکشان به منافع خود، مشروط به تحلیل از شرایط واقعی مبارزه و بر آن مبنای تشخیص عرصه‌هایی از مبارزه که میتوان و باید بنا به حکم روز، روی آنها اختلاف کرد، و بالاخره هنر سیاسی و خلاقیت در اتخاذ اشکال فعالیت جبهه‌ای می‌باشد. نه تأکید بر جبهه و نه نفی آن بخودی خود ما را از انحرافات به آگاهی و تشکل کارگران و زحمتکشان و گسترش نفوذ کمونیستها درون آنها رها نخواهد ساخت. آموزش لنین علیه انحرافات در فعالیت جبهه‌ای، از یکسو نمونه‌هایی رانقد میکند که "بطور مقتضی نشان داد که این سازش فقط ذهن تودهها را مشوب میسازد و بجای

گیری سوسیالیستی را بمیان کارگران و زحمتکشان می‌برند و از آن طریق به "بالا رفتن سطح آگاهی و تشکل جنبش کارگری" و "تقویت نفوذ و تاثیر جنبش کمونیستی در میان کارگران و تودهها" یعنی منظور اصلی تاسی فعالیتهای کنونی ما، این هدفی که به پای آن و در راه آن بزرگترین قهرمانی‌ها و جانفشانی‌ها صورت گرفته و خواهد گرفت، اقدام کنند. ما این اهداف عالی و مرکزی خود را عمدتاً از طریق و به روشی که در بالا مورد اشاره قرار دادیم یعنی تبلیغات سیاسی پر دامنه و افشاگریهای همه جانبه باید به پیش بریم. هیچیک از احزاب و سازمانهای مربوط به افشار غیر پرولتری از این کار ما استقبال نخواهند نمود و سعی خواهند کرد که با ما مقابله کنند. ما را تحت فشار قرار خواهند داد. با ما موقتاً اختلاف نخواهند کرد مگر بشرط دست برداشتن از "تفرقه افگنی" و ... ولی دست کشیدن از این روش بهر نیتی که باشد زانو زدن در مقابل برنامه اصلاح طلبانه است. لنین در برخورد به کمونیستهای انگلیس برای اختلاف با حزب کارگر رفرمیست در مقابل محافظه‌کاران رهنمود اختلاف و مصالحه میدهد ولی در ادامه آن به شرط مهمی اشاره دارد: "صریحتر بگوییم. کمونیستهای انگلیسی، بعقیده من باید هر چهار حزب و گروه خود را (که همه خیلی ضعیف و برخی بکلی ضعیفند) بر پایه اصول انترناسیونالیسم سوم و شرکت حتی در پارلمان، در یک حزب واحد کمونیست متحد سازند. حزب کمونیست به هندرسونها و اسنوودنها (حزب کارگر انگلیس) یک "مصالحه" یا سازش انتخاباتی بدینمضمون پیشنهاد مینماید: مبارزه مشترک علیه لئوید جرج و محافظه‌کاران، تقسیم کرسیهای پارلمان، حفظ آزادی کامل تبلیغ و ترویج و فعالیت سیاسی. بدون این شرط اخیر البته نمیتوان اختلاف نمود، زیرا این خیانت خواهد بود: کمونیستهای انگلیسی مطلقاً باید بهمانگونه از آزادی کامل در افشاء هندرسونها و اسنوودنها دفاع نمایند و آنرا محفوظ دارند که بلشویکهای روسی طی پانزده سال از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۷ در برابر هندرسونها و اسنوودنها روسی یعنی منشویکها از آن دفاع میکردند و آنرا محفوظ داشتند."

نظر رفقای تدوین کننده "مقدمه‌ای بر مباحث جبهه" و "برخی مبانی" در زمینه تبلیغ مستقل بسیار قابل تعجب و نگران کننده است. ما در اینجا به یکی از مواضع این رفقا اشاره میکنیم. رفقا از "حفظ استقلال ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی" و از "آزادی کامل" کمونیستها در حین فعالیت جبهه‌ای صحبت میکنند ولی علیرغم اینها در عمل آنها را نقض میکنند. در بالا اشاره داشتیم احزاب و سازمانهای غیر پرولتری از روش فعالیت آگاهانه کمونیستی درون تودهها که مبتنی بر تبلیغات و افشاگریهای پر دامنه است، نه تنها ناراضی بلکه با آن دشمنی دارند. این ناشی از تضاد و تفاوت اهداف نهایی این سازمانها با اهداف پیگیر انقلابی-دمکراتیک تودههاست. حزب دمکرات کردستان ایران در طرح برنامه و اساسنامه پیشنهادی خود برای جبهه این تأیید طبیعی را بروز داده است. این حزب در اساسنامه پیشنهادی خود بارها اعلام کرده است که انتقاد نباید سبب خدشه دار کردن حیثیت اعضاء و از آن طریق جبهه شود و بالاخره بعنوان تنبیه علیه "توسل به اقداماتی که به اعتبار جبهه لطمه جدی وارد نماید"، اخراج نیروها را پیش بینی میکند. اینکه این اقدامات شامل چیست آیا شامل افشای ناپیگیری مثلاً شعار دمکراسی حزب دمکرات میشود یا نه در اساسنامه روشن نشده است. با این وجود در جایی از اساسنامه صراحتاً آمده است: "هیچ انتقادی از سوی اعضاء جبهه نسبت به یکدیگر در صورتیکه سازنده نباشد و اعتبار جبهه را خدشه دار نماید در خارج از جبهه مجاز نیست" از نظر ما افشاگری در مورد ناپیگیری متحدینمان و اثبات برنامه خود در مقابل آنها انتقاد سازنده هستند. اما "انتقاد سازنده" از نظر سازمانهای غیر پرولتری معنای دیگری دارد. آنها میخواهند ما از مبارزه با خرافات آنها دست بکشیم. بنابراین طبیعی است که صراحتاً به حزب دمکرات گفته شود: خیر! ما هیچ گذاشتی اصولی بشما نمی‌کنیم و هیچ انتظاری در این عرصه نیز از شما نداریم. اما جواب رفقا را در این باره که حتی بدون ذکر اساسی از حزب دمکرات با آن بظاهر برخورد کرده‌اند در مقاله "فدایی" ۳۸ مشاهده کنید: "سالم سازی مباحث و سازنده و خلاق نبودن آنها، نه از طریق فرمولبندیهای محدود کننده، بلکه از طریق برخورد واقع بینانه و مسئولانه با نظرات یکدیگر، بالا بردن میزان تحمل نظرات دیگران و احترام به آنها و اصل قرارداد منافع جنبش و مردم در این مباحث می‌تواند تحقق یابد."

رفقای صاحب این مواضع اولاً با تبلیغ سیاسی و افشاگریهای پر دامنه میان تودهها بیگانه و تنها در مناسبات فی‌مابین گروهها قائل به "بحث" و "مباحث" هستند. ثانیاً این "مباحث" مطابق نظر حزب دمکرات "سازنده" هستند. ثالثاً از سازمانهای طبقات دیگر که بنا به مصالح خود ماهیتا نمیتوانند تمام "منافع جنبش و مردم" را در نظر گیرند، دعوت میشود که از ماهیت خود صرف‌نظر کنند و جنبش را دریابند. رفقا باید تأمل بیشتری کنند: این مباحث سازنده شما با سیاست حمایتگرانه در قبال رژیم خمینی چه پایه‌های متفاوتی

آنکه اهمیت واقعی مبارزه آنان را بالا ببرد از آن نگاهد" و از سوی دیگر شعار چپ‌روانه" بدون مصالحه و بدون انحراف به پیش" که در بطن خود نفی فعالیت جبهه‌ای را داشت بعنوان "کودکی روشنفکرانه" رد میکند.

دوسطح فعالیت جبهه‌ای و تطابق آنها با شرایط مختلف

مطابق طرح برنامه سازمان، یگانه و تنها راه حل انقلاب دمکراتیک ایران، استقرار قدرت دمکراتیک خلق برهبری پیشاهنگ یا حزب سیاسی طبقه کارگر است. این قدرت بر پایه جنبش طبقه کارگر، دهقانان و خرده بورژوازی شکل میگیرد، ایجاد میشود و پاسداری میگردد. در راس جنبش کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی سازمانهای رهبران این جنبشها قرار خواهند داشت. اتحاد طبقات خلقی برای قدرت دمکراتیک خلق خود را در شکل جبهه‌ای سیاسی و طبقاتی در راس جنبش خلق نمایان می‌سازد. برنامه این جبهه برنامه دمکراسی خلقی و رهبری آن با سازمان سیاسی طبقه کارگر میباید، امروز ما تشکیل این جبهه فاصله داریم. برای تامین شرایط ایجاد آن از همین امروز باید مبارزه کنیم. امروز چگونه در فعالیت جبهه‌ای (که بی تردید ضروری است) شرکت کنیم و دز زمین حال برای تامین شرایط یگانه جبهه تا آخر انقلابی یعنی جبهه‌ای با برنامه و رهبری سازمان انقلابی طبقه کارگر تلاش نمائیم؟

امروز شرایط تشکیل جبهه‌ای برهبری و با برنامه حداقل طبقه کارگر برای انقلاب ایران وجود ندارد. آتانی که این مسئله را درک نکنند، هنوز متوجه نیستند که رهبری جبهه و یا جنبش توده‌ای، عنوانی رسمی نیست که از سوی مقاماتی اعطا شود. رهبری و برنامه حداقل طبقه کارگر در جبهه زمانی تامین میشود که سایر متحدین طبقه کارگر، حزب و سازمان انقلابی آنرا بر نفوذترین و قاطع‌ترین مبارز در عرصه مبارزات واقعی کارگران و زحمتکشان ارزیابی کنند. ما نهایت تلاش را میکنیم که کارگران و زحمتکشان راه پیروی از برنامه دمکراسی خلقی جلب و مبارزه آنان را بر آن اساس سازمان دهیم. در صورتیکه سازمان انقلابی طبقه کارگر بعنوان بر نفوذترین و قاطع‌ترین نیرو در زمینه واقعی مبارزات خلق موجودیت یابد، نیروهای متحد طبقه کارگر برنامه دمکراسی خلقی را برای جبهه‌ای که در راه سرنگونی رژیم حاکم و ایجاد دستگاه جدید و انقلابی دولتی حرکت میکند تایید خواهند کرد. آنها جبهه‌ای با این برنامه را، تنها راه مبارزه در راه تحقق اهداف خود یافته و آنرا مورد حمایت قرار خواهند داد. تا زمانیکه سازمان انقلابی طبقه کارگر چنین جایگاهی در جنبش خلق پیدا نکرده است نیروهای سیاسی دیگر، برنامه دمکراسی خلقی را بعنوان برنامه جبهه تایید نمیکنند. ما هم آنرا ناچاراً شرط فعالیت جبهه‌ای قرار نمیدهیم. نیروهای سیاسی متحد ما، هر یک برنامه‌های خاص خود را دارند، و ترجیح میدهند در فعالیت جبهه‌ای طوری شرکت کنند، که به تبلیغ برنامه دمکراسی خلقی نیانجامد.

از سوی دیگر اگر ما برنامه خود را شرط فعالیت جبهه‌ای برای هر اوضاعی قرار نمیدهیم، متقابلاً برنامه احزاب و سازمانهای غیرپروولتری را نیز بدون توجه به شرایط، بعنوان برنامه جبهه تایید نمیکنیم، وقتی صحبت از برنامه‌های خود یا دیگران برای انقلاب میکنیم، منظورمان اساسی‌ترین عنصر آن که تنها با آنکه به آن تمام برنامه ضمانت اجرائی میباید یعنی مسئله قدرت سیاسی میباشد. از این نقطه نظر برنامه حداقل طبقه کارگر بر جمهوری دمکراتیک خلق و برنامه‌های دیگر بر جمهوری با پسوند یا بی پسوند و بالاخره گاهی کسی گلی‌تر بر دمکراسی تاکید دارند. چرا ما جز در شرایطی خاص، برنامه نیروهای غیر پروولتری متحدان را بعنوان برنامه جبهه تایید نمیکنیم؟ بهمان دلیلی که برای آنها در استکفاف از برنامه دمکراسی خلقی بعنوان برنامه جبهه مطرح است. یعنی اینکه ما نیز خواستار این هستیم که با شرکت در جبهه به اهداف مشترک خدمت کنیم، نه اینکه به نیرویی برای تبلیغ برنامه آنها سقوط کنیم. متأسفانه در بحثهای درون سازمان تاکنون صرفاً به ضرورت تحمیل نکردن برنامه‌مان بدیگران صحبت شده ولی از اهمیت تسلیم نشدن به برنامه‌های دیگران سخنی جدی در میان نبوده است. احتراز از تسلیم به برنامه‌های دیگران به صرف بیان اینکه در جبهه رهبری هیچیک از سازمانها اعمال نمیشود، اجرا نمیگردد. رهبری هر جبهه‌ای اساساً با ماهیت برنامه حاکم بر آن تعیین میشود. رهبری هر جبهه‌ای از اهداف نهایی که ناظر بر تاکتیکهای کنونی آنست، نتیجه میشود. اگر جبهه‌ای امروز علیرغم ادعایش بر برابری اعضا به تبلیغ و بسیج مردم برای اهداف بورژوادمکراتیک میپردازد، رهبری این جبهه با نیروهای غیرپروولتری است. شرایطی ویژه وجود میاید که ما جبهه‌ای با برنامه‌های نیروهای دیگر راتحت عنوان "جمهوری"، "دمکراسی" و غیره را می‌پذیریم. چه شرایطی؟ وقتی که جنبش مردم اجرای این برنامه‌ها را در دستور روز قرار داده باشد. یعنی مردم یا اکثریت آنها خواستار سرنگونی رژیم و اجرای برنامه "جمهوری" یا "دمکراسی" بشوند. روش ما در این باره یعنی

پذیرش برنامه سازمان غیر پروولتری بعنوان برنامه جبهه، مانند روش احزاب و سازمانهای دیگر در تایید برنامه دمکراسی خلقی در شرایط اقتدار آنست. اما هدف ما از شرکت در چنین جبهه‌ای و تأسیسات دولتی بعد از سرنگونی رژیم توسط این جبهه الزاماً متفاوت خواهد بود. اگر با پیروزی جبهه‌ای با برنامه دمکراسی خلقی، متحدین ما به پیگیرترین وجهی به خواسته‌هایشان خواهند رسید، برعکس، پیروزی جبهه با برنامه احزاب و سازمانهای غیر پروولتری مانع تحقق کامل خواسته‌های طبقه کارگر و توده‌ها از انقلاب دمکراتیک است. میتوانست بنا به سطح تجربه و آگاهی توده‌ها، متأثر از کهنه پرستی آنها و توهم آفرینی نیروهای سیاسی غیرپروولتری و... جبهه‌ای با برنامه‌های ناپیگیر بقدرت برسد. خود پیروزی جبهه و حیات آن امکان رشد آگاهی و زمینه ارتقاء تجربه سیاسی آنها را فراهم میکند. پس ما در جهت بارور کردن این امکان و زمینه ارتقاء آگاهی توده‌ها سطح واقعی آگاهی و تجربه سیاسی آنها را مبنای کارمان قرار میدهیم. ما ضمن کار سیاسی مستقل خود، برای تحقق برنامه ناپیگیر جبهه، به جبهه کمک میکنیم تا توده‌ها را در جریان فعالیت سیاسی واقعیشان هم قبل از پیروزی و هم بعد از آن به حقانیت دمکراسی خلقی جلب کنیم.

به سؤال مهمی میرسیم: فقط در شرایط معینی جبهه‌ای برای سرنگونی و تشکیل دولت براساس برنامه حداقل طبقه کارگر و یابرنه متحدین آن (که الزاماً برنامه‌هایی کم و بیش ناپیگیر هستند) میتواند ایجاد شود. در شرایطی که هنوز هیچیک از اعضاء جبهه و طبعاً کل جبهه در موضع رهبری قاطع جنبش توده‌ها برای سرنگونی و ایجاد قدرت قرار نگرفته‌اند، هر یک ترجیح میدهند برنامه خود را بیشتر تبلیغ و توده‌های بیشتری را حول آن بسیج کنند. آیا در چنین شرایطی که هیچیک جبهه‌ای با برنامه طرف دیگر رانسی پذیرد، فعالیت جبهه‌ای صورت نمیگیرد؟ جواب ما روشن است. باز هم ما فعالیت جبهه‌ای را ضروری و امکان پذیر میدانیم. نیروهای ترقیخواه و انقلابی میتوانند با برنامه‌ای براساس مطالبات کنونی مبارزه مردم و درجهت سرنگونی رژیم دست به فعالیت جبهه‌ای بزنند. مبارزات مردم برای مطالبات مستقیم علیه رژیم حاکم نیازمند اتحاد هستند. متحدین انقلاب نیروی مردم را با فعالیت جبهه‌ای در این زمینه افزایش میدهند و رژیم را به عقب نشینی‌هایی مجبور میکنند. راه پیشروی مبارزه مردم هموار و جنبش رشد میکند. جهت سرنگونی پلانفرم جبهه با روح فعالیت انقلابی توده‌ها همخوانی داشته و شناخته‌انداز تحول آنرا تعیین میکند. نیروهای انقلابی و ترقیخواه ضمن اینکه هر یک برنامه‌های خاص خود را در میان توده‌ها تبلیغ و به جلب آنها میپردازند در عین حال در فعالیت‌های جاری همکاری میکنند و توان جنبش مردم را بالا میبرند. آنها با هم به ارتقاء جنبش توده‌ها کمک میکنند در عین حال با هم رقابت و مبارزه میکنند تا از نفوذ بیشتری درون توده‌ها برخوردار باشند. این همکاریها سبب درک و فهم بیشتر آنها از هم شده بدون اینکه گذشتی از اصول خود بکنند. در آینده که سرنگونی در دستور مبارزه توده‌ها و نیروهای انقلابی و ترقیخواه بعنوان آلترناتیو سیاسی قدرت مطرح شدند، بنا به نقش و نفوذ هر یک از اعضاء جبهه، برنامه جدید جبهه برای سرنگونی و دولت جدید تنظیم میشود. این سطح فعالیت جبهه‌ای در شرایطی که هنوز قوای طبقاتی و سیاسی نیروهای جبهه به مرحله سرنگونی نرسیده‌است، تنها راه دمکراتیک و غیر رهبری طلبانه در فعالیت جبهه‌ای است. در واقع هر عضو جبهه بدین ترتیب آگاهانه می‌پذیرد در همان حدی که بیشتر در راه مبارزات مردم جانفشانی کند، درجهت سرنوشت آتی جایگاه شایسته‌تری خواهد داشت. کونیستها با تشخیص دو سطح متفاوت فعالیت جبهه‌ای که فوقاً تشریح کردیم، ضمن اینکه برنامه خود را بدیگران تحمیل نمیکنند، از تسلیم به برنامه‌های دیگر و تبدیل شدن به نیروی دنباله رو آنها اجتناب میورزند. آنها ضمن همکاری با متحدین خود در شرایطی که هنوز سرنگونی در دستور جنبش توده‌ای قرار نگرفته‌است، با تبلیغ برنامه مستقل خود، تلاش میکنند که یا درجبهه سیاسی طبقاتی آینده رهبری آنها تامین شود و یا دست کم ثقل بیشتری داشته باشند. امری که با بسیج کارگران و زحمتکشان حول برنامه دمکراسی خلقی حل میشود. کونیستها با شارش ضغفه‌ای موجود در چپ انقلابی پرچم خود را زمین نیگذارند، بلکه با بیشترین تلاش سعی در رفع ناراحتی‌های خود میکنند. چرا که اگر چنین نکنند، و با ذکر ضغفه‌ها به نیروی مبلغ برنامه‌های نیروهای دیگر خود را نزول دهند، هیچ چشم‌اندازی را برای پیشروی نساخته بلکه مشکلات را شدیدتر خواهند کرد. دو سطح فعالیت جبهه‌ای یعنی جبهه برای مبارزات جاری و مطالبات مستقیم توده‌ها و جبهه برای انقلاب مردم و روند تبدیل اولی بدومی بنا به سیر رشد جنبش مردم از مبارزات جزئی در راستای سرنگونی به مبارزات سرنوشت ساز، ضمن ملحوظ داشتن ضرورت تلاش در ایجاد جبهه بعنوان سازمان اقشار و طبقات انقلابی و ترقیخواه در مرحله کنونی از انقلاب ایران، از دیدگاه سنتی توده‌ای راجع به جبهه اجتناب میورزد. اجتناب از سکتاریسم و پوپولیسم که یکی ضرورت فعالیت جبهه‌ای و ایجاد

و زحمتکشان نسبت به آنها و کتاه شدن تودهها نسبت به تفاوتهایی که بین این اهداف و برنامه‌های نیروهای دیگر منجمله اهداف نیروهای ترقیخواه وجود دارد عملی میشوند؛ نه با جا انداختن اهداف طبقات دیگر و کک به توهم کارگران نسبت به آنها، اگر ما مثل بورژواها نمی‌خواهیم شعار بدهیم تا زیر پوشش آنها اهدافی مغایر تایل و آرزوی مردم پیش ببریم، اگر به کتاه و تشکل کارگران در چهارچوب برنامه انقلاب ضد امپریالیستی دمکراتیک با ست‌گیری سوسیالیستی پای‌بندی داریم، تضاد ما با "سرنگونی جمهوری اسلامی و دمکراسی" چیست؟ چطور ممکن است بخصوص در شرایط کنونی که تودهها با دیده شک و تردید به تمام نیروها منجمله به حاملین این شعار نگاه میکنند، ما بپیوستن به آن به تایل آن بر خیزیم و درعین حال از کتاه شدن کارگران و زحمتکشان نسبت به منافع خود یا بعبارت دیگر از "ک" در راه اهداف استراتژیک حرف زد، رفقا در عوض تکرار "ک" در راه‌اهداف استراتژیک باید توجه کنند که واقعا از ارائه دلایل و توضیح قابل قبول در دفاع از "سرنگونی جمهوری اسلامی و دمکراسی" بر نمی‌آیند، تبلیغ جمهوری بورژوازی رانیتوان با مبارزه علیه کهنه پرستی تودهها جمع کرد. در شرایط کنونی از یکی از آنها باید صرفنظر کرد. یا باید به تبلیغ "سرنگونی جمهوری اسلامی و دمکراسی" پرداخت و یالینکه برای تودهها توضیح داد که دیکتاتوری دمکراتیک طبقات و اقتدار خلقی که به سرکوب بورژوازی بزرگ و ملاکین می‌پردازد، یعنی دمکراسی خلقی فراتر از دمکراسی بورژوازی است.

یادآوری آموزش لنین در مورد دو سطح فعالیت جبهه‌ای

لنین در وظایف سوسیال دمکراتهای روس اصول راهنمای سیاست اتحاد عمل وائتلاف را در شرایطی که باید در چهارچوب اهداف جزئی و مختلف وارد عمل شوند مورد اشاره موجز و جامعی قرار داده است. او می‌نویسد: "در خصوص روشیکه طبقه کارگر که مبارزیست بر ضد حکومت مطلقه باید نسبت به کلیه طبقات و گروههای اجتماعی سیاسی مخالف دیگر، داشته باشد... سوسیال دمکراتها از طبقات مترقی اجتماعی بر ضد طبقات مرتجع... پشتیبانی خواهند نمود. این پشتیبانی هیچگونه صلح و مصالحه‌ای را با برنامه‌ها و اصول غیر سوسیال دمکراتیک در نظر نداشته و آنرا ایجاب نمی‌نماید. این پشتیبانی از متفق است بر ضد دشمن معین، و این پشتیبانی را هم سوسیال دمکراتها از این جهت مینمایند که سقوط دشمن مشترک را تسریع کنند ولی آنها از این متفقین موقتی هیچ انتظاری برای خود نداشته و هیچگونه گذشتی هم به آنها نمیکنند. ... بالاخره این پشتیبانی در عمل به این صورت است که سوسیال دمکراتهای روس آماده‌اند با انقلابیون سایر جنبش‌ها برای نیل به هدفهای جزئی مختلف عقد اتحاد ببندند."

در سال ۱۹۲۰ شرایط اجتماعی و سیاسی انگلیس تغییراتی را شاهد است. حزب کارگر، این سازمان اصلاح طلب و خرده بورژوازی آندوران انگلیس در آستانه تشکیل دولت و جایگزینی به جای بورژوازی بزرگ و محافظه کار قرار میگیرد. لنین در بحث با کونیستهای انقلابی انگلیس آنها را به ائتلاف با حزب کارگر و حمایت از آنها برای تشکیل دولت در مقابل محافظه کاران فرامیخواند. در واقع در این شرایط تحکم روز چنین تحول کلی را در دستور قرار داده و ائتلاف و فعالیت جبهه‌ای بر مبنای برنامه حزب کارگر ضروری شده است. اما هدف لنین از این سیاست بسیار آموزنده و شاخص است: "کونیستهای انگلیس باید در پارلمان تاریریم شرکت ورزند و باید از داخل پارلمان به توده کارگر کک کنند تا نتایج کابینه‌های هندرسون و استوودنها را در عمل به بینند و نیز باید به هندرسون و استوودنها کک کنند تا بر اتحاد لئوید جرج و چرچیل فائق آیند. رفتاری غیر از این، دشوار ساختن امر انقلاب است. زیرا بدون تغییر عقاید اکثریت طبقه کارگر انقلاب غیر ممکن است و این تغییر را هم تجربه سیاسی تودهها ایجاد مینماید نه اینکه تبلیغات فقط بدون مصالحه و بدون انحراف به پیش" اگر این شعار را اقلیت علنا ناتوانی از کارگران اعلام میکند که میداند (یا بهرحال باید بداند) که اکثریت در صورت پیروزی هندرسون و استوودن بر لئوید جرج و چرچیل پس از مدت کوتاهی از پیشوایان خود مایوس شده و به پشتیبانی از کونیسیم خواهند پرداخت (یا بهرحال نسبت به کونیستها روش بیطرفی و بیشتر هم بیطرفی نیکخواهانه در پیش خواهند گرفت)، آنوقت چنین شعاری آشکارا اشتباه است."

فشرده تفاوت‌های اصولی ما با نوشته "برخی مبانی و مسائل مربوط به جبهه"

در مورد دیدگاه عام نسبت به وحدت و تضاد درون جبهه ما معتقدیم که به لحاظ اهداف استراتژیک و تاکتیکی‌های اساسا متفاوت نیروهای سیاسی مختلف از یکسو و بهطمت وجود دشمنی مشترک در مقابل همه از سوی دیگر جبهه ضن

جبهه را عملا نفی و دیگری در پاسخ به این ضرورت کار مستقل کونیستی را زیر پا میگذارد، پذیرش دو سطح فعالیت جبهه‌ای است که با تغییر شرایط بهم‌دیگر تبدیل خواهند شد.

رفقای تدوین کنند "مقدمه‌ای بر مباحث جبهه" و "برخی مبانی"، هدف فعالیت جبهه‌ای را "در شرایط کنونی بمنظور سرنگونی جمهوری اسلامی، استقرار دمکراسی و فراخواندن مجلس موسان" قرار داده‌اند. ما طرح هدف فوق را برای فعالیت جبهه‌ای در اوضاع امروز راست روانه میدانیم. "سرنگونی جمهوری اسلامی، استقرار دمکراسی و فراخواندن مجلس موسان" برنامه سازمانهای سیاسی بورژوازی و خرده بورژوازی است. اشتباه خواهد بود که گفته شود با این شعار هنوز مضمون حکومت را روشن نکرده‌ایم و تناقضی با برنامه دمکراسی خلقی ندارد. این دقیقاستدلال و توضیح بورژوازی برای جلوگیری از مرزبندی طبقاتی و برای فریب تودههاست. دولت بورژوازی اهداف و اغراض خود را با سرکوب کارگران و زحمتکشان یعنی با دیکتاتوری خود به پیش میبرد، در عین حال بانمایش پارلمان خود، ادعا میکند همه چیز براساس دمکراسی و حق رای آزاد پیش می‌رود. نیروهای خرده بورژوازی اپوزیسیون ترقیخواه، با برنامه‌هایی تحت عنوان "دمکراسی" و جمهوری از تاملین شرایط لازم برای پیروزی قطعی انقلاب ضد امپریالیستی دمکراتیک با ست‌گیری سوسیالیستی جلوگیری میکنند. ما موظفیم در مقابل این "دمکراسی"، دمکراسی خلقی را توضیح دهیم. ما از نظر هدف انقلابی خود دانشا و تا آنجاکه ممکن باشد باید ضمن توضیح برنامه دمکراسی خلقی، کک کنیم تا کارگران و زحمتکشان ماهیت واقعی دمکراسی مورد ادعای نمایندگان نیروهای غیر پرولتری اپوزیسیون ترقیخواه را درک و از زیر نفوذ آنها خارج شوند. در شرایط کنونی بویژه این وظیفه را باید انجام دهیم. ما نه تنها از نظر اهداف انقلابی خود با "دمکراسی خالص" موافق نیستیم و آنرا جز فریبی برای حقنه دیکتاتوری بورژوازی زیر پوشش دمکراسی نمیدانیم، مضاف بر آن در شرایط سرمایه‌داری وابسته ایران "دمکرات" ترین بورژواها که نسل کنونی آنها را با تمام ادعاهایشان راجع به "بحث آزاد" شناخته‌است، چکهای خود را از پا در نمی‌آوردند تا شعار "شورای شورا" را عملی کنند، کردستان را به خاک و خون کشند و دانشگاهها را آنچنان کنند که گردند. تاکنون در شرایط ایران دمکراسی بورژوازی جز آشکارترین و قبیح‌ترین دیکتاتوری بورژوازی نبوده است. در شرایط کنونی از جامعه، آلترناتیو قدرت که دوره طولانی توسط سازمانهای بورژوازی و خرده بورژوازی و بخصوص نهاد روحانیت، شکل می‌گرفت، وجود ندارد. امروز سازمان روحانیت بعنوان یکی از اصلی‌ترین سازمانهای سیاسی بورژوازی و خرده بورژوازی که در طول تاریخ سده اخیر همواره وعده آزادی و عدالت را به تودهها داده است، جهنی راد رایران به تودهها تحویل میدهد. باورهای سنتی کارگران و زحمتکشان نسبت به این نمایندگان بورژوازی و خرده بورژوازی بحق صدمات جدی دیده است و زمینه بطور کلی برای رشد کتاه تودههای کارگر و زحمتکشان نسبت به منافع واقعی خود فراهمتر از گذشته گردیده است. در شرایط کنونی ایران آلترناتیوی مورد قبول تودهها یافت نمیشود. در این شرایط دعوت تودهها به "سرنگونی جمهوری اسلامی و دمکراسی" هیچ معنایی ندارد جز فراخوان آنها به رفتن زیر پرچم بورژوازی. میتوان انتظار داشت تودههایی که به علل درد و رنج خود آگاه نیستند، تحت فشار سنگین دیکتاتوری وستگری خمینی و رژیم او، به عقب به مهره‌هایی که به خمینی در سرکوب انقلاب کک کردند و حتی به معتبر به دیکتاتوری سلطنتی رفعتی نشان دهند. ولی تاسف بارتر از این شاید نباشد که کونیستها برای مقابله با دیکتاتوری خمینی به "سرنگونی جمهوری اسلامی و دمکراسی" تایل یابند. ما بخصوص در شرایط کنونی از وضعیت توازن قوای نیروهای سیاسی، با توجه به کیت و کیفیت نظره عمل و نیروی جنبش کونیستی باید تلاش خود را در اثبات برنامه دمکراسی خلقی از طریق مبارزه با جمهوری اسلامی، مقابله قاطع با برنامه‌های بورژوازی و نیز با افشای ناپیگیری برنامه‌های سازمانهای سیاسی ائتلافی طبقات خلقی به انجام رسانیم. از زاویه این مصالح است که رفتن در جبهه‌ای با برنامه "دمکراسی و سرنگونی جمهوری اسلامی" را موضعی اپورتونیستی در قبال رشد کتاه و تشکل کارگران و زحمتکشان و ککی به تبلیغ برنامه بورژوازی برای نفوذ میان تودهها میدانیم.

رفقا در مقابل میگویند این‌گامی است بطرف اهداف استراتژیک و هیچکس مخالف استقلال ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی نیست ما میگوئیم اگر رفقا واقعا و عملا براهداف استراتژیک سازمان پای بند هستند، توضیح دهنده چگونه تبلیغ برنامه بورژوازی و خرده بورژوازی یعنی "سرنگونی جمهوری اسلامی و دمکراسی" در شرایطی که این برنامه هنوز اعتباری ندارد، و در راس جنبش تودهها قرار نگرفته است، در خدمت برنامه دمکراسی خلقی که متبایز از برنامه سازمانهای سیاسی موجود بورژوازی و خرده بورژوازی است قرار میگیرد؟ روشن است که اهداف استراتژیک ما با بسیج نیرو برای آنها، با تفهیم کارگران

وحدت علیه دشمن مشترک، از مبارزهای دائمی بین اعضای تشکیل دهنده آن نیز برخوردار است. نوشته "برخی مبانی"، با حمله به کسانی که بر پایه تایزات نیروهای سیاسی در جبهه بر ضرورت تحلیل از ماهیت طبقاتی آنها انگشت میگذارند، اعلام میکند "باید شیوه‌هایی چون محدود کردن تحلیل‌ها بر اساس دسته‌بندی نیروهای سیاسی به انقلابی و ضدانقلابی، مترقی یا ارتجاعی و دموکراتیک یا ضد دموکراتیک" را بدور ریخت.

ما میگوئیم باید از زاویه آگاهی و تشکل کارگران و زحمتکشان و مصالح این کار اصلی به فعالیت جبهه‌ای پرداخت و با آگاهی نسبت به فواید فعالیت اصولی و خطرات دیدگاه‌های انحرافی به آن نگریم. نوشته می‌گوید "در شرایط کم تجربه‌ی آن (طبقه کارگر) در مبارزه سیاسی و صنفی، ضعف تشکل آن، پایین بودن آگاهی طبقاتی و فقدان حزب سیاسی آن" و در اوضاعی که "از حداقل رابطه با این طبقه بی بهره" هستیم، نیاستی "به نام او دیگر اقشار و نیروهای سیاسی را از صحنه حذف کنیم.

ما میگوئیم باید به تبلیغات سیاسی و افشاگریهای برداشته "بر اساس دیدگاه طبقاتی برنامه سازمان دست زد و فعالیت جبهه‌ای نیاستی مانعی در توضیح و انتقاد از ماهیت مقاصد ناپیگیر نیروهای سیاسی فیر پرولتری شود. رفقا معتقد به "مباحث سازنده" هستند و روشهای "افشاء" و "منزوی" کردن نیروهای غیر کمونیست را برخوردار فیر دموکراتیک و روشهای "مطرود" اعلام میکنند.

ما میگوئیم برای تعیین اهداف جبهه، برای اجتناب از تحمیل برنامه خود و یا تسلیم به برنامه‌های دیگران دوسطح فعالیت جبهه‌ای را در شرایط گوناگون بر اساس مبارزات و مطالبات توده‌ها و آگاهی و خواست آنها میتوان سازمان دهیم. رفقا بر پایه توافق بین سران و رهبران جریانات و توافقات آنها حرکت میکنند. و به نیابت توده‌ها، رهبری و برنامه برای مبارزات دوره‌ای که آنها به مبارزه برای سرنگونی خواهند پرداخت تهیه میکنند.

آموزش لنین در باره اصول فعالیت جبهه‌ای

دو دیدگاه پایه‌ای و دونوع اصول برای اتخاذ موضع نسبت به جبهه در مقابل ماست. برای تشخیص اینکه کدامیک از نظرات را باید تصحیح نمود و به چه نحوی این کار را باید انجام داده، نیازی نیست که منتظر تجربه این یا آن نظر باشیم. ایدئولوژی ماعلمی است و به فلسفه تجربه‌گرایی نزول نمیکند. از سوی آگادسی علوم اجتماعی کیمه مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، در سال ۱۹۸۵ کتابی تحت عنوان "استراتژی اتحادهای طبقاتی" منتشر شده است. این اثر ارزنده تلاش کرده است که با توجه به تجارب کمونیستهای کشورهای اروپایی در زمینه فعالیت‌های جبهه‌ای سالهای اخیر آنها، آموزشهای لنین را در این مورد بار دیگر یادآوری نماید. ما در اینجا گوشه‌هایی از این کتاب را که به بحث کنونیمان مربوط است کپی میکنیم.

"... نباید با تسلیم شدن در برابر خطرات موجود از اتحاد دست کشیده، بلکه باید با داشتن تصویری روشن از این خطرات و باندوین استراتژی بخوبی سنجیده در جهت غلبه بر این خطرات وارد اتحاد شده، باید همکاری بانیروهای اصلاح طلب و دموکراتیک را بخاطر پیروزی بر سرمایه انحصاری گسترش داد، ضمن آنکه به یاد داشت: اتحاد عمل نه تنها شکل مبارزه با ارتجاع، بلکه میدان مبارزه نیز هست، مبارزهای (البته در اشکالی دیگر، سوی شکل اول) که بین متحدین بر سر اثر گذاری بر توده‌ها جریان دارد، به بیان دیگر اتحاد عمل میدان اتحاد و مبارزه است. اصول و متدولوژی برخوردار لنینی در مورد عقد اتحادهای سیاسی چنین است.

"... از نظر لنین، کمونیستها هنگام عقد پیمان سازش با متحدین خود چه شروطی را باید مراعات کنند؟

"عمده اتحاد عمل از پایین است؛ قبل از هر چیز یادآور می‌شوم "شروط" و "شیوه‌هایی" که لنین تدوین کرده است با وظیفه عمده همه مصالحه‌ها و سازش‌ها معین میشوند: این سازشها بخودی خود هدف نیستند... اتحاد تنها یکی از وسایل تحقق اهداف طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش است. وظیفه اتحاد عبارتست از کشاندن توده‌ها به انقلاب، روشنگری و سازماندهی آنان، و تربیت آنها با روح آرمانخواهی سوسیالیستی و قاطعیت انقلابی. در میدان عمل مبارزه طبقاتی، امروزین، انقلابیون پرولتری کنونی با درس گرفتن از موفقیت‌ها و اشتباهات تجربه خویش باز هم و باز هم به حقانیت عمیق این موضع لنین که رشد و توسعه جنبش توده‌ای را هدف عمده تشکیل اتحادهای سیاسی میدانست پی می‌برند... تنها اتحادی که بر بنیاد عمل از پایین تشکیل شده باشد میتواند کل جنبش اجتماعی را تا بالا تا رهبری امور کشور به پیش راند. هیچ مصالحه‌ای بین "ستادهای" سیاسی و هیچگونه فعالیت سیاسی "مقامات مالی" نمیتواند جانشین اصل مطلب یعنی رشد و گسترش فعالیت مستقل تمامی طبقه کارگر و توده‌های خلق گردد..."

"همیشه حزب انقلاب بودن... تنها چنین حزبی، حزب انقلاب، حزب توده‌ها، حزب انضباط آگاهانه عالی و دمکرات گزایی وسیع، حزبی که سرسختانه پیرو اصول سوسیالیزم علمی و مارکسیسم لنینیسم است و وحدت ملی و بین المللی را در فعالیت خود مجسم مینماید، آری تنها چنین حزبی قادر است در اتحاد نیروهای دمکراتیک مختلف "گم" نشود و "حل" نگردد... تلفیق سازش علمی - سیاسی با متحدین در مبارزه بخاطر اصلاحات جزئی با سازش ناپذیری در ایدئولوژی و تعیین انقلابی مهمترین شرط استراتژی اتحاد کمونیستهاست. لنین تاکید داشت که از خلال تمامی اتحادها و سازش‌ها با نیروهای اصلاح طلب باید "توانست ایمان به اصول خود، طبقه خود، وظیفه انقلابی خود، امر تدارک در انقلاب خود و تربیت توده‌های خلق برای پیروزی در انقلاب را جاری ساخت."

"... برای انجام موفقیت آمیز این وظیفه، چنان سیاستی باید پیگیرانه دنبال شود که اتحاد و مبارزه، اتحاد نیروهای چپ در تهاجم‌شان علیه سرمایه و مبارزه در داخل جبهه جدید با اصلاح طلبان بخاطر تغییر تناسب نیرو بسود انقلابیون را در خود تلفیق نماید. چنین است استراتژی لنینیسم". "کمونیستها باید قادر باشند محدودیت و عدم گنایت برنامه‌هایی را که نیروهای اصلاح طلب جبهه چپ از آن دفاع میکنند به توده‌ها تفهیم نمایند و آنها را اقناع کنند که بر اساس این برنامه تنها میتوان اولین گامها را در جهت محدود ساختن سرمایه انحصاری برداشت اما پیروزی واقعی بر آن تنها از طریق رهنمودهای استراتژیک کمونیستی امکان پذیر است. این است احکام اصولی استراتژی اتحاد انقلابیون که از تجربه تاریخی بلشویکها سر چشمه گرفته و توسط کردار معاصر مبارزه سیاسی احزاب کمونیست تایید شده است."

"برای آنکه توده‌ها این امکان واقعی را داشته باشند که برنامه‌ها و شعارهای بخش‌های انقلابی و اصلاح طلب جبهه چپ را باهم مقایسه و ارزیابی نمایند، کمونیستها معتقدند: الف) باید آشکارا تفاوت مواضع را در مهمترین مسائل مربوط به چشم اندازها و اشکال مبارزه طبقاتی بیان کرد. ب) باید توده‌های وسیع خلق را بطور روشن و دقیق از این تفاوت با خبر ساخت (چ) باید متناسب با رشد و گسترش رویدادها به مدد تبلیغ و ترویج خود به توده‌ها کمک کرد که تمام عدم گنایت برنامه‌های اصلاح طلبانه و تمام محدودیت احزاب اصلاح طلب را در ک کنند."

اهداف فعالیت جبهه‌ای در شرایط کنونی

تحولات سیاسی آتی در میهن به بند کشیده ما، توسط تناقضات عمیق ساختار اقتصادی و بحران سیاسی هم در حکومت و هم در نیروهای سیاسی اپوزیسیون قدرت تعیین و بنا به سرنوشت جنگ ارتجاعی تسریع میشوند. همانطوریکه از مدتها قبل قابل مشاهده بوده بحران اقتصادی رژیم روز بروز ابعاد عمیق‌تری یافته و امروز شاهد نکبت‌بارترین عوارض آن بر شرایط زندگی مردم هستیم. فقر و فلاکت و بی حقوقی سایه خود را در تمام زوایای زندگی مردم گسترده است. در شرایط ایجاد شده، تاثیرات جنگ بر صادرات نفت و تولید داخلی، ارز هزینه جنگ در مقابل محروم شدن اقتصاد از ارز مورد نیاز، سرازیر شدن بخش بزرگی از سرمایه به بازرگانی و خدمات، و بالاخره شرایط جهانی اقتصاد و کاهش قیمت نفت، نقش تشدید کننده داشته و دارند. رژیم ناگزیر است که در راه تعدیل بحران اقتصادی و خیم درحدودی که برایش مقدور است، بمنظور حفظ خود اقداماتی را انجام دهد. از قبل قابل مشاهده بود که رژیم برای نجات خود به حذف هزینه‌های جنگ و یافتن راه‌هایی برای فعال کردن بخش صنعت اقتصاد وابسته و دفاع از آن در مقابل بورژوازی تجاری مجبور است. رویدادهای ماههای اخیر در زمینه سیاست جنگی و حمایت از بخش دولتی در مقابل بورژوازی تجاری. نمودهای این سنگبری حکومت هستند. اما هم در زمینه جنگ و هم در باره فعال کردن بخش صنعت اقتصاد رژیم هنوز دست به اقدامات اصلیش نزده و تنها گزایهاتی را بروز داده است. حذف هزینه بسیار سنگین جنگ و تلاش برای گفایشی در رکود صنعت وابسته و به حرکت در آوردن آن، امر اجتناب ناپذیری بنظر میرسد. تشدید تناقضات چند ماهه اخیر در روابط رژیم اسلامی با امپریالیستها، نه تنها ضرورت تغییرات فوق رانفی نمیکند که آنها را برای رژیم حیاتی تر میسازد.

تحت تاثیر شرایط درد آور زندگی و کار مردم، تمام طبقات و اقشار خلقی از رژیم اسلامی بیزار و سرنگونی آنرا آرزو دارند. اما بدلیل شرایط ذهنی، جنبش توده‌ها در موقعیت ضعیفی قرار داشته و مبارزات مردم در حالتی پراکنده باقیمانده و به جنبش متحد سرنگونی و ایجاد قدرت دولتی جدید ارتقاء نمی‌یابند. در نتیجه انقلاب بهمین، با بلقدرت رسیدن روحانیت و بدین ترتیب با حذف شدن نهاد روحانیت بعنوان اصلی‌ترین سازمان اپوزیسیون صاحب نفوذ و دارای پیوند ارگانیک و تشکیلاتی درون توده‌ها، وضع جنبش

نباستی وظیفه جنبش خلق را که سازنده تاریخ است به "مقامات عالی" و "سادهای سیاسی" واگذار کنیم، فعالیت جبهه‌ای را باید در چارچوب مبارزاتی کنونی مردم یعنی مبارزات صلح طلبانه، آزادیخواهانه و برای نان و کار با جهت سرنگونی رژیم سازمان دهیم. جبهه‌ای که با این اهداف بفعالیت میان توده‌ها و برای تشکل مبارزه آنها مبادرت میکند، باید روح انقلابی مبارزات توده‌ای را در روشهای فعالیت خود، در تاکتیکهای خود مجسم سازد. مبارزات توده‌ای ضمن اینکه در شرایط کنونی سرنگونی جمهوری اسلامی را در دستور روز قرار نداده‌اند، ولی در اساس از سنت و جهت گیری سرنگونی برخوردارند. توده‌ها نسبت به رژیم خمینی توهی ندارند. همانطوریکه گفتیم پراکندگی جنبش توده‌ای نه بعلت توهم آنها نسبت به رژیم، بلکه بعلت عدم حضور آلترناتیو سیاسی قدرت ترقیخواه و انقلابی است.

جبهه اگر بخواهد با هدف گسترش و رشد مبارزه توده‌ای در راه صلح کار و آزادی حرکت کند، باموانعی که در این راه وجود دارد باید سازش‌ناپذیر باشد. علت اصلی پراکندگی جنبش توده‌ای در شرایط کنونی را عامل ذهنی جنبش توده‌ای معرفی کردیم. جبهه باید در راه هدف عالی خود یعنی مبارزه برای صلح، کار و آزادی با روح انقلابی و با جهت براندازی جمهوری اسلامی، به موانع این فعالیت توجه کند. توده‌هایی که جبهه در صدد تحقق اتحاد عمل آنهاست، در نتیجه حضور و عملکرد سه نیروی سیاسی، یعنی سلطنت طلبان، اپوزیسیون قانونی رژیم (لیبرالها) و گرایشات خودمحرانه مجاهدین خلق، دچار تفرقه و سردرگمی میگردند، کاهش نفوذ سلطنت طلبان و اپوزیسیون قانونی رژیم (لیبرالها) و تضعیف گرایش رهبری طلبانه و خودمحرانه مجاهدین به افزایش توان جبهه در راه هدف اصلی آن می‌انجامد.

مادر بالا بضرورت مبارزه با سلطنت طلبان از نظر تسهیل وحدت عمل توده‌ای در مبارزات جاری و تکوین آلترناتیو ترقیخواه و انقلابی اشاره کردیم. یکی از عناصر مشی سیاسی جبهه باید براین پایه قرار داشته باشد.

اپوزیسیون قانونی رژیم (لیبرالها) نیرویی سازشکار و خیانتکار است. سازشکار است چون امروزه در یکی از سیاهترین دیکتاتوریهای حاکم بر بشریت محاصر، حتی از طرح شعار سرنگونی جمهوری اسلامی اجتناب میورزد و خود را بعنوان یکی از کاندیداهای اصلی اصلاح و حقانیت جمهوری اسلامی معرفی مینماید. خیانتکار است، چون بنا به تجربه واقعات عینی انقلاب بهمن هرچه جنبش توده‌ای رادیکالتر و نیرومندتر شده، آنها را سان از "سیل" ویرانگر بمقابله و تخریب آن دست زدند. لیبرالها مدت‌هاست که آمادگی خود را به جمهوری اسلامی برای همکاری در حکومت اعلام داشته‌اند و در عین حال سعی کرده‌اند که تا آنجا که امکان داشته و جمهوری اسلامی به آنها امکان داده، در میان توده‌ها خود را بعنوان "ناجی" معرفی کنند. در حالیکه نیروهای ترقیخواه و انقلابی زیر شدیدترین پیگیریهای مزدوران رژیم خمینی قرار داشته و حمل ساده اعلامیه یا نشریات آنها توسط مردم عادی با شکنجه و زندان ددمنشانه مواجه میگردد، لیبرالها از دفتر و امکانات علنی فعالیت سیاسی برخوردار بوده و تاحدی توانسته‌اند نسبت به خود و مبارزه سازشکارانه و خیانتکارانه‌شان درون مردم توهم ایجاد کنند. ضرورت افشای سازشکاری لیبرالها توسط جبهه از این اوضاع ناشی میشود. جبهه نخواهد توانست تفرقه و پراکندگی را درون توده‌ها بر طرف و مبارزه آنها را در راه مطالبات صلح کار و آزادی و با روح انقلابی و جهت غیر سازشکارانه دامن زند مگر اینکه مبارزه علیه سازشکاری و خود غرضانه بودن مطالبات لیبرالها را گسترش دهد. بخصوص توجه کنیم که جبهه باید استعداد و ظرفیت مبارزات مردم را برای شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی ممکن است دست به مانور زند، بارور سازد. لیبرالها مدت‌هاست اعلام آمادگی کرده‌اند که درون حکومت جمهوری اسلامی شرکت کنند. اگر جنبش مردم رشد کند، جمهوری اسلامی میتواند به این تقاضا توجه بیشتری نموده و حتی جواب مثبت دهد. جبهه‌ای که از قبل توده‌ها را برای این رویداد تربیت نکرده باشد، در شرایط بروز این تحول، که طبعاً بایستی از نتایج آن در راه گسترش مبارزه توده‌ها بیشترین استفاده را بکند، دچار مشکل خواهد شد.

سازمان مجاهدین خلق در صف نیروهای ترقیخواه قرار داشته و از نظر موقعیت عینی‌اش در مبارزات کنونی، نیرویی ارتجاعی نیست، هرچند گرایش و تایل ارتجاعی در اهداف برنامه‌های و روشهای کنونی آن روز بروز قویتر میشود. مجاهدین خلق در مبارزات کنونی گرایشات سازشکارانه، بورژوازی، رهبری طلبانه و ضد دموکراتیک خود را بروز میدهند. این گرایشات نه تنها از نظر اهداف و چشم‌اندازهایی که برای مبارزات مردم ترسیم میکنند بلکه از نقطه نظر مبارزات جاری مردم و سازماندهی اتحاد عمل مردم و گسترش جنبش آنها توسط نیروهای ترقیخواه و انقلابی زیانمند هستند، جنبش متحد ضد جنگ، ضد دیکتاتوری و ضد فقر و فلاکت، بخشی از نیروی خود را متأثر از گرایش رهبری طلبانه و ضد دموکراتیک مجاهدین از دست میدهد. افزایش موفقیت جبهه در تشکل و توسعه مبارزه مردم در راه اهداف کنونی با حد موفقیت آن در کار

توده‌ای برای یافتن فرم ضرور خود، مطابق شرایط جدید سیاسی جامعه ما، دوره‌ای را باید طی کند.

اگر چه مردم ستمدیده ایران زخم ارتجاع ضد خلقی سلطنت طلب را بر پشت دارند، و آنرا با گوشت و پوست خود تجربه کرده‌اند، لیکن امروز در شرایط عدم تعین توده‌های نیروهای سیاسی انقلابی و ترقیخواه در میان کل مردم ایران و تحت فشار سنگین و فوق‌ارتجاعی رژیم خمینی، انتخاب ترجیحی برخی از اقشار مردم بین رژیم خمینی و سلطنت طلبان، دومی‌ها هستند. ضرایب وضعیت ذهنی برخی اقشار از مردم نه به لحاظ خطر احتمالی برگشت مجدد سلطنت، امری که بدلیل تغییر ساختار ارتش در چشم‌انداز کوتاه مدت بعید بنظر میرسد، بلکه در این است که خود عاملی در تفرقه مردم میشود. تا زمانیکه سلطنت طلبان در مقابل دیدگان اقشاری از مردم زنده میشوند، فعالیت توده‌ها تحت هدایت نیروهای ترقیخواه و انقلابی حتی برای مطالبات روز و مستقیم آنها بامشکل و مانع روبرو میشود. در واقع کاهش نفوذ سلطنت طلبان به رشد اتحاد و مبارزه مردم علیه جمهوری اسلامی می‌انجامد. هم گسترش مبارزات روز و مستقیم توده‌ها و هم تلاش در تکوین آلترناتیو دموکراتیک و انقلابی قدرت سیاسی با مبارزه علیه سلطنت طلبان پیوند دارند.

نیروهای سیاسی انقلابی و ترقیخواه، شامل کمونیست‌ها، مجاهدین خلق و حزب دموکرات کردستان، بدلیل نداشتن پیوند ارگانیک و سازمانگر با توده‌های خلق در کل، فعلاً بعنوان آلترناتیو حکومتی میان مردم مطرح نبوده و تلاشهای آتی آنها در این راه میتواند و باید شر دهد. این گفته بمعنای نادیده گرفتن تعین نسبی توده‌های حزب دموکرات کردستان، یا چشم پوشی از تاثیرات معنوی مجاهدین و کمونیست‌ها در اقشاری از خلق و یا به معنای کم توجهی به تفاوت‌های تاثیر کمی و کیفی بین نیروهای مختلف ترقیخواه و انقلابی نیست. نه تنها نیروهای سیاسی ترقیخواه و انقلابی تا قرار گرفتن در جایگاه آلترناتیو قدرت هنوز فاصله دارند بلکه از این فراتر مواضع و مناسبات این نیروها، برای مبارزه‌ای هاهنگ در جهت سرنگونی جمهوری اسلامی مشکلات و موانع مهمی رانشان میدهند. برای شکل‌گیری آلترناتیو ترقیخواه و انقلابی درون توده‌ها، نیروهای سیاسی فوق بایستی دوره‌ای از مبارزات را پشت سر گذاشته و طی این مبارزات بتوانند اصلاحات لازم را در مواضع خویش و مناسبات خود با همدیگر و در پیوندهایشان با توده‌ها ایجاد کنند.

نه قدرت اپوزیسیون ضدانقلابی و ارتجاعی و نه توان انقلاب و نیروهای ترقیخواه در حد جایگزینی رژیم مطلوب خود به جای رژیم اسلامی نرسیده است. البته این یک طرف دعواست. طرف دیگر یعنی رژیم جمهوری اسلامی نیز دیگر مثل سابق و بدون کوشش در تعدیل بحران اقتصادی، در میان انبوهی از خشم توده‌ها و جنبه تناقضات درونی نمیتواند بیادگی به حکومت خود ادامه دهد. رژیم ورشکسته و مسیب فقر و فلاکت توده‌ها، که با عقب نشینی از مواضع ارتجاعی در جنگ هر چه بیشتر بی اعتبار و بی اتوریته خواهد شد، ناچار است برای حفظ خود از گزند امواج جنبش اعتراضی که اگر چه سازمان نیافته ولی از گوشه‌های مختلف علیه بیگاری، علیه قحطی و علیه اختناق سرخواهند گشده، دست بعقب نشینی‌هایی زده و اقداماتی را بمنظور تثبیت خود بعمل آورد.

با وجود این اقدامات، جنبش اعتراضی مردم زمینه گسترش را داشته و میتواند رژیم را وارد به عقب نشینی‌های دیگر کرده و گذار به ثبات ضد انقلابی و مقتضی ساخت سرمایه‌داری وابستار باموانعی روبرو سازد. بر بستر این جنبش‌های توده‌ای، موقعیت فعالیت گسترده برای اپوزیسیون انقلابی و ترقیخواه و تلاش آن در جهت شکل دادن آلترناتیو قدرت میتواند فراهم شود. در هر حال بایستی این وضعیت و تکوین آنرا در آینده مشاهده و مورد تصمیم‌گیری قطعی قرار داد.

با توجه به شرایط کنونی مبارزه که اشاره‌وار در بالا آمد، توده‌های خلق با وجود گرایش شدید ضد رژیم دوره‌ای از مبارزات برای خواسته‌های صنفی- سیاسی و روز را که مشخصاً با شعار صلح خواهی، آزادیخواهی و مطالبه کار و نان بیان میشوند در پیش خواهند داشت. این مبارزات با تشکل و تجمع خود میتوانند فشارها و محدودیتهای زندگی، کار و مبارزه مردم و فعالیت نیروهای سیاسی را کاهش دهند. ما برای این هدف یعنی تحقق خواسته‌های صلح و کار و آزادی با راستای صراحتاً ضد رژیم زمینه تشکل جبهه‌ای را فراهم می‌بینیم.

اگر قرار است فعالیت جبهه‌ای ما، بر اساس آموزش لنین، به هدف عمده توسعه و گسترش جنبش توده‌ای توجه دقیق داشته باشد، گسترش مبارزه توده‌ها در شرایط امروز با توجه به آنچه در بالا توضیح دادیم، تشکل مبارزه توده‌ها در راه آزادی، حق کار و نان و صلح میباشد. ما که نسیخواهیم به نیابت توده‌ها، بدون آنکه آنها مسئله سرنوشت آتی خود را رقم زده و راجع به آن اظهار نظر کرده باشند، تنها یک آلترناتیو را در مقابل آنها بگذاریم، ما که

نظر بر این است که...

چنین جبهه‌های فاصله‌ای نسبتاً زیاد داریم، روی وظایف امروزان در راه آن خط‌نکشیده‌ایم.

بی تردید انقلاب دمکراتیک ضد امپریالیستی با ست‌گیری سوسیالیستی زیر رهبری جبهه‌های سیاسی- طبقاتی باید انجام شود. طبعاً این جبهه در جریان مبارزات مردم و در جریان آمادگی توده‌ها باید از درون مبارزات آنها بیرون بیاید. باینکه جنبش مردمی ما سازمانهای سیاسی نسبتاً شناخته‌شده‌ای را ایجاد کرده‌است، اما این سازمانها تاکنون در درون جبهه‌های در ارتباط با مبارزات مستمر مردم فعالیت طولانی نداشته‌اند. حتی باندازه‌ای که مردم سازمانهای سیاسی را میشناسند، در همان حد نیز با جبهه این سازمانها آشنائی نداشته و ندارند. اگر در ساخت سیاسی جامعه ما باتوجه به حذف اپوزیسیون روحانیت بعنوان یکی از اصلی‌ترین سازمانهای سیاسی و سازمانگر جنبش مردم تحولاتی در پیش است و سازمانهای سیاسی جدید باید جایگزین شوند، در این بین جبهه‌های در پیوند با مبارزات مردم که بست رهبری آنها برای سرنگونی و ایجاد قدرت جدید می‌رود، باید از سازمانهای سیاسی مردمی شکل گیرد. چنین جبهه‌های با روشهای غیر دمکراتیک و برخورد از بالا، تنها جبهه‌های روی کاغذ خواهد بود که نمونه‌های زیادی از آنها میتوانیم ذکر کنیم. ما در پاسخ به این ضرورت با رد هرگونه سکتریسیم و پوپولیسم، شعار مستقل طبقه کارگر برای فعالیت جبهه‌های در شرایط کنونی را بشکل زیر بیان میکنیم:

"در جبهه مبارزه مردم برای صلح، کار، آزادی! پیش بسوی جبهه انقلاب!"

دست زدن به فعالیت جبهه‌های، امروز مطالبه مبارزه مردم است. اما اگر به هدف و مطالبه واقعی مردم که پایه فعالیت جبهه‌های است توجه عمیق نشود، اگر به این مسئله که ما میخواهیم از این طریق رشد و گسترش جنبش توده‌های را تأمین کنیم باندازه کافی اندیشیده نشود، موفقیت‌هایی در راه خود نخواهیم داشت. جبهه برای جبهه نیست که هر چیز این یا آن حزب گفت به آن تن داد. جبهه برای این یا آن مشکل گذرای جنبش نیست که تنها چشم به نیاز امروز نیروهای سیاسی بدوزیم. صدمات این چنین روشهایی بسیار دردبارتر از آن خواهد بود که به تقاضاهای نادرست این یا آن گروه و سازمان جواب منفی داد. تجربه زنده ما "شورای ملی مقاومت" است. این جبهه زمانی از نظر کیفیت نیروهای تشکیل دهنده آن بزرگترین جبهه را تشکیل داده بود. "شورا" نه بر اساس مطالبات واقعی مردم، نه برپایه توافقهای دمکراتیک نیروهای سیاسی بلکه با توافقهای کوتاه‌بینانه گروههای سیاسی معینی تشکیل شد. تضادهای که از روز اول آن در حرکت این نیروها وجود داشت بسرعت حاد شد و بغروپاشی آن روئید. تجربه "شورای ملی مقاومت"، امروز سبب آن است که برای جبران صدماتی که به روابط گروههای سیاسی تشکیل دهنده آن باهم و در مناسباتشان با مردم خورده است، کفاره بپردازیم. ما اعتقاد داریم بر اساس الزامات اتحاد عمل توده‌ها و گسترش مبارزه آنها در شرایط کنونی باید طرح جبهه خود را به نیروهای سیاسی ترقیخواه و انقلابی ارائه دهیم. باید تلاش کنیم آنها را تفهیم کنیم که از تحمیل برنامه‌های خود بدیگران اجتناب کنند و فعالیت جبهه‌های را بر اساس منافع درک شده مشترک و مبارزات ناشی از اختلافات اصولی پیش برد. گرایشاتی که در مقابل مصالح جنبش توده‌های گردن نهند و در پی اغراض متفاوتی روی شرایط سیاسی و مشکلات نیروهای دیگر حسابهای خاصی را کرده باشند، توسط خود این جنبش باید اصلاح شوند. این منطق عینی سیاست است که ما به آن اعتقاد داریم. و بنابراین به کرنش در مقابل گزایشات سازشکارانه و نادرست نمی‌افتیم.

مانع هماهنگی چه انقلابی در جبهه چیست؟

مسئله هماهنگی چه انقلابی، مسئله فوق‌العاده مهمی است. این امر نه‌ناشی از الزامات رادیکالیسم جبهه، بلکه مقدم بر آن از ضروریات گسترش فعالیت مستقل جنبش کمونیستی نتیجه میشود. اهمیت داشتن یک مسئله، عملاً به اختصاص تلاش مهم به آن باید بیانجامد. نوشته "برخی مبانی"، ضمن اعلام نقشه‌های سیاسی به علل ناهماهنگی نپرداخته‌است. بنظر ما اشکال و انحراف در سیاست رسمی سازمان خود مانعی مهم در هماهنگی چه انقلابی است. نوشته به هماهنگی با "راه کارگر" اشاره داشته‌است. ما نیز در اینجا به همین مسئله می‌پردازیم.

علل ناهماهنگی ما و "راه کارگر" در فعالیت جبهه‌های کدام است؟ بجای اغتشاش در این مورد باید به مسئله اصلی نگریست. نایبستی با ردیف کردن یک سری اختلافات نامربوط مثل "بی توجهی به مرحله انقلاب و نیروهای

آزادگان درون مردم، برای کاهش تاثیر گرایش خودمحرورانه در افشار ماثرا از این گرایش رابطه تنگاتنگ دارد. تا زمانیکه مجاهدین دست از گرایش رهبری طلبانه و خودمحرورانه خود بر نداشته و به جبهه مبارزه مردم در راه صلح و کار و آزادی و در جهت سرنگونی رژیم ناپیوسته‌اند، باید نفوذ آن گرایش توسط افشارگرایان جبهه درون مردم بررور کاهش یابد و اتحاد عمل مردم از این طریق شرایط لازم را پیدا کند. تاکتیک مبارزه جبهه با گرایش ضد دمکراتیک و رهبری طلبانه مجاهدین یکی دیگر از عناصر مهم مشی جبهه میباشد.

از نظر فعالیت بین‌المللی، جبهه در جهت همبستگی بین المللی مبارزات ترقیخواهانه تلاش میکند. جبهه مبارزات مردم‌ایران ضمن کوشش در جلب حمایت جنبش‌ها انقلابی و ترقیخواه مردم جهان از مبارزات کنونی خود، از مبارزات انقلابی و ترقیخواهانه در سراسر جهان دفاع میکند.

جبهه برای تحقق اهداف خود تمام شیوه‌ها و اشکال مبارزاتی را اصولاً مجاز میشناسد. جبهه ضمن تکیه به تبلیغات سیاسی و سازماندهی مبارزه توده‌ای، بنا به شرایط مشخص هر منطقه از بکارگیری تاکتیکهای مسلحانه جهت اهداف خود، نیز بهره‌برداری خواهد کرد.

ما باتوجه به سطح مبارزات توده‌ها و باتوجه بوضعیت نیروهای سیاسی، جبهه‌های را با هدف صلح و کار و آزادی و باجهت گیری سرنگونی رژیم طرح کردیم و عناصر مهمی از خط مشی آنها بیان کردیم. اکنون براساس این خطوط اساسی از پلانترم جبهه هر نیرویی که با آنها موافق و عملاً به آنها پای بند باشد اصولاً میتواند عضو جبهه باشد. لازم به توضیح نیست که در خطوط اساسی فوق به لحاظ شکل میتوان و باید انعطافهایی در جهت تالیات نیروهای سیاسی دیگر و منطبق باتغییر شرایط فعالیت مجاز و عملی دانست. در مورد نیروهای داوطلب فعالیت در جبهه، لازم میدانیم به دو مورد مشخص اشاره کنیم. اولاً باتوجه به اهمیت تحولات درونی "اکثریت" و با توجه به تاثیر منفی بی که تأیید فعالیت جبهه‌های با "اکثریت" در شرایط کنونی بر تحولات آن بجا میگذارد، تا قطعیت یافتن آن تحولات (که بعد از وقوع باید مورد بررسی و تحلیل مجدد قرار گیرند)، موافق فعالیت جبهه‌های و اتحاد عمل با "اکثریت" نیستیم. همچنین روند فروپاشی حزب توده که کماکان ادامه دارد نیز جایی برای فعالیت جبهه‌های و اتحاد عمل با آنها باقی نگذاشته است. ثانیاً بعضی نیروها منجمله حزب دمکرات کردستان، برای افزایش وزن خود در جبهه، گروهها و محافلی را تحت عنوان اعضای جبهه معرفی میکنند. جبهه ضمن تلاش در بهره‌گیری از تمام ظرفیتهای نیروهای سیاسی نمیتواند و نباید با محافلی که از حد متوسط سابقه، رابطه و شناخت توده‌های بر خوردار نیستند، وارد ائتلاف شود. ما کمونیستها خواستار موثلفینی هستیم که در محدوده‌های کنونی از توان و نفوذ نیروهای سیاسی، شناخته شده و معتبر باشند.

جبهه مبارزه صلح، کار و آزادی و باجهت سرنگونی رژیم، در مبارزات کنونی و آتی مردم، سعی میکند به دامنه اتحاد آنها بافداکاری و جانفشانی اعضای خود توسعه دهد. این جبهه در جریان عمل مبارزاتی مردم اعتماد مردم را میتواند و باید جلب کند. اعضای جبهه ضمن انجام این وظیفه، هر یک به وظیفه مستقل خود نیز پاسخ دهند. اعضای جبهه بدون تحمیل برنامه خود بدیگران یا تسلیم به برنامه متحدین خود، سعی میکنند از طریق توضیح برنامه خود، شرایط ذهنی توده‌ها را برای جنبش سرنگونی فراهم کنند. بسته به فعالیت هر یک از اعضا در مجموع کل جبهه باید بتواند خلق را به ست خود جلب کند. جبهه سرنگونی بدین ترتیب ادامه مبارزات کنونی نیروهای ترقیخواه و انقلابی است. به عبارت دیگر جبهه امروز نیروهای انقلابی و ترقیخواه در حین پاسخ به مبارزات مردم و ارتقاء آنها در جهت سرنگونی، از کانال فعالیت مستقل گروهها و سازمانهای عضو خود، توده‌ها را در راه مبارزه انقلابی برای سرنگونی آماده میسازند. تنها از این طریق است که جبهه‌های بر اساس مناسبات دمکراتیک هم بین نیروهای سیاسی تشکیل دهنده آن و هم باتوده‌ها شکل بگیرد. کمونیستها همیای فعالیت جبهه‌های، به مبارزه خود بر اساس برنامه دمکراسی خلقی ادامه میدهیم و توده‌ها را نسبت به آن تفهیم میکنیم. بسته به حد موفقیتان در شرایط اعتلای جنبش توده‌های، (باتوجه به اینکه در آن شرایط هر نیرویی بسته به نفوذش درون توده‌ها درجبهه و برنامه آن نقش خواهد داشت) نقش ما درجبهه تعیین میشود. اگر ما بتوانیم اکثریت کارگران و زحمتکشان را جلب برنامه دمکراسی خلقی کنیم (امری که دشواری آن برکسی پوشیده نیست)، جبهه‌های برهبری و با برنامه حداقل طبقه کارگر شکل بگیرد. در غیر اینصورت به همان حد موفقیت کار مستقل امروزان در جبهه آینده با دست بازتر و آمادگی بیشتری به پیگیری هدف خود ادامه خواهیم داد. بدین ترتیب است که جبهه مبارزات مردم از امروز مسئله تلاش برای ایجاد یگانه جبهه تا آخر انقلابی را در بطن خود دارد و باادعای اینکه "تا دسترسی به

محرکه آن" و "تحلیل نادرست از ساخت اقتصادی اجتماعی ایران" بر مسئله اصلی پرده بکشیم. نیاستی با قاطی کردن انتقادهای بسیار آموزنده کمونیست‌های شورهای که در آنها سوسیالیسم پیروز شده است، انتقادهایی که اساسا به تاکتیک و استراتژی طبقه کارگر در قدرت برمیگردد، از تمرکز ذهن‌ها روی مسائل اصلی مورد اختلاف کنونی بین کمونیست‌های ایران یعنی مسئله مربوط به استراتژی و تاکتیک کسب قدرت جلوگیری کرد. این روشها برای انقلابیون کمونیست که با دلسوزی خواستار رواج آگاهی و زدودن گمراهیها و جمع کردن نیرو هستند، روشهایی کار ساز نیستند.

مسئله اصلی مورد اختلاف در مباحث جنبه بین ما و راه‌کارگر بعنوان یکی از سازمانهای نسبتا قوی چپ انقلابی، نه به مرحله انقلاب بر میگردد و نه به قبول داشتن یا نداشتن تحولات در کشورهای سوسیالیستی از طرف آنها، "راه‌کارگر" در جریان مباحث جنبه، باردیگر نقاط ضعف اساسی و نقاط قوت مهم خود را همزمان به نمایش گذاشته است. بر این اساس "راه‌کارگر" در مباحث مربوط به جنبه صرفنظر از این یا آن جزء درست یا غلط مواضعش، در مجموع التقاط خود را بروز داد. التقاط در اصرار بر اهمیت تلاش از موضع مستقل پرولتری (جنبه قوت "راه‌کارگر") و ناتوانی در انطباق این جوهره ارزشمند بر شرایط سیاسی کنونی. چگونه؟ راه کارگر بر اساس تحلیل فعل مشترک مبارزه کنونی نیروهای سیاسی ترقیخواه و انقلابی، یعنی بر اساس دمکراسی برنامه‌ای برای جنبه طرح میکند. از سوی دیگر با تاکید و اصرار اصولیش بر ضرورت سازمانگری توده‌ها برای جمهوری دمکراتیک خلق، با تناقضاتی در طرح برنامه جنبه برای دمکراسی روبرو میشود. ما قبلا علت بروز چنین تناقضی را توضیح داده‌ایم و اشکال را در تشکیل جنبه از بالا و ارائه برنامه برای آن به نیابت از مطالبه مبارزه آتی توده‌ها، (که تنها سیر این مبارزه است که میتواند و باید آنرا تعیین کند) دانسته‌ایم. "راه کارگر" بدون توجه به اصول لنینیستی در فعالیت جنبه‌ای، از یکسو جنبه‌ای برای "دمکراسی" یعنی با برنامه‌ای اساسا بورژوا دمکراتیک را طرح میکند و از سوی دیگر بدلیل ناهمخوانی این جنبه با الزامات کنونی مبارزه کارگران و زحمتکشان، آنرا جنبه‌ای تا سرنگونی و خود را اپوزیسیون آن در فردای پیروزی اعلام میکند. "راه کارگر" توجه ندارد که جنبه‌ای تا سرنگونی، یا به عبارت صحیح‌تر جنبه‌ای با جهت گیری سرنگونی، برنامه‌ای برای بعد از سرنگونی ندارد. اعضای جنبه‌ای در جهت سرنگونی هریک آزاد و مختارند برنامه خود را برای بعد از سرنگونی در میان توده‌ها توضیح دهند و تنها از این طریق است که هیچ یک از نیروها، به تحمیل رهبری خود یا تسلیم در مقابل رهبری دیگران گرفتار نشوند. "راه کارگر" توجه نمیکند که جنبه‌ای با پلاتفرم سازماندهی مبارزات کنونی توده‌ها و با جهت گیری سرنگونی، در چشم‌انداز فعالیت خود میتواند در موقع سازمان رهبری جنبش توده‌ها برای سرنگونی و ایجاد دستگاه دولتی جایگزین قرارگیرد. در چنین حالتی طبیعی است که هریک از اعضای جنبه بنا به وزن و نفوذ خویش میان توده‌ها در جنبه ثقل مییابند و در تحلیل نهایی، آن نیرویی و آن برنامه‌ای که اکثریت مردم از آن حمایت میکنند، رهبری جنبه را برعهده خواهد داشت. ادامه مبارزه برای گسترش نفوذ اعضای جنبه و حتی جابجایی رهبری در جنبه میتواند از طریق مبارزه در بالا و پایین ادامه یابد و بنابراین دلیلی اصولی برای عدم شرکت در دستگاه جدید دولتی وجود ندارد. "راه کارگر" سطح فعالیت جنبه‌ای را از الزامات جنبش در پائین نگرفته، و بدون توجه به مبانی فعالیت جنبه‌ای، طرحی را برای کسب قدرت بر اساس برنامه‌ای بورژوازی یعنی "دمکراسی"، ارائه میکند، بدنبال آن چون شرایط واقعی برای این طرح وجود ندارد، آنرا نقض میکند و میگوید تا سرنگونی همراه این جنبه خواهد بود. "راه کارگر" از یکطرف به درک سنتی حزب توده‌ای در جنبش ما از جنبه تن میدهد، از طرف دیگر با گرایش بکار مستقل کمونیستی، آنرا پس میزند. "راه کارگر" توجه ندارد که امروز میتوان در جنبه‌ای با پلاتفرمی در جهت سرنگونی شرکت کرد و این جنبه در آینده میتواند و باید بتواند در موقع سازمانگر جنبش توده‌ها برای سرنگونی و ایجاد دستگاه جدید دولتی قرار گیرد. قطعا برنامه این جنبه در آینده برای سرنگونی و ایجاد دستگاه جدید دولتی خواهد بود و تناسب قوای سیاسی و طبقاتی در آن روز، برنامه و رهبری آتی آنرا نیز تعیین خواهد کرد. به این دلایل است که راه کارگر در اتخاذ سیاست برای فعالیت جنبه‌ای دچار تناقض و عملا از فعالیت در این راستای بسیار بااهمیت باز میماند. "راه کارگر" برای حل تناقضات خود، شروط من درآوردی و غیراصولی را نظیر عدم شرکت در تاسیسات دولتی بعد از سرنگونی بیان میکند. نیت "راه کارگر" پیدا کردن راهی برای تبلیغ جمهوری دمکراتیک خلق است. این نیت برای ما قابل فهم است، اما تنها با نیت خیر نمیتوان مبارزه سیاسی کرد. از این رهگذار است که راست بهانه‌های لازم را بدست می‌آورد و به پایهای که در درون "راه کارگر" برحق است، یعنی تلاش برای سازمانگری مبارزه مردم در راه جمهوری دمکراتیک خلق، حمله میکند. در جریان مباحث جنبه

جمع‌بندی انتقادات اصلی به موضع سیاسی "برخی مبانی"

اکنون دوسیاست در مورد جنبه در مقابل ماست. پایه اصولی و لنینی را در فعالیت جنبه‌ای تشریح کرده و بر آن اساس طرح خود را توضیح داده‌ایم. ما نشان داده‌ایم از موضع طبقاتی و از مصالح کارگران و زحمتکشان نگریستن به امر اتحاد در شرایط کنونی مستلزم چه اهداف و خط مشی بی برای جنبه است. ما نشان داده‌ایم این سیاست چگونه با اهداف برنامه‌ای و استراتژی انقلاب ضد امپریالیستی - دمکراتیک با ست گیری سوسیالیستی همخوانی دارد. ما یادآور شدیم که چگونه امروز ضمن فعالیت در جنبه، در عین حال کار مستقل خود را برای تدارک جنبه‌ای برهبری طبقه کارگر دنبال میکنیم. ما چشم‌انداز فعالیت جنبه‌ای امروز را برای آینده تشریح و تداوم این فعالیت را نشان داده‌ایم.

طرح رفقای تدوین کننده "مقدمه‌ای بر مباحث جنبه" و "برخی مبانی"، ضمن نقض اصول فعالیت جنبه‌ای، ارائه شده است. این سیاست بدون توجه به سطح جنبش مردم و بدون پای بندی عملی به هدف عمده فعالیت جنبه‌ای یعنی گسترش مبارزه در میان مردم، جنبه‌ای را با برنامه سرنگونی و دمکراسی مطرح کرده است. این سیاست با "محدود کننده" خواندن تحلیل طبقاتی نیروهای موثف و "مطروذ" شناختن مبارزه با نیروهای سیاسی متحدان در جهت نفوذ میان توده‌ها، با سیاست "انتقاد سازنده" حزب دمکرات در عمل هم جهت می‌شود. این دیدگاه مشی ضد لیبرالی برای مبارزات جنبه قائل نمیشود و برعکس لیبرالها را موثف خود می‌شناسد. دیدگاه رفقا با ادعاهای استفاده از تلاشهای هر چند ناپیگیر و محدود نیروهای سازشکار" و تحت عنوان لیبرالهایی "که سرنگونی رژیم را بپذیرند میتوانند در ائتلاف علیه رژیم شرکت کنند"، یکی از عوامل اساسی پراکندگی جنبش توده‌ای را محفوظ میدارد. از این طریق جنبه در رسیدن به هدف گسترش مبارزات مردم نیز ناتوان میماند.

حال باید پرسید مبارزه نکردن و افشارگری نکردن علیه ناپیگیریهای سازمانهای سیاسی ترقیخواه و خرده بورژوازی و در عوض "مباحث سازنده" در پیش گرفتن، تبلیغ اهداف و برنامه بورژوا دمکراتیک و تایید کامل آنها و بالاخره نفی مشی ضد لیبرالی جنبه و محرومیت توده‌ها از مبارزه در حد خود جدی، سیاست کیست؟ آیا افشار میانی ایران غیر از این اهداف و روشها، چیز دیگری را در مبارزات خود طرح میکنند؟ آیا سزاوار است که سازمان ما بادر پیش گرفتن این سیاست بار دیگر به دنباله روی مبتلا گردد؟ کسانی که در جریان مذاکرات با حزب دمکرات کردستان بوده‌اند بخوبی واقفند که این سه عنصر اصلی‌ترین و اساسی‌ترین موارد تاکید این حزب برای جنبه بوده است. آیا

گرایش‌های انقلابی و ضد انقلابی درون لیبرالها و "توجهی عمیق به اهمیت دمکراسی" و باتهامات ناوارد و ناروا نسبت به کسانی که تفاوت‌هایی را طرح میکنند، فراهم کرده است. نیروهایی که سرنوشت این سازمان را امروز رقم میزنند، باید با تامل و احساس مسئولیت بیشتر نسبت به آینده آن، نسبت به آینده کارگران و زحمتکشان در باره دیدگاه و سیاست سازمان برای جبهه تصمیم گیرند و اظهار نظر کنند. در مورد ما که زخم اندیشه‌های مبارزه از بالا و دیدگاه غیرطبقاتی را برتن داریم، بخشودنی نخواهد بود که بدلیل کم توجهی به درسا و خطاهایمان، بار دیگر گذشته را در قالبهای جدید و امروزی تکرار کنیم.

دیدگاه جدید "برخی مبنای" در باره دمکراسی

ما نظر خود را راجع به فعالیت جبهه‌ای در چارچوب برنامه سازمان که جهات اساسی آن مورد تأیید است و با توجه به شرایط مشخص کنونی مبارزه سیاسی توضیح داده و اختلافات را تشریح کرده‌ایم. اگر در دیدگاه برنامه‌ای و مبنای مارکسیستی لنینیستی سازمان اختلاف نظر نباشد، اختلافات در عرصه تاکتیک بدلیل تفاوت‌هایی در تجربه سیاسی و تحلیل اوضاع سیاسی میتوانند بروز کنند. این تفاوتها البته با گفتگوهای بیشتر و در بدترین حالت، با خساراتی بعد از گذشت مدتی زمان بر طرف میشوند. اما اختلاف در اهداف برنامه‌ای و اختلافات در اصول اساسی ایدئولوژیک مسئله را پیچیده تر میکند. از نوشته "برخی مبنای" چنین اختلافاتی در باره دمکراسی استنباط میشود. نوشته در حالیکه باین مسائل بسیار با اهمیت اشاره کرده است، از صراحت و علنیت در اظهار نظر برخوردار نیست. این خلاف روشهای مورد تأیید کمونیستها در برخورد با مسائل اساسی مورد اختلاف است. ما تشریح مسائلی را که راجع به دمکراسی گفته شده، انجام میدهم و روی مسئله اصلی مورد اشاره مکتب میکنیم.

بحث اصلی رفقای مدافع "برخی مبنای" متوجه "تعیین تکلیف قطعی" با تفکرات انحرافی و سکتاریستی در باره دمکراسی است. از نظر رفقا تجربه تمام کشورهایی که کمونیستها در آنها قدرت را بدست داشته‌اند، عمق نادرستی و دامنه وسیع ناشی از این "تفکرات انحرافی و سکتاریستی" را به اثبات رسانده است. رفقا معتقدند "نگرشی نادرست و انحرافی به مساله چگونگی تحقق آرمان کمونیسم و ساختن سوسیالیسم" سبب این عواقب بوده است. در آموزش از دستاوردها و ناگامی‌های سوسیالیسم پیروزمند، بایستی بررسی‌های کنونی را دنبال و عمیق مطالعه کرد. آموزشهایی که بررسی‌های جدی احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی و بخصوص حزب کمونیست اتحاد شوروی ارائه میدهند، برای ما و برای هر کمونیست در هر نقطه‌ای از جهان بسیار ضروری هستند. طبیعتاً ما باید این آموزشها را با مطالعه مستقل خود دنبال کنیم. کمونیسم علم است و کمونیست‌ها بدون آخرین دستاوردهای علمی در سطح جهان، از انجام وظایف خود در عرصه اصلی مبارزه انقلابی باز میمانند. ایدئولوژی مارکسیستی لنینیستی یکی از دوره‌های غنای خود و دستاورد جهانی طبقه کارگر یعنی سوسیالیسم یکی از قله تحول خویش را در پیش دارند. اما نیایستی انتظار داشت که تمامی کمونیستها با گرایشات مختلف اپورتونیستی و انقلابی، همه بایک هدف و بایک نظر به استقبال این تحولات روند. از این دید، برای ما مسئله همی خواهد بود که به نتایجی که هر جریان از تحولات کنونی درون جنبش جهانی کمونیستی و کشورهای سوسیالیستی میرسد، عمیقاً "بنگریم، میتوان منتظر بود که امروزه اپورتونیستهای راست و چپ از مسائل مورد بحث برای اثبات و ارائه نظرات خود استفاده کنند. این سوء استفاده هیچ توجیهی را نیایستی در امر بازبینی و بازسازیهای کنونی ایجاد نماید، با این وجود باید آنرا نیز دنبال نمود.

علل موانع و مشکلاتی که سوسیالیسم پیروزمند در پیشروی خود با آنها روبرو شده و تاحد زیادی پیشروی آنرا به عقب انداخته‌اند، از نظر رفقا "انحرافات و دگم‌هایی" بوده‌اند. منظور رفقا از "انحرافات و دگم‌ها" و "نگرش انحرافی و سکتاریستی" نسبت به مسئله ساختن سوسیالیسم چیست؟ چه انحرافی و چه دگمی و نسبت به چه مسئله‌ای از مسائل ساختن سوسیالیسم مورد نظر است؟ و چه اصلاحاتی پیشنهاد میشود؟ البته صریح گفتن مسئله مستلزم بکار بردن فرمول‌بندی‌های شناخته شده مارکسیستی لنینیستی عبارت دیگر مبنای سیاسی دولت‌های سوسیالیستی میباشد. لیکن رفقا منظور خود را در مورد مسئله‌ای که برخورد دگماتیک با آن شده است بشرح زیر بیان داشته‌اند: "کمونیستها باید باتعمیق و گسترش دمکراسی واقعی به مفهومی که واقعا مردم حاکم بر سرنوشت خود و کشور خود باشند" شرایط را برای رشد سوسیالیسم فراهم کنند. "دمکراسی واقعی" و "اکثریت مردم حاکم بر سرنوشت خود" از نظر مارکسیستی لنینیستی مفاهیمی معین بوده‌اند. اگر دگمهای مورد نقد رفقا مربوط به این مقولات و فرمول‌بندیهای شناخته شده هستند، دامنه انتقادات آنها تا کجاست؟ در چه جوانبی از نظر مارکس، انگلس ولنین نسبت

موضع حزب دمکرات کردستان، میتواند موضع طبقه کارگر ایران باشد؟ واقعیت اینست که رفقا بازیگرانه‌ای همان نظرات و سیاستهای حزب دموکرات کردستان را بعنوان اصول و مبنای و سیاست جبهه ارائه کرده‌اند. این رفقا، چه جوابی در مورد زیر پا گذاشتن مصوبات پلنومهای ششم و پلنوم هفتم در باره جبهه دارند؟ پلنوم ششم کجایه مرکز طرح جبهه در چارچوب نظر کنونی رفقا را پشت کردن به سیاست مستقل نامیده است. پلنوم هفتم "جبهه‌ای وسیع از نیروهای انقلابی و ترقیخواه" را برای "تحقق این هدف استراتژیک (جبهه اقشار و طبقات خلقی تحت رهبری و برنامه طبقه کارگر) و همچنین پاسخگویی به نیازهای عملی مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی" امری ممکن و مفید تشخیص میدهد. این هدف در فعالیت جبهه‌ای با اهداف کنونی رفقا یعنی جبهه برای "سرتگونی جمهوری اسلامی و دمکراسی"، تناقض دارد. مصوبات دوپلنوم ششم و هفتم در مورد لیبرالها، کاملاً مقابل درک کنونی رفقا از این قشر است. چگونه است که نظرات نسبتاً طولانی و پایدار سازمان ما در عرض مدتی کوتاه، بدون حتی مرور و یا نقدی زیر پا گذاشته میشود؟ اشاره‌ای هم به ادعای رفقا در مورد سیاست مستقل و تبلیغ مستقل کنیم. در گذشته که سیاست حمایتگرانه از جمهوری اسلامی را پیش میبردیم، همزمان مداوم تکرار میکردیم که سیاست مستقل چه فوایدی دارد و خود را در مقابل توده‌ایها مدافع آن میدانستیم. آنزمان هنوز تجربه سیاسی سازمان ما به آن حد نرسیده بود که تشخیص دهیم سیاست حمایتگر و سیاست مستقل دو عرصه متفاوت و بی رابطه نیستند. آنزمان تشخیص میدادیم که هر موضع و هر سیاست سازمان کمونیستی و حتی سیاست حمایت از این یا آن جریان، خود جزء یا رکنی از سیاست مستقل آنست و طبعاً برای سازمان انقلابی طبقه کارگر، تعیین پرولتری آن باید تحقیق شده باشد. در آن دوره تشخیص میدادیم که سیاست مستقل نه تنها به صرف تأیید و ادعای به آن، بلکه با استواری بر الزامات آگاهی مستقل کارگران و رشد حرکت مستقل آنها تعیین و عملی میشود. سازمان در ادعاهای آنزمان خود صادق بود ولی بعلت وجود پایه‌های تئوریک نادرست و تحلیل راست، و عدم کفایت تجربه سیاسی نمی‌توانست به تناقض گفتار و کردار خود پی ببرد. امروز از طرف رفقا، همان تناقض محفوظ میماند. در حالیکه از یکسو "مباحث سازنده" با نیروهای ترقیخواه غیر پرولتری را به جای مبارزه و افشاء ناپیگیریهای آنها قرار میدهند، از "تاییز خود با دیگران" حرف میزنند. همزمان با پذیرش تبلیغ برنامه نیروهای سیاسی غیر پرولتری یعنی "سرتگونی جمهوری اسلامی، دمکراسی"، از مبارزه برای اهداف "مرحله کنونی انقلاب ایران سرتگونی خمینی و استقرار دمکراسی خلقی" حرف میزنند، سیاست رفقا سیاستی دنباله‌روانه است و هیچ ادعایی نمیتواند ماهیت "مباحث سازنده"، تبلیغ برنامه بورژوا دمکراتیک و اختلاف با لیبرالها را تغییر دهد.

آخرین سخن: امروز باید برای فعالیت جبهه‌ای نهایت تلاش را کرد. هر مانعی را که در این راه است باید از پیش پا برداشت. اما فعالیت جبهه‌ای برای ما اصولی دارد. ما از اصولی که تنها با نگاه به آنها میتوان ضمن پایداری بر اهداف اصلیمان به فعالیت جبهه‌ای نیز پیروزمند، برخورداریم. اساس جنبش کمونیستی مبارزه طبقه کارگر است که مبارزه‌ای است برای کسب قدرت. این مبارزه قانونمندیهای خود را دارد و بر پایه خارا این مبارزه است که اصول و پرنسیپهای مارکسیستی - لنینیستی ساخته شده و ساخته میشوند. نیرویی که به جای تکیه به مبارزه در پائین و بر اساس اصول و پرنسیپهای کمونیستی، صرفاً بر اساس مبارزه در بالا و آنهم از موضعی غیر طبقاتی بسست فعالیت سیاسی روی آورد به عوارض پراگماتیسم مبتلا میشود. زیر پا گذاشتن اصولیت‌های شناخته شده قبلی و ابداع اصول بی پایه برای توجیه عمل سیاسی روزمره، این مضمون پراگماتیسم است. سازمان ما یک بار عوارض این دیدگاه را آزموده و تا مغز استخوان از آن درد کشیده و می‌کشد. شرکت در مبارزه "ضد امپریالیستی" با نگاه صرف به بالا و به "خط امام" بدون توجه به مصالح و منافع مستقل کارگران، بدون توجه به خواسته و تقاضای متفاوت کارگران و زحمتکشان با خواسته‌های "خط امام" از "مبارزه ضد امپریالیستی" سیاست اصلی یکدوره از حیات سازمان بوده است. برای این سیاست پراگماتیسم دست بکار شد و "تئوری پیشرفت اجتماعی" را ابداع نمود. ما در دفاع از نظریه خود، بیرحمانه هر نقطه ضعف دشمنان "مبارزه ضد امپریالیستی" بالائی‌ها را کوبیدیم و در عوض بر ضعف‌ها و ناهنجاریهای "خط امام" ضد انقلاب تا توانستیم پرده کشیدیم. امروز بقایای همان دیدگاه میتواند عمل کند. سیاست جبهه‌ای رفقا، در عمل تایلات و تقاضاهای حزب دمکرات کردستان را برای برنامه جبهه پذیرفته و بدون احساس تفاوتی آنها را تئوریزه کرده است. این سیاست بدون توجه به برنامه سازمان برای انقلاب ضد امپریالیستی دمکراتیک با ست گیری سوسیالیستی، بدون توجه با اصول لنینی فعالیت جبهه‌ای، بدون توجه به آنچه در پلنومهای اخیر گفته شده، بدون توجه به خواسته متفاوت کارگران و زحمتکشان از دمکراسی و بدون در نظر داشتن سطح مبارزه آنها، تئوری خود را با خلق

به دولت و دموکراسی در انقلاب سوسیالیستی یا نسبت به "دیکتاتوری پرولتاریا" باید تجدیدنظر کرد تا "دموکراسی واقعی" و "اکثریت مردم حاکم بر سرنوشت خود" مطلوب رفقا شکل گیرد. آیا انتقاد این رفقا متوجه انحراف از اصول مارکسیستی لنینیستی ساختمان سوسیالیسم و عدم تکامل این اصول منطبق با شرایط جدید بوده است؟

"برخی مباحثی" از "بیاباری چپ" یعنی "بی توجهی عمیق چپ به اهمیت دموکراسی" شروع کرده و اشاره داشته است که مبارزه مستمکن علیه ستیزان برای دموکراسی مسائلی چون "آزادی بیان، آزادی اندیشه، آزادی وجدان، و آزادیهای فردی و سیاسی" بوده است. "این آزادیها که خواست دیرینه انسان و قبل از همه خواست دیرینه اکثریت مستمکن و استثمار شونده جوامع بشری بوده همزمان با پیدایش بورژوازی در برخی از جوامع سرمایه داری متحقق گشته و بدین ترتیب از دید آن در برخی جوامع سرمایه داری دموکراسی برای کارگر تأمین شده است. اما مارکسیست لنینیستها معتقدند که در جوامع سرمایه داری دموکراسی برای اقلیت استثمارگر و دیکتاتوری علیه کارگران، دهقانان، و زحمتکشان است. تجربه کارگران و زحمتکشان جوامع پیشرفته و دمکراتیک تر بورژوازی در هرگام از زندگیشان موبد این واقعیت است که عالی ترین تجلی بورژوازی "آزادی بیان، آزادی اندیشه، آزادی وجدان، آزادی فردی و سیاسی" یعنی پارلمان بورژوازی، چیزی جز این نیست که هر ۷-۶ سال یکبار آنها رای دهند تا افراد مختلفی از طبقه حاکم سرکوبگیشان را بدست گیرند. آنها خود بوضوح میگویند از لاج راست به چپ از لاج این به آن رای میدهند و هیچیک را قبول ندارند. بورژوازی بعد از بقدرت رسیدن دو اهرم دستگاه نظامی واداری خود را ساخته و ابزار دولتی را بعنوان وسیله سیادت طبقاتی هر چه متمرکز و هر چه اجتماعی تر کرده است تا هم در جریان روزمره کار زندگی و هم در اوقات خطرناک، به مهار کارگر و زحمتکش و دفاع از حقوق طبقه حاکم بپردازد. از نظر مارکسیستها، جمهوری دمکراتیک بورژوازی نسبت به شکل بندیهایی اجتماعی اقتصادی قبلی تاریخ بشری، تحول عظیمی به پیش بوده است. از نظر مارکسیستها، باید از آزادیهای پذیرفته شده در این جوامع برای بیداری کارگران و زحمتکشان و تشکل آنها به بیشترین وجهی استفاده کرد. از نظر مارکسیستها در جوامع بورژوازی که این آزادیها به رسمیت شناخته نمیشوند، باید برای آنها نیز مبارزه نمود. برای ما کمونیستهای ایرانی که جامعه دیکتاتورزده امروزی شاهد یکی از شومترین دیکتاتوریهای عالم است، دفاع از این آزادیها و مبارزه در راه آنها در چهارچوب برنامه انقلاب دمکراتیک با ست گیری سوسیالیستی باید انجام گیرد و باید به روش پیگیرترین دمکراتهای انقلابی از خواسته های دمکراتیک مردم پشتیبانی کنیم. ولی هیچیک از این مسائل نمیتواند و نباید مانع آن گردد که صریحا گفته شود دموکراسی بورژوازی، دموکراسی برای اقلیت یعنی طبقه سرمایه دار و دیکتاتوری علیه کارگران و زحمتکشان است. کارگران و زحمتکشان برای اینکه به آزادی برسند باید طبقه سرمایه دار و سایر استثمارگران را سرنگون و مقاومتشان را مرتب تا طی دوره ای طولانی توسط دولت خود سرکوب کنند. از نظر کمونیسم علمی در جوامع طبقاتی همواره دولت یعنی ابزار دموکراسی طبقه حاکم و وسیله سرکوب طبقات دیگر باقی میماند. صحبت رفقا از دموکراسی و صحبت نکردن آنها از دولت، ارائه درکی غیر مارکسیستی لنینیستی از دموکراسی است. در گفتگو از دموکراسی باید روشن کرد دموکراسی برای چه طبقه ای و دیکتاتوری علیه کدام طبقه، غیر از این به "دموکراسی خالص" منجر شده و مارا به گمراهی میکشاند. با وجود نیت درستی که رفقا برای توجه به دموکراسی از خود بروز داده اند، درک نادرست نمی تواند مبارزه پیگیرانه برای دموکراسی را تأمین کند. درک لیبرالی از دموکراسی که مظاهر و بعضی تجلیات دموکراسی بورژوازی را عده میکند و به تأثیری که مناسبات سرمایه داری بر آنها میگذارد نمی پردازد، درکی که به ماهیت دموکراسی بورژوازی یعنی ماهیت دولت حاکم نپردازد، دموکراسی سرودم بریده را ارائه میدهد. از نظر مارکسیستها دموکراسی نه مظهر تبعیت اقلیت از اکثریت، بلکه بمعنای دولت است که عده ای را به تبعیت از عده دیگر وادار میکند. تا زمانیکه طبقات وجود دارند، این دموکراسی که در عین حال دیکتاتوری نیز می باشد وجود خواهد داشت.

هر طبقه ای که خواستار حفظ طبقات و استثمار انسان از انسان است، خواستار دموکراسی برای خود و دیکتاتوری علیه طبقات مستمکن است. بدین دلیل بورژوازی در پی اهداف خود، همواره آنها را تحت عنوان دموکراسی طرح کرده و خواهد کرد. از نظر مارکسیستها دموکراسی اهدافی بین راهی هستند. برای آنها دموکراسی هدف نهایی نیست، کمونیسم هدف است. محو طبقات به همراه خود دولت و دموکراسی را نیز زوال خواهد داد. این به آن معنا نیست که کمونیستها تبعیت اقلیت از اکثریت را در جامعه آرمانی خود زیر پا خواهند گذاشت. در جامعه کمونیستی بدلیل از بین رفتن طبقات، ضرورت اعمال قهر (یعنی دولت: دموکراسی) گروهی بر گروه دیگر از بین میرود. لنین در "دولت

و انقلاب" در این باره میگوید: "در استدلالات عادی راجع به دولت دائما آن اشتباهی را مرتکب میشوند که در اینجا انگلس راجع به آن زنهار باش میدهد و ما هم قبالا ضمن مطلب آنرا خاطر نشان ساختیم. یعنی دائما فراموش میکنند که نابدی دولت نابدی دموکراسی نیز هست... دموکراسی عبارت از دولتی است که تبعیت اقلیت از اکثریت را تصدیق دارد، یعنی سازمانی است برای اعمال قوه قهریه سیستماتیک یک طبقه بر طبقه دیگر یعنی بخشی از اهالی بر بخش دیگر، ما هدف نهایی خود را نابدی دولت یعنی از بین بردن هرگونه اعمال قوه قهریه متشکل و سیستماتیک و بطور کلی هرگونه اعمال قوه قهریه نسبت به افراد قرار میدهم."

مدافعین "برخی مباحثی" بایستی راجع به مفهوم طبقاتی دموکراسی، درک خود را تکمیل کنند. توجه عمیق به اهمیت دموکراسی قبل از هر چیز مستلزم آنست که عمق شناختی که حاصل تلاش و کوشش طبقه کارگر و جنبش کمونیستی جهانی بوده است، بیشتر مورد مطالعه قرار گیرد. در غیر اینصورت این امر میتواند به انحرافات شناخته شده ای منجر شود. انحراف از اصلی ترین مسئله طبقه کارگر در انقلاب سوسیالیستی یعنی مساله دموکراسی و دولت و برای دوران تاریخی گذار از سرمایه داری به کمونیسم، کمونیسم جامعه بی طبقه آرمانی ما، فوراً بعد از سرمایه داری مستقر نخواهد شد. کمونیسم حاصل دوره تاریخی نسبتاً طولانی از مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی است. استقرار جامعه کمونیستی مشروط به تحولی همه جانبه در شرایط مادی و معنوی جامعه و در مجموع خلق انسان و جامعه ای نوین است. بنا به آموزش مارکسیسم لنینیسم طبقه کارگر نمیتواند این دوره را طی کند مگر اینکه برای تأمین شرایط مادی و معنوی مطلوب خود در جریان مبارزه بتواند مداوماً با مقاومت بورژوازی مقابله کند. پیروزی انقلاب سوسیالیستی، بدون در هم شکستن ابزار سیادت بورژوازی و خلع سلاح طبقه سرمایه دار و ملاکان امکان پذیر نیست. سلاح بورژوازی در درجه اول دستگاه نظامی و سازمان اداری آنست. شکستن این ابزار گام اول برای پیروزی انقلاب است. از فردای پیروزی بورژوازی مقاومت میکند. مقاومت آن بعد از سرنگونی صدها بار شدیدتر میشود. از سوی دیگر شکستن ابزار دولتی و سلاح سیادت بورژوازی هنوز بمعنای از بین رفتن سلطه بورژوازی نیست. بورژوازی بانکها، کارخانه ها، و زمینها را در دست دارد. او از این طریق بر کارگران و زحمتکشان تسلط دارد و آنها را استثمار میکند. طبقه کارگر باید برای ادامه مبارزه با تلاش و مقاومت بورژوازی و برای سلب مالکیت از آن، دستگاه دولتی خود را علیه آن ایجاد کند. این دولت اگرچه باسبط عظیم دموکراسی که برای نخستین بار دموکراسی برای تهیدستان و مردم زحمتکش است، در ضمن مثل هر دولت دیگری دیکتاتوری بوده و محرومیت هائی برای ستیزان و استثمارگران قائل میشود. آنها باید سرکوب شوند تا طبقه کارگر و زحمتکشان رهائی یابند. این دولت دیکتاتوری پرولتاریاست. دیکتاتوری پرولتاریا یعنی سلطه کارگران و زحمتکشان بر سرمایه داران و ملاکان، بعنوان فشرده آموزش مارکس ساخته شده و بقول لنین "مارکسیست تنها آنکسی است که قبول نظریه مبارزه طبقات را تا قبول دیکتاتوری پرولتاریا بسط دهد" بی جهت نیست که در اجلاس تابستان ۶۲ کمیته مرکزی برای تصویب برنامه سازمان، از جمله تأکید می شود: فرمول دیکتاتوری پرولتاریا را ما باید در برنامه نوشته و از آن دفاع کنیم. این برای سازمان جنبه حیثیتی دارد.

دیکتاتوری پرولتاریا، اگرچه ابزار سرکوب بورژوازی است، اما با آزادی احزاب حتی احزاب بورژوازی بطور اصولی مخالف نیست. گرچه دیکتاتوری پرولتاریا نظام فعالیت احزاب را می پذیرد، مارکسیست لنینیستها نسبت به طبقه ای که باید سرکوب شود از ماهیت آن تخطی نکرده و آنرا نمی پوشانند. دیکتاتوری پرولتاریا با پذیرش فعالیت سیاسی احزاب، به دموکراسی خالص تبدیل نمیشود، همانطوریکه دموکراسی بورژوازی با پذیرش آزادی فعالیت حزب انقلابی طبقه کارگر، ماهیت خود را از دست نمیدهد. بنیانگذاران کمونیسم علمی بر پذیرش اصولی فعالیت احزاب سیاسی تأکید داشته اند، لیکن آنچه باید در نظر داشت این است که این موافقت اصولی به معنای هیچ گذشتی به دشمنان دیکتاتوری پرولتاریا نخواهد بود. اگر بورژوازی و سایر احزاب سیاسی موجودیت دیکتاتوری پرولتاریا و یا قوانین و حاکمیت آنرا مورد تخطی قرار دهند، دیکتاتوری پرولتاریا بی گذشتی از خود دفاع میکند و باید بکند. این قانون مبارزه طبقات است. اگر اسرارها علیه ریم تایل بلشویکها اتحاد عمل خود را با دولت شوراها بهم زدند و شورش ۱۹۱۸ سکورا علیه آن سازمان دادند، هیچ انتقادی به غیر دمکرات بودن دیکتاتوری پرولتاریا در سرکوب آن شورش وارد نیست. طبقه کارگر، بر ای حفظ دولت خود نیابستی از دموکراسی طلبی لیبرالی یا اصول اخلاق زاهدانه متاثر گشته و از قاطعیت خود در مبارزه علیه دشمنانش بگاهد و موجودیت خود را به فنا بسپارد. بورژوازی در دفاع از موجودیت خود در مقابل توده های کارگر و زحمتکش به این خرافات اعتقادی نداشته است. طبیعی است که دولت کارگران و زحمتکشان نیز نباید دچار

تاکید مارکسیستها بر دیکتاتوری پرولتاریا در مقابله با آن است. دو طبقه متخاصم استثمارگر و استثمار شونده نمیتوانند باهمدیگر آشتی کنند و با مسالمت دست به ساختمان سوسیالیسم بزنند. در ساختمان سوسیالیسم جایی برای سازش طبقه کارگر با بورژوازی در ایجاد دستگاه دولتی نمیتواند وجود داشته باشد. نوشته دو حکم دیگر را اعلام داشته است که با پایه های اقتصادی دیکتاتوری پرولتاریا ناهمخوانی دارند. دیکتاتوری پرولتاریا با درهم شکستن سلطه اقتصادی بورژوازی، بجای مالکیت خصوصی سرمایه دارانه از طریق دولت، دست به تملک اموال طبقه سرمایه دار در بخش صنعت، خدمات و کشاورزی میزند. نوشته گفته است "از بین بردن کم و بیش سریع مالکیت خصوصی و تولید خرد و" دولتی کردن همه بخشهای صنعت، خدمات و کشاورزی" امری زیانبار است، باتوجه به تاکید آن بر رفتار نسبت به مالکیت های خرد (که مانعیدانیم نسبت به اصول لنینی چه چیز جدیدی را بعنوان درس ارائه می شود)، اشاره جداگانه بر مخالفت با "از بین بردن کم و بیش سریع مالکیت خصوصی"، مخالفتی با اصل سلب مالکیت سرمایه داران است. باتوجه باینکه دیکتاتوری پرولتاریا ضمن تاکید اساسی بر سلب مالکیت طبقه سرمایه دار و ملاکان مطابق شرایط مشخص هر جامعه، میتواند با تالی های نیز در موارد جزئی همراه باشد، و باتوجه به وقوف رفقا به این امر در تجارب ساختمان سوسیالیسم، آنها این تالی ها را کافی ندانسته و در حد "کم و بیش سریع" تلقی میکنند و انتقاد دیگری دارند. آیا منظور انتقاد به سلب قهری مالکیت طبقه استثمارگر است؟ ماجز این استنباطی نتوانسته ایم بکنیم. رفقا که تجارب کمونیستهای کشورهای سوسیالیستی را جمع بندی و مورد اظهار نظر قرار داده اند، باناتمام گذاشتن خلع ید از طبقه سرمایه دار و باناتمام رها کردن سلب مالکیت از آنها و در واقع با حفظ موجودیت طبقه سرمایه دار خواستار "دمکراسی واقعی" و "اکثریت حاکم بر سرنوشت خود" شده اند. این اکثریت حاکم بر سرنوشت خود" که قاعدتا بنا به احکام نوشته شامل کارگر، سرمایه دار، دهقان و زحمتکش میباشد از طریق "اداره دمکراتیک جامعه" ساختمان سوسیالیسم را باید انجام دهند. "اداره دمکراتیک جامعه" یعنی دولت حاکم، این دولت دمکراسی را برای چه طبقه ای و دیکتاتوری را علیه کدام اعمال میکند. لیکن نوشته این مسئله را ناروشن گذاشته است. آیا با این احکام نادرست، از "اداره دمکراتیک جامعه"، "پلورالیسم سیاسی" در مقابل دیکتاتوری پرولتاریا استنباط نیشود؟ متأسفانه سکوت نوشته راجع به دیکتاتوری پرولتاریا در جایی که راجع به ساختمان سوسیالیسم صحبت میکند، سکوت راجع به مهمترین مسئله ای که هنگام صحبت راجع به دمکراسی باید به آن پرداخت، مارا در استنباط خود معسر میکند. سکوت راجع به دیکتاتوری پرولتاریا و در عوض بکار بردن فرمول کشدار "حکومت کارگری" چه معنایی میدهد؟ نوشته در مورد رسالت "حکومت کارگری" تنها به تعمیم و گسترش آزادیهایی که کارگر در دمکراسی بورژوازی به چنگ آورده است اشاره داشته و وظیفه دیگری را اضافه نکرده است. ماطی سالیهای اخیر شاهد بوده ایم که طرفداران "انترناسیونالیسم نوین"، در جهت بیان مقاصد خود یعنی زدودن خصالت پرولتری انترناسیونالیسم، از فرمولهای شناخته شده احتراز کرده و بجای "انترناسیونالیسم"، "همبستگی" را قرار میداده اند. آیا "حکومت کارگری" تغییری از این نوع با توجه به مجموعه احکام نادرست و ناقص دیکتاتوری پرولتاریا و با توجه به درک غیر مارکسیستی از دمکراسی نیست؟ آیا نوشته در دیکتاتوری پرولتاریا تجدید نظر کرده اند؟ آیا دگمها و انحرافات سکتاریستی مورد انتقاد نوشته، دیکتاتوری پرولتاریاست؟ آیا نوشته در عوض نقد و بررسی تحریفاتی که در الگوی لنین و دوری از درک خلاق از تئوری و تکامل آن، که از زمان استالین آغاز شده، و به جای درس آموزی از بازنگری مجدد و عمیق به آموزشهای لنین، به جای دیگر میروند؟

کسانیکه جمع بندی تجارب کمونیستهای کشورهای سوسیالیستی را نفی دیکتاتوری پرولتاریا اعلام میکنند، اشتباه بزرگی مرتکب شده اند. ما نه تنها پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا در طی ۷۰ سال از ایجادش، بلکه پراتیک انترناسیونال دوم که هفتاد سال پیش جمع بند نظراتش انکار دیکتاتوری پرولتاریا بود در جلوی دید خود داریم. مارکسیست لنینیستها امروز ضمن مشاهده مشکلات سوسیالیسم پیروزمند، با سربلندی از دستاوردهای آن و برای گسترش سریعتر آنها و زدودن عقب ماندگیها به آموزشهای لنین عمیق مینگرند و آنها را تکامل میدهند. آنها به نفی دیکتاتوری پرولتاریا نمی رسند، دیکتاتوری پرولتاریا نه تنها سوسیالیسم را ایجاد و پاسداری کرده، بلکه امروز نیز باموانع و مشکلات، از طریق تکیه به آن و اصول مربوط به آن و تجارب حاصل از آن میتوان فائق آمد.

تاکنون در کمیته مرکزی سازمان و یادر سازمان بحثی حول نظری جدید در مورد دمکراسی و دیکتاتوری پرولتاریا نداشته ایم، با این وجود در نوشته برخورد غیر طبقاتی با دمکراسی، سکوت گذاشتن اصلی ترین مسئله انقلاب سوسیالیستی و صدور احکام ناقص دیکتاتوری پرولتاریا منعکس شده است. به بقیه در صفحه ۲۹

خرافات در مبارزه با دشمنان شان باشند. اما دیکتاتوری پرولتاریا وسیع ترین دمکراسی تاریخ بشریت برای توده های کارگر و زحمتکش بایستی و میتواند باشد. نقش کارگران، دهقانان زحمتکش و روشنفکران در سیاست و اداره امور جامعه باید از طریق سازمانهای توده ای و کنترل و نهادی خودگردان در موسسات و محلات و بالاخره در سیاست کلی کشور روز بروز افزایش یابد. مالکیت سوسیالیستی وسایل تولید توسط توده ها و رقابت سوسیالیستی بین آنها باید نقش آنها را در حیات اقتصادی جامعه به سطح صاحبین اصلی اقتصاد ارتقاء دهد. عمده شدن نقش دولت، به جای تکیه اصلی به خودگردانی توده ها سبب تاثیر سوء بر رشد جامعه شده و تقابل بین دولت پرولتری و توده ها شکل میگیرد. در ماهیت امر دستگاه اداری و قوه قهریه دیکتاتوری پرولتاریا، با منافع کارگران و دهقانان زحمتکش تقابل ندارد. اما تکیه بیشتر بر بوروکراسی تناقضاتی را بوجود آورده و می آورد. وجود این تناقضات و رشد بوروکراسی در جامعه سوسیالیستی، و بی توجهی به عوامل اساسی این تناقضات که نه در توده ها بلکه قبل از همه در اشتباهات و انحرافات دولت و بیش از همه در کاهش دادن نقش توده ها در حیات سیاسی و خودگردانی جامعه است، به تشدید این تناقضات می انجامد. بدترین حالت این خواهد بود که دولت طبقه کارگر تایلات توده ها و اعتراضات آنها به دستگاه دولتی راتحت عنوان مبارزه برای حفظ سوسیالیسم سرکوب کند. در دوران استالین، سوسیالیسم و مردم شوروی شاهد یکی از درد آورترین دوره های رشد بوروکراسی و سحروریت توده ها از فعالیت خلاقانه در امور بوده است. بحثها و بررسی های مارکس، انگلس و بخصوص لنین در بررسی عوامل عینی و ذهنی بروز عوارض بوروکراسی در دولت طبقه کارگر به جوانب مختلف این امر پرداخته اند. اگر چه دیکتاتوری پرولتاریا در طی ۷۰ سال از حیات خویش نقش اساسی خود را در آفرینش دنیای سوسیالیسم متجلی ساخته است، با این وجود امروز موانع و مشکلاتی که عقب ماندگی سوسیالیسم را باعث شده مورد انتقاد قرار میگیرند. در مرکز بحثهای انتقادی و جدی ترین انتقادات به تمرکز امور در دست دولت و تکیه بیشتر بر بوروکراسی است، که طی دهه های متوالی نهادی شده و در مقابل نهادهای توده ای فعالیت خلاق توده ها در زندگی اقتصادی اجتماعی و سیاسی مقاومت میکنند. کمونیستهای کشورهای سوسیالیستی بخصوص شوروی، در بازبینی تجارب سوسیالیسم، ضمن انتقادات شجاعانه از انحرافات و مبارزه قاطعانه برای رفع آنها، علیرغم مقاومت هایی که صورت میگیرد، در عین حال بر نکته ای تاکید دارند که از نقطه نظر بحث ما، بخصوص انتقاداتتان به درک رفقای تدوین کننده "مقدمه ای بر مباحث جبهه" و "برخی مبانی" حائز اهمیت است. آنها ضمن اینکه قاطعانه ترین انتقادات را به بوروکراسی طرح و علل و عوامل آنها را جستجو و عوارض آنها را در تمامی رشته های حیات خود دنبال میکنند، لیکن بر ماهیت متمایز دمکراسی در شوروی و دمکراسی بورژوازی تاکید دارند.

تاکید آنها بر گسترش دمکراسی در جامعه، بی چون و چرا افزایش نقش توده ها در حیات سیاسی اقتصادی جامعه، در ایجاد مالکیت سوسیالیستی، و در خودگردانی موسسات اقتصادی اجتماعی و سیاسی توسط توده ها است. آنها از دیکتاتوری پرولتاریا انتقاد نمی کنند. از سرکوب سرمایه داران و سلب مالکیت از آنها انتقاد ندارند. آنها نسبت به اصول دیکتاتوری پرولتاریا در باره آزادی احزاب در جامعه سوسیالیستی انتقاد ندارند. آنها از موانع و مشکلات وسیع ترین دمکراسی برای توده های کارگر و دهقانان زحمتکش و روشنفکران که خواست دیکتاتوری پرولتاریا بوده است انتقاد دارند. آنها با تلاشهای انقلابی خود، و با موانع و مشکلات باناتمام دشواریهای که این امر دارد، به اهداف خود خواهند رسید.

رفقای مدافع "برخی مبانی" بادرک غیر مارکسیستی لنینیستی از دمکراسی و محدود کردن آن به آزادیهای گفتار و اندیشه و فعالیت سیاسی، در نتیجه گیری خود راجع به تجارب کمونیستهای کشورهای سوسیالیستی، بمنظور تحقق "دمکراسی واقعی" و "اکثریت مردم حاکم بر سرنوشت خود" از دید خود، به نتایج غیر دقیق و ناقص دیکتاتوری پرولتاریا نزدیک شده اند. آنها در مقابل ضرورت خلع سلاح طبقه سرمایه دار بعنوان وظیفه درجه اول و شرط آغاز حرکت جامعه بست ساختمان سوسیالیسم، "عملی کردن سریع خلع ید از تام سرمایه داران" را امر زیانبار دانسته اند. گرچه نوشته بامقولات شناخته شده مارکسیستی لنینیستی تهیه نشده است، باز میتوان از آن استنباط کرد که رفقا به خلع ید طبقه سرمایه دار انتقاد دارند. آیا "تمام سرمایه داران" معنایی جز طبقه سرمایه دار دارد؟ رفقا مطلع هستند که دیکتاتوری پرولتاریا ضمن خلع سلاح سیاسی بورژوازی، با ایجاد سرمایه داری دولتی توانسته و میتواند آنها را به فعالیت خوانده و از طریق دادن امتیازات اقتصادی، از فعالیت آنها استفاده کند. خلع ید نکردن از طبقه سرمایه دار (توجه شود احکام نوشته در باره ساختمان سوسیالیسم است نه انقلاب دمکراتیک) بمعنای نادقیقی میرسد که

جبهه و روش کمونیستها در قبال آن

حمید امیری

روش طرح بحث

سیاسی توسط طبقه کارگر تسخیر شود. برای کسب قدرت می‌بایست که طبقه کارگر را از نظر ذهنی آماده نمود. به عبارت دیگر طبقه کارگر باید از نظر شکل و رشد آگاهی طبقاتی به مرحله‌ی پیشرفته‌ای نائل آمده باشد و این حاصل نمی‌شود مگر از طریق پیوند ارگانیک طبقه کارگر با حزب پیشاهنگ و انقلابی خود و هدایت مبارزه روزمره کارگران در جهت سرنگونی بورژوازی توسط این حزب.

از طرف دیگر استقرار سوسیالیسم به شرایط عینی معینی نیاز دارد. یعنی نیروهای مولده و مناسبات تولید بایستی که به حد معینی از رشد رسیده باشند. یا به عبارت صریحتر ابتدا باید تولید از حالت خرد و پراکنده به صورت انبوه اجتماعی درآید تا آنگاه مساله‌ی اجتماعی کردن مالکیت بر ابزار تولید مفهوم خود را بازیابد. از این رو در شرایطی که وضعیت اقتصادی از نظر عینی آماده پیاده کردن مالکیت اشتراکی بر ابزار تولید در ابعاد گسترده نیست، در صورت بدست گرفتن قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و متحدانش، تدارک چنین کاری از طریق تلاش برای از بین بردن شیوه‌ها و مناسبات تولید عقب مانده در جهت رشد نیروهای مولده (بعنوان مثال رفرف ارضی)، قطع وابستگی در جهت تقویت اقتصاد ملی و مبارزه با غارت اقتصادی جامعه توسط انحصارات امپریالیستی و هم چنین سمت دادن تولید خرد به سمت تولید گسترده تعاونی، جهت زمینه سازی برای سوسیالیستی کردن همه‌ی اشکال مالکیت در آینده، به وظائف مقدم کمونیستها تبدیل میشود. هم چنین زمینه سازی ذهنی برای سوسیالیسم نیز از وظائف عمده‌ی سیاسی این دوره است.

به همین دلیل است که کمونیستها مجموعه‌ی پروسه رسیدن به هدف خود از یک جامعه عقب مانده و تحت سلطه به یک جامعه پیشرفته سوسیالیستی را به دو مرحله تقسیم می‌کنند. مرحله اول انقلاب دمکراتیک با ستگیری سوسیالیستی و مرحله دوم انقلاب سوسیالیستی. این دو مرحله دارای ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر بوده و مرزهای آنها از یکدیگر نسبی است. آنچه که این دورا از هم جدا می‌کند، اصلی ترین وظیفه‌ایست که باید در هر مرحله انجام گیرد. در حالی که در مرحله اول وظیفه‌ی اصلی غلبه بر عقب ماندگی و تدارک عینی و ذهنی برای سوسیالیسم است، در مرحله دوم وظیفه‌ی اصلی سوسیالیستی کردن اقتصاد جامعه و برقراری یگانه قدرت سیاسی ممکن برای انجام این تحولات یعنی دیکتاتوری پرولتاریا است. تضییع فراروشتی مرحله‌ی اول به مرحله دوم همانا رهبری طبقه کارگر در قدرت دولتی در هر مرحله میباشد.

طبقه کارگر بر حسب وظائفی که در هر دوره در مقابل خود قرار میدهد، می‌تواند و باید متحدین اجتماعی‌ای را که از نظر عینی در پیشبرد این مسائل نفع دارند به سوی خود بگشد. درحالی که در مرحله‌ی اول طیف لایه‌های میانی به حمایت از این اقدامات می‌پردازند، در مرحله دوم به صورت یک قاعده لایه‌های مرفه اقشار میانی از خود مقاومت و لایه‌های میانی از خود تزلزل نشان می‌دهند. اما لایه‌های پایینی این اقشار و زحمتکشان و تهیدستان از آن حمایت فعال خواهند کرد.

۲- اکنون کجا هستیم و برای رسیدن به هدف چه موانعی بر سر راه ما است و چه امکانی در اختیار داریم؟

اقتصاد ایران علیرغم غلبه‌ی سرمایه داری به عنوان شیوه تولید مسلطه بهیچوجه آماده گذار بلاواسطه به سوسیالیسم نیست. علل اصلی آن عبارتند از:

۱- وابستگی اقتصادی ایران به امپریالیسم جهانی

۲- وسعت انبوه تولید خرد در تمام رشته‌های اقتصادی

۳- عقب ماندگی فاحش نیروهای مولد در بسیاری از بخش‌های اقتصاد

۴- بقایای نظام ماقبل سرمایه داری در برخی از نقاط کشور.

همین عوامل بخوبی گویای این مطلب است: که در صورت کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر، دوره‌ای بالنسبه طولانی تدارک برای استقرار سوسیالیسم لازم است تا با برداشتن این موانع زمینه‌ی عینی برای آن فراهم آید، از طرف دیگر طبقه کارگر از نظر ذهنی نیز آماده‌ی چنین کاری نیست. برای این امر طبقه‌ی کارگر نیاز به یک شکل سراسری قوی با سطح آگاهی و شعور سیاسی بالا و از همه مهمتر به حزبی لنینی و پرنفوذ دارد که توانسته است علاوه بر طبقه کارگر، زحمتکشان و اکثریت مردم را داوطلبانه به دور طبقه کارگر گرد آورده باشد. پر واضح است که ما تا چنین مرحله‌ای فاصله‌ی طولانی داریم.

نتیجه‌ای که از اینجا حاصل می‌شود، اینست که ما اکنون در مرحله‌ی انقلاب

اکنون دوره کوتاهی است که مباحث مربوط به جبهه و چگونگی برخورد کمونیستها به آن در جنبش کمونیستی و انقلابی ایران جاری گشته است. مجموع مباحثی که تا به حال انجام شده نشان میدهد، در صورتیکه برای پاسخ به مساله روش درستی اتخاذ نشود، مباحث بسرعت به کجراه رفته، عملاً مانع از این میگردد که نتیجه روشنی از آن حاصل گردد. این امر قبل از هر چیز ناشی از این می‌باشد که خود بحث بسیار پیچیده بوده و به دهها مساله ریز و درشت متصل است که خود آنها مورد اختلاف در جنبش میباشد بنابراین اگر از هدف اصلی و خط سرخی که از طرح بحث جبهه مورد نظر است، لحظه‌ای غفلت کنیم، این گرایش به سرعت تقویت می‌شود که اذهان را به سمت مسائل مذکور بکشانیم و بحث اصلی را دور بزیم و یا با صدور احکام کلی آنرا عقیم سازیم. اگر بخواهیم از این مباحث حاصلی نصیب جنبش کمونیستی گردد و وظیفه عملی روشن و مشخصی را در قبال آن ایجاد کند، باید پاسخ به این سؤال کلیدی را در هر بخش از طرح مسائل و ارائه سؤالات مدنظر داشت که، کمونیستهای ایران با توجه به وضعیت واقعا موجود، چگونه می‌توانند در اتحاد و همکاری مشترک با سایر نیروهای انقلابی ایران، خود را به سمت هدف اصلی در این دوره از مبارزه یعنی کسب قدرت سیاسی نزدیک سازند؟

صحت هر بحث حول جبهه بوسیله معیار فوق محک می‌خورد و مباحث را بسته به پاسخی که به سؤال فوق میدهند، می‌توان دسته بندی کرد. در عین حال هر بحث تئوریک و هر نقل قولی از کلاسیکهای مارکسیسم و هر نوع تشابه سازی تاریخی، هرگاه نتواند به سؤال فوق پاسخی مشخص و واقع بینانه ارائه نماید، عملاً فاقد ارزش عملی در این راستاست و نمی‌تواند ما را در حل مشکلاتان یاری رساند. به این اعتبار ما محق خواهیم بود اگر ادعا کنیم که بحث جبهه اساساً بحثی سیاسی است و نه تئوریک. مباحث تئوریک حول این قضیه تنها می‌توانند نقش قطب نمائی، که اساسی ترین جهت گیریها را روشن می‌کنند، داشته باشند. آنها ما را یاری می‌رسانند که دریابیم با چه روشی می‌توان به حل مسئله نزدیک شد. به عنوان مثال اگر ما ندانیم که جبهه با طرح چه سیاستها و شعارها و چه سازماندهی میتواند در شرایط مشخص کنونی به یک نیروی توده‌ای و آلترناتیو قدرت تبدیل شود، سایر مباحث ما حول برنامه جبهه برای بعد از سرنگونی به روی کاغذ خواهند ماند و نتیجه عملی بدست نمی‌دهند.

بنابراین از نظر ما یک برخورد مسئولانه نسبت به مباحث جبهه می‌طلبید که بر بستر یک برخورد اثباتی، دقیق و روشن و بدون درگیر شدن در مباحث تجریدی و جنگ نقل قولها با صراحت تمام نقشه سیاسی خود را برای پاسخگویی به سؤال فوق در سطح جنبش مطرح نمائیم و تلاش کنیم در جهت تجهیز رفقای مورد خطاب و کل جنبش کمونیستی، به سیاستی انقلابی و واقع بینانه، به سهم خود گام برداریم.

ما قبلاً توضیح دادیم که بحث جبهه به بسیاری مسائل دیگر وابسته است که باید هنگام پاسخگویی به مشکلات جبهه آنها را عمیقاً در نظر داشت و رابطه منطقی و تاثیر مستقیم و غیرمستقیم آنها را وارد محاسبات نمود. این مسائل را میتوان در کلی ترین حالت ممکن به صورت سؤالات زیر دسته بندی کرد.

۱- به کجا می‌خواهیم برویم؟

۲- اکنون کجا هستیم و برای رسیدن به هدف چه موانعی بر سر راه ما است و چه امکاناتی در اختیار داریم؟

۳- مناسب ترین راه برای رسیدن به هدف با توجه به مجموعه این مشکلات و توانمندی‌های ما، چیست؟

بسیار روشن است که برای پاسخگویی به سؤال ۳ ما مجبوریم که ابتدا سؤال ۱ و ۲ را پاسخ گوئیم. بنابراین ترتیب طرح مسائل و رابطه هر مساله با مسائل قبلی طرح شده از اهمیت خاصی برخوردار است. در عین حال باید توجه داشت که هدف اصلی ما از طرح بحث، پاسخگویی به سؤال سوم است. در نتیجه منطقی این بخش است که باید ثقل مباحث را دربرگیرد و سایرین در خدمت آن قرار گیرند.

اکنون بطور فشرده پاسخ خود به سؤالات اول و دوم را روشن می‌کنیم.

۱- به کجا می‌خواهیم برویم؟

بطور دقیقتر باید پرسید: هدف کمونیستها از مبارزه چیست؟ و پاسخ این سؤال را میتوان اینگونه داد. اساسی ترین هدفی که کمونیستها از مبارزه خود دنبال می‌کنند، برقراری سوسیالیسم است. برای این کار لازم است که قدرت

و بالفعل که ظرفیت مبارزه در راه سرنگونی رژیم و خاتمه جنگ و قطع وابستگی به امپریالیسم را داشته باشند.

بوجود آوردن یک اتحاد عمل وسیع یا شرکت در آنها، اولاً مبارزه بر علیه رژیم را گسترده‌تر کرده و اطمینان و اعتماد توده‌ها را بیشتر جلب می‌کند ثانیاً به کمونیستها این امکان را میدهد تا در عرصه وسیع‌تری فعالیت کرده و در عمل نشان دهند که پیگیرترین نیرو در مبارزه برای تحقق خواسته‌های توده‌ها هستند و از این طریق زمینه لازم را برای تأمین سرکردگی طبقه کارگر در جبهه برای پیروزی انقلاب تأمین کنند.

ولی باید توجه کرد که شرکت کمونیستها در اتحاد عملهای وسیع یا به عبارت درست‌تر شرکت در جبهه، مشروط به رعایت اصول و پرنسیپهای است که ناظر بر هدف استراتژیک می‌باشد.

مهمترین اصول ناظر بر شرکت کمونیستها در اتحادهای طبقاتی عبارتست از (۱) در هر ائتلافی اصل، تکیه بر توده‌ها و پاسخگویی به نیازهای مبارزاتی آنها می‌باشد. بنابراین آن ائتلافی برای ما مجاز است که در خدمت توده‌ها بوده و پیوند کمونیستها با آنها را گسترش دهد. از اینرو باید دارای رادیکالیسم معینی در برنامه و خط مشی مبارزاتی باشد تا بتواند توده‌ها را به سمت خود بکشاند.

(۲) در هر ائتلافی، اصل بر تقویت طبقه کارگر در جنبش انقلابی است. از اینرو ائتلاف با نیروهای غیر پرولتری زمانی مجاز است که ایده‌های هماهنگی و وحدت چپ و پیوند آن با طبقه کارگر را تقویت نماید. هر ائتلافی که به تفرقه در جنبش چپ انقلابی یا به انزواي آن در میان طبقه کارگر ختم شود، از پیش رد است.

(۳) در هر ائتلافی، اصل بر روابط دمکراتیک می‌باشد. از اینرو در ائتلاف با نیروهای غیر پرولتری، حق بی‌قید و شرط کمونیستها برای تبلیغ برنامه خود باید محفوظ بماند.

اگر کمونیستها بتوانند این سه اصل را به عنوان خط سرخ حرکت خود درباره جبهه همواره در نظر داشته و پرنسیپهای خود را در هر مرحله تدقیق نمایند، قادرند با استفاده از امکانات نوینی که فعالیت مشترک با سایرین به آنها خواهد داد، خود را به سمت هدفهای اصلی نزدیک کنند.

پرنسیپهای حداقل دربارهی جبهه

قبل از آنکه بخواهیم حداقلهای معینی را در برابر جبهه معین کنیم، ابتدا باید تعریف و درک خود را در قبال جبهه روشن سازیم تا معلوم شود که از آنچه که قرار است ساخته شود چه درکی داریم.

تعریف جبهه: جبهه تحقق تشکیلاتی سازش سیاسی نیروهای معین سیاسی در مبارزه‌ی مشترک در کوتاه مدت یا دراز مدت برای انجام یک برنامه‌ی مشترک است. بدین ترتیب جبهه اتحاد تضادهاست و بنا به خصالت عمومی وحدت تضادها، این اتحاد مشروطه موقت و نسبی است. حدود و شروط این اتحاد با توجه به موقعیت هر مرحله از مبارزه و وضعیت نیروها تغییر می‌کند.

ما در تعریف فوق بر امر سازش سیاسی برای انجام یک برنامه‌ی مشترک تأکید ویژه داریم. این امر ناظر بر آن است که برنامه‌ی جبهه اساساً حاصل سازش بین نیروهای مختلف است. و سازش به این مفهوم است که طرفین باید از برنامه‌ی خود کوتاه بیایند تا چنین امری صورت پذیرد. مارکسیسم - لنینیسم دست کمونیستها را برای سازش‌های سیاسی باز گذاشته است بشرطی که بتوان ثابت نمود که این سازش‌ها کمونیستها را به هدفشان نزدیک می‌کند و هم‌چنین این سازش‌ها شامل اصول و پرنسیپها نمی‌شود. در واقع صحت هر تاکتیکی از طرف کمونیستها به میزان وفاداری آن به این پرنسیپها محک می‌خورد. اساسی‌ترین وجوه این پرنسیپها را ما در قبل ذکر نمودیم اکنون می‌خواهیم تبلور آنها را در مسائل مشخص‌تر بررسی نمائیم.

۱- خصالت جبهه

خصالت جبهه، اساسی‌ترین و عام‌ترین جهت‌گیری آنرا روشن کرده و علت وجودی آنرا تشریح می‌کند. خصالت جبهه از تحلیل پایدارترین روند آرایش طبقاتی و سیاسی در یک دوره‌ی معین از مبارزه، استنتاج می‌شود و برای تمام دوره‌ی مذکور تا رسیدن به دوره‌ی عالیتر مبارزه، ثابت می‌ماند. با توجه به تحلیل ارائه شده در ابتدای بحث، از نظر ما جبهه‌ای که کمونیستهای ایران در دوره‌ی کنونی مبارزه درصدد تشکیلاتی آن می‌باشند، باید خصالت ضد امپریالیستی دمکراتیک داشته باشد. دمکراتیک به مفهوم مبارزه در راه سرنگونی رژیم دیکتاتوری مذهبی قبل از سرنگونی و تأمین دمکراسی سیاسی - اجتماعی و اقتصادی بعد از سرنگونی است و ضد امپریالیستی به مفهوم اتخاذ

دمکراتیک با سنگینی سوسیالیستی قرار داریم و انجام این وظایف برای ما عمدگی دارد. از اینرو متحدین ما نیز طیف گسترده‌تر و متنوع‌تری را شامل می‌شوند و به همین دلیل هم سیاستهای ما برای جلب آنها از پیچیدگی‌های زیادی برخوردار است.

مهمترین سدی که اکنون مانع انجام اصلاحات دمکراتیک فوق میگردد رژیم جمهوری اسلامی مدافع نظام سرمایه‌داری وابسته در ایران است. این رژیم از یکسو با سرکوب و اختناق مانع از رشد آگاهی طبقه کارگر می‌شود و از طرف دیگر با حفظ سرمایه‌داری وابسته و دامن زدن به جنگ، اقتصاد را هرچه بیشتر بسوی عقب می‌راند و تضادهای یادشده را حادث می‌سازد. پس وظیفه این دوره از مبارزه لاجرم برداشتن این سد و مانع یعنی سرنگونی جمهوری اسلامی و کسب قدرت سیاسی برای انجام تحولات فوق می‌باشد.

اما عواملی مانع از انجام این مهم توسط طبقه کارگر می‌باشد. این عوامل بطور عمده عبارتند از:

۱- وضعیت طبقه‌ی کارگر: طبقه کارگر ایران اکنون علی‌رغم تمام فشارهایی که به او وارد می‌شود، به مبارزه‌ای که در خور و شایسته اوست دست نمی‌زند. علل این امر را میتوان اینگونه توضیح داد.

الف: ضعف شدید آگاهی طبقاتی و سیاسی که حاصل طبیعی جوان بودن طبقه و سالها اختناق و سرکوب می‌باشد.

ب: عدم وجود ابتدائی‌ترین شکل کارگری که بتواند مبارزات پراکنده صنفی را متحد کرده و زمینه‌های اولیه مبارزه گسترده‌تر طبقه را فراهم کند.

ج: یاس و سرخوردگی ناشی از شکست انقلاب و به نتیجه نرسیدن تمام تلاشها و فداکاریهای قبلی.

د: از بین رفتن نسلی از رهبران جنبش کارگری که در جریان انقلاب بهمن شکل گرفته بودند و با آگاهی و جسارت خود به کارگران اعتماد به نفس می‌بخشیدند و آنها را به رسالت تاریخی خود آگاه می‌کردند.

۲- وضعیت جنبش کمونیستی.

در جنبش کمونیستی ایران مسائلی وجود دارد که مانع از آنست که این جنبش از تمام توان خود استفاده کرده و رسالت تاریخی خود را انجام دهد. این مسائل بطور عمده عبارتند از

الف: رواج گسترده‌ی بینشهای انحرافی فرییبستی و سکتاریستی در جنبش که عملاً باعث هدر رفتن بخش عظیمی از انرژی آن میگردد.

ب: عدم پیوند جدی بین این جنبش و جنبش واقعی طبقه کارگر

ج: تفرقه موجود در جنبش کمونیستی

د: فقدان روابط دمکراتیک در میان سازمانهای کمونیست و در درون هر کدام از آنها

ه: رواج گسترده روانشناسی یاس و بدبینی و انفعال در شرایط کنونی که خود ناشی از شکست انقلاب بهمن و سهمی که جنبش کمونیستی در این شکست داشته است از یک طرف و بافت روشنفکری این جنبش از طرف دیگر است.

اما در مقابل این مشکلات، جنبش کمونیستی دارای امکانات نوینی نیز هست. شکست انقلاب تأثیرات جدی برجا گذاشته و جنبش کمونیستی را به فکر واداشته است. بر بستر همین رونده انحرافات ریشه‌دار از طرف بسیاری از حامیان سابق آنها به زیر سؤال برده شده است. این روند نوید آن را میدهد که بخش مهمی از جنبش کمونیستی در آینده‌ی نه چندان دور، بتواند تجربه‌ی هماهنگی و نزدیکی و بالاخره وحدت حول خط مشی انقلابی را تجربه نماید. تمام آینده جنبش کمونیستی بستگی به این دارد که این روند با چه گستردگی، قاطعیت و سرعتی انجام گیرد، و در ادامه کار خود چقدر قادر باشد که پیوند خود را با طبقه کارگر برقرار کند و به این طبقه یاری رساند که خود را متشکل نموده و به رسالت تاریخی خود آگاهی یافته و در جهت کسب قدرت سیاسی پیشقدم گردد.

۳- برای رسیدن به هدف چه باید کرد؟

همانگونه که گفته شد دو مانع اساسی امروز در مقابل جنبش کمونیستی قرار دارد که تلاش در جهت برطرف کردن آنها، وظیفه این دور از مبارزه را روشن می‌کند. اولی لزوم براندازی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار یک حکومت دمکراتیک و دومی غلبه بر پراکندگی جنبش کمونیستی و جنبش طبقه کارگر و رشد آگاهی طبقاتی پرولتاریا و به یک کلام آماده کردن پرولتاریا برای کسب جایگاه واقعی خود در انقلاب است.

طبعا انجام این وظائف بسیار پیچیده بوده و برای رسیدن به آنها باید دهها اقدام را به صورت موازی و هم‌زمان پیش برد. در عین حال این اقدامات بهم پیوسته بوده و بر یکدیگر تأثیر خواهند داشت. یکی از این اقدامات، که در عین حال یکی از مهمترین و کلیدی‌ترین اقدامات کمونیستها است، اتحاد سیاسی با نیروهای غیر پرولتری است. اتحاد عمل وسیع از کلیه نیروهای بالقوه

۱- بسیج گسترده توده‌ها با استفاده از امکانات بدست آمده حول خواسته‌های اساسی برنامه در راستای تثبیت و تعمیق دستاوردهای انقلاب برای کارگران و زحمتکشان و حل مساله‌ی نهایی قدرت سیاسی به نفع طبقه کارگر.

۲- تبلیغ و ترویج ایده‌های کمونیستی ناظر بر ضرورت هژمونی طبقه کارگر برای پیروزی نهایی انقلاب دگرگانی با سنگینی سوسیالیستی و تحقق دموکراسی و خواسته‌های اساسی کارگران و زحمتکشان در چارچوب این برنامه. در صورتیکه دولت برآمده از انقلاب بطور عملی در راستای تحقق اهداف برنامه جبهه حرکت کند، مجاز به شرکت در آن خواهیم بود به شرط آنکه با تحلیل مشخص از شرایط، این اقدامات به اهداف فوق کک کند.

۵- نیروهای جبهه

برای یک چشم‌انداز دراز مدت میتوان اظهار نمود که کلیه نیروهایی که با ضدانقلاب غالب (حکومت دیکتاتوری مذهبی) و مغلوب (نیروهای سلطنت طلب) مرزبندی داشته باشند و بطور فعال در راه سرنگونی رژیم و دیکتاتوری ولایت فقیه مبارزه می‌کنند، میتوانند وارد جبهه شوند.

در عین حال باید توجه داشت این حکم بصورت تاریخی درست است و میتوان در لحظه و تاکتیک محدودیتهایی برای آن قائل شد و به همین دلیل تعیین این چارچوب ما را از تحلیل مشخص از شرایط مشخص بی‌نیاز نمی‌کند و هم از اینروست که برای هر دوره باید نقشه‌ی معین مربوط به همان شرایط را تعیین نمود. آنچه که ما در این قسمت ذکر می‌کنیم تنها می‌تواند اساسی‌ترین سمت‌گیری‌ها را برای ما روشن کند.

نیروهای جبهه شامل دو بخشند:

الف: نیروهای بالفعل

شامل آن دسته از نیروهایی است که هم‌اکنون بطور فعال درگیر مبارزه‌ی انقلابی با رژیم می‌باشند. سازمانهای چپ ایران و سازمانهای متعلق به اقشارمیانی مانند مجاهدین و حزب دمکرات شامل این دسته می‌باشند وظیفه کمونیستها در این دوره از مبارزه اینست که شمار هر چه بیشتری از این نیروها را حول برنامه‌ی انقلابی گردآورند.

ب: نیروهای بالقوه

شامل سازمانهای متعلق به اقشاری که منافعی در سرنگونی رژیم دارند ولی الزامات لحظه‌ی کنونی در راه سرنگونی رژیم مبارزه‌ی فعال نمی‌کنند. بخش مهمی از بورژوازی لیبرال شامل این گروه می‌شود.

تجربه‌ی تاریخی دهه‌های اخیر و بویژه تجربه‌ی انقلاب بهمین نشان داد که این نیرو بدلیل ضعف و محافظه‌کاری ذاتی‌اش از نیروهای انقلاب بیش از ضدانقلاب واهمه دارد و تمام‌تلاش خود را براین می‌گذارد که به عنوان اپوزیسیون قانونی رژیم به حیات خود ادامه دهد تا بتواند در مواقع غلیان جنبش توده‌های مهار آنرا در دست گیرد. از این زاویه این نیرویک خطر برای انقلاب می‌باشد و وظیفه‌ی انقلابیون افشای پی‌گیر سازشکاری این نیرو است. در عین حال همین تجارب نشان داد که در صورتی که بورژوازی لیبرال نتواند مهار جنبش را در دست گیرد و هنگامی که احساس کند در صورت نبودن به صفوف جنبش توده‌ها، همراه ضدانقلاب غرق خواهد شد، این گرایش در وی تقویت می‌شود که با ناپیگیری تمام به صفوف انقلاب بپیوندد. در چنین شرایطی و فقط در چنین شرایطی کمونیستها می‌توانند از پیوستن لیبرالها به جبهه حمایت کنند. در چنین حالتی این لیبرالها هستند که به صفوف انقلاب پیوسته‌اند و برنامه‌ی آنرا پذیرفته‌اند ضمن آنکه همواره تلاش خواهند کرد آنرا از مضمون انقلابی تپی سازند درایت سیاسی و ضرورت استفاده از ذره ذره قوا برای سمت‌دادن نوک تیز حمله به سمت دشمن اصلی و منزوی نمودن آن در میان متحدین بالقوه‌اش، به ما حکم می‌کند که از نیروی لیبرالها نیز در این راه استفاده نماییم.

ع- نقشه‌ی ما برای تشکیل جبهه

تعیین نیروهای بالفعل برای جبهه، همانگونه که در قبل نیز به آن اشاره کردیم، به این معنی نیست که در هر لحظه‌ی میتوان با آنها تشکیل جبهه داد. برای ما کمونیستها اتحادچپ انقلابی نسبت به اتحاد جبهه‌ای با سایر اقشار اولویت دارد از اینرو به جبهه باید از زاویه تقویت چپ انقلابی و ایجاد تحکیم وحدت درونی آن نگاه کرد. از این حکم چنین استنتاج می‌شود که در حال حاضر تا هنگامی که یک خط مشی انقلابی جاافتاده و با توریته در جنبش کمونیستی ایران ایجاد نشده است و تا وقتی که سازمانهای حامل فرمیسم نظیر اکثریت در درون خود درگیر مبارزه‌ی خط مشی فرمیستی و خط مشی انقلابی می‌باشند، هرگونه اتحاد با نیروهای فرمیسم باعث تقویت فرمیسم حاکم بر

یک سیاست بین‌المللی مترقی و ضدامپریالیستی قبل از سرنگونی و قطع وابستگی بویژه وابستگی اقتصادی به امپریالیزم بعد از سرنگونی. میزان تحقق هر کدام از جهت‌گیری‌های فوق رابطه‌ی مستقیمی با امر رهبری جبهه دارد هر چقدر وزن کمونیستها و نیروهای انقلابی در رهبری آن بیشتر باشد امکان تحقق این اهداف بیشتر می‌گردد و در صورت عکس آن این اقدامات بصورت ناقص و گوش و دم‌بریده انجام شده و یا حتی ضد آن پیش خواهد رفت.

۲- خط مشی جبهه تا سرنگونی

اصلی‌ترین وظیفه جبهه در این دوره دامن‌زدن به مبارزه‌ی توده‌ها و گسترش آن تا ارتقا به یک جنبش توده‌ای سراسری برای سرنگونی رژیم است. با تاکید بر اینکه سرنگونی رژیم بصورت قهرآمیز خواهد بود، جبهه می‌بایستی از تمامی اشکال مبارزه‌ی سیاسی بر علیه رژیم استفاده کند.

۳- وظایف جبهه بعد از سرنگونی

الف: اقدامات سیاسی

۱- انحلال ارگانهای قهر و سرکوب و برقراری سیستم دفاع توده‌ای
۲- تحقق دموکراسی سیاسی، آزادی احزاب سیاسی، تشکلهای کارگری و توده‌ای و حق تعیین سرنوشت خلقها.

۳- جدایی دین از دولت

ب: اقدامات اقتصادی

۱- قطع وابستگی اقتصادی به انحصارات امپریالیستی

۲- بهبود شرایط کار و زندگی کارگران و زحمتکشان

۳- رفرم ارضی

۴- سیاست ما در قبال جبهه

الف: قبل از سرنگونی:

طرح ما در این باره باید ناظر بر پاسخگویی به دو سوال اساسی زیر باشد:

۱- چگونه میتوان فعالیت‌های تبلیغاتی و تشکیلاتی و توان و انرژی کمونیستها را بین فعالیت مستقل سازمانی و فعالیت مشترک جبهه‌ای تقسیم نمود که بیشترین سود را نصیب کمونیستها کند.

۲- به چه طریقی میتوان از یک جبهه با هژمونی اقشار غیرپرولتری به یک جبهه با هژمونی طبقه کارگر رسید و برای انجام این هدف ما چه سیاستی را در قبال اولی داشته باشیم تا اولاً از توان و امکانات آن در راه هدف مشترک استفاده کنیم و ثانیاً با برخورد به ضعفها و انتقاد به رهبری آن، راه را برای آینده خود باز کنیم.

سوالات فوق را می‌توان چنین پاسخ داد:

۱- ما برای فعالیت سازمانی نسبت به فعالیت جبهه‌ای اولویت قائلیم و از اینرو ضمن پیشبرد مبارزه‌ی مستقل سازمانی، به فعالیت مشترک جبهه‌ای پرداخته و با تبلیغ گسترده جبهه و شعار اصلی آن (سرنگونی رژیم) و دعوت از سایر نیروها در پیوستن به آن فعالانه اقدام می‌کنیم و در چارچوب برنامه‌ی عمل سازمان در هر دوره، نیرو و امکانات در اختیار جبهه قرار میدهمیم

۲- در عین حال بطور مداوم به محدودیتها و ضعفهای جبهه از زاویه‌ی برنامه‌ای برخورد کرده و اهداف استراتژیک خود را بعنوان مرحله‌ی پیشرفته‌تر و مطلوب‌تر برای توده‌ها تشریح و تبلیغ کرده و آنها را به گردآمدن به زیر پرچم سازمان فرامیخوانیم.

برای اینکه اساس کمونیستها قادر به پیاده‌کردن چنین سیاستی باشند، می‌بایستی که روابط درونی و مناسبات جبهه براساس دمکراتیک استوار باشد. از اینرو به نظر ما پرنسپ کمونیستها در این مورد به‌قرار زیر است.

۱- در مورد مسائلی که مربوط به پراتیک جبهه می‌شود، اقداماتی که از طرف هر یک از اعضای جبهه که هدفهای مورد توافق در برنامه‌ی جبهه را زیر سوال ببرد قابل انتقاد علنی است.

۲- هر عضوی حق دارد که برنامه‌ی خود را در هر سطحی تبلیغ کند.

۳- هر عضوی متعهد است که از دامن‌زدن به اختلافاتی که در چارچوب برنامه‌ی جبهه نمی‌گذد و باعث ایجاد شکاف و تفرقه در جبهه می‌گردد، پرهیز کند.

بدین ترتیب ما مبارزه‌ی خود را با متحدینمان در مورد مسائل برنامه‌ی جبهه بصورت مستقیم و علنی و در سایر موارد بطور غیرمستقیم و از طریق تبلیغ برنامه‌ی خود طرح می‌کنیم.

ب: پس از سرنگونی

عمده‌ی وظایف کمونیستها پس از سرنگونی عبارت است از:

آنها شده و نیروهای انقلابی درونی و خط مشی انقلابی در بیرون را تضعیف می کند بنابراین در حال حاضر با چنین نیروهایی نمی بایستی تشکیل جبهه داد.

در مورد نیروهای "چپ" و سکتاریست جنبش، نظیر طیف اقلیت، نیز می توان گفت که به دلیل اینکه شعار آنها برای جبهه "همه بدنیا من" می باشد و شرط تشکیل جبهه را پذیرش رهبری خود از طرف دیگران می گذارند، در حال حاضر برای ما امکان عملی برای تشکیل جبهه با آنها وجود ندارد. بنابراین در میان کمونیستها تنها سازمان فدائیان خلق ایران - سازمان آزادی کار و سازمان راه کارگر نیروهای بالفعل تشکیل جبهه هستند. اما سازمان راه کارگر نیز اخیرا در ادامه ی نوسانات سیاسی خود علا از موضع قبلی خود عقب نشسته و اعلام نموده است که هیچ جبهه ای را بدون رهبری خود نمی پذیرد و در واقع خود را یک گام به سمت نیروهای سکتاریست جنبش نزدیک کرده است. (شماره ۴۶، صفحه ۲۷)

در میان سازمانهای غیر کمونیست، سازمان مجاهدین نسبت به موقعیت خود در جنبش دچار توهم است و هرگونه اتحاد با دیگران را مشروط به پذیرفتن برنامه ی شورای ملی مقاومت و قبول رهبری مجاهدین، می کند از اینرو در حال حاضر امکان تشکیل هرگونه جبهه با این سازمان منتفی است. حزب دمکرات کردستان ایران، نیروی بالفعل تشکیل جبهه می باشد. هر چند که گرایش در حزب، یک نگاه به لیبرالها و یک نگاه به چپ دارد و همین گرایش میتواند در انتخاب بین لیبرالها و چپ به سمت اولی برود اما مجموعا میتوان از این نیرو بعنوان بخش مهمی از جبهه مورد نظر، نام برد. از آنچه که در فوق آمد چنین برمی آید که تشکیل جبهه مورد قبول کمونیستها بطور ضربتی میسر نخواهد بود. و برای آن تدارک و تلاش جدی باید انجام داد. این مساله قبل از هر چیز به روندی که در جنبش کمونیستی ایران جریان دارد، وابسته است. در یک اظهار نظر کلی میتوان مطرح نمود که

علی رغم تمام مشکلات فوق، خط مشی انقلابی و اصولی در جنبش کمونیستی راه خود را به جلو باز می کند و خواهد توانست با تاثیر قاطعی که بر حاملین فرمیسیم و سکتاریسم جنبش می گذارد، بخش مهمی از آنها را به همراه سایر سازمانهای انقلابی در زیر برنامه ی یک جبهه انقلابی گرد آورد و از این طریق راه را برای ایجاد یک آلترناتیو انقلابی و دمکراتیک بر علیه رژیم خمینی، باز کند.

بنابراین کمونیستها از هم اکنون باید خود را برای این روز آماده کنند. پرنسیپها و نقشه خود را برای تحقق آن تدقیق کرده و در سطح جنبش تبلیغ نمایند. و در همین راستا برای متشکل کردن نیروها حول چنین برنامه ای پیشقدم گردند. برای رسیدن به این چشم انداز باید از هم اکنون اتحادهای سیاسی دوجانبه و چند جانبه را بین نیروهای جنبش گسترش داد و برای اتحاد عمل در کردستان، خارج از کشور و در صورت امکان در ایران برنامه تنظیم نمود.

در پایان سخن بطور خلاصه باید گفت:

- ۱- تشکیل جبهه وسیع از نیروهای ترقیخواه انقلابی بعنوان آلترناتیو سیاسی برای گسترش مبارزه توده ها و سرنگونی رژیم ضروری است.
- ۲- کمونیستها باید در جهت تشکیل چنین جبهه ای حرکت کرده و با تدقیق پرنسیپها و برنامه خود در این راه پیشقدم باشند.
- ۳- تشکیل و برپائی جبهه ای وسیع در شرایط کنونی نیروهای انقلابی و ترقیخواه، امری ساده و قابل وصول در آینده نزدیک نیست. موانع متعددی بر سر راه تشکیل جبهه انقلابی وجود دارد. ولی این موانع نمی توانند و نباید مانع حرکت کمونیستها در جهت تشکیل یک جبهه انقلابی در شرایط فعلی باشند.
- ۴- تا تشکیل جبهه که امر دراز مدتی است، گسترش اتحادهای سیاسی برای تعمیق مبارزات توده ها و زمینه سازی ایجاد جبهه انقلابی، ضرورت روز است.

مقدمه ای بر مباحث جبهه

بقیه از صفحه ۶

به برنامه های عمومی تر پس از سرنگونی مهم است، ولی این از هر نظر مهم تر است که وظیفه عاجل تر دستیابی به تحلیل مشخص از شرایط موجود و اتخاذ تاکتیک های مبارزاتی مشترک برای سازماندهی و تقویت مبارزات موجود مردم را جدی تر گرفت و برای بررسی و روشن ساختن آنها تقدم قائل شد. روشن کردن این مسائل هم برای مشخص کردن مضمون عملی فعالیت مشترک نیروهای شرکت کننده در جبهه ضروری است و هم به رادیکالیسم جبهه معنای واقعی و ملموس می بخشد. والا می توان روی فرمول بندیهای بسیار رادیکالی که به شرایط کنونی ربطی ندارد توافق نمود ولی در عمل مشخص و جاری، پراتیکی مغایر آن پیش برد. همچنین کاملا امکان پذیر است که روی فرمول های شسته و رفته ای برای شرایط آینده پس از سرنگونی توافق نمود، ولی برای پراتیک بلاواسطه و مشخص از تحلیل نسبتا مشترک و تاکتیک های مبارزاتی حدودا واحد برخوردار نبود. این شقوق امکان پذیرند، ولی در این حالات پراتیک واقعا همبسته و پایدار دشار و حتی غیر ممکن می شود. بعبارت دیگر، جبهه هم مانند هر نیروی سیاسی، باید اصولیت و رادیکالیسم خود را نه فقط از روی برنامه ها و اهداف برنامه ای و طولانی مدتش، بلکه همچنین بر اساس زمینه واقعی عملکرد و تاکتیک های مبارزاتیش برای سازماندهی مبارزه توده ای نشان دهد.

سازمان ما برای مذاکرات و مباحثات حول جبهه اهمیت و ارزش عالی قائل است. چرا؟ به این دلیل ساده که موضوع این کار هماهنگی و همکاری در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی و تقویت و سازماندهی مبارزات مردم در این راستاست. وجود ابهامات و تفاوت درک ها و نظرات در آغاز هر کار تازه ای و بویژه وقتی موضوع کار، حل مسائلی جدی مانند همکاری ها و ائتلاف ها و جبهه باشد، کاملا طبیعی است. این ابهامات و تفاوتها در جریان مباحث رفیقانه و دوستانه و در عین حال مطرح کرده ایم که همکاری ها و ائتلاف های دوجانبه و چند جانبه می توانند و باید از هم اکنون آغاز شوند چرا که هم راسا موثر و مورد نیازند و هم راه را بر حل مسائل و بر همکاری های وسیعتر هموار می کنند. نیروهائی که درباره شکل دادن سطح بسیار بالائی از همکاری ها و ائتلاف ها مانند جبهه مذاکره و بحث می کنند قطعا قادرند فعالیت مشترک زیادی در زمینه هائی چون افشای چهره ضددموکراتیک و ضد خلقی رژیم، در مبارزه علیه جنگ و برای صلح، در مبارزه علیه شکنجه و کشتار و برای آزادی زندانیان سیاسی و در دفاع از حقوق خلق ها در ایران انجام دهند و یا جنبش های وسیع و یکپارچه ای در عرصه هائی چون دفاع از حقوق دموکراتیک مردم ایران، مبارزه برای پایان دادن به جنگ و جلب همبستگی با مبارزه و مقاومت مردم ایران در سطح بین المللی برآوردند. همکاری و هماهنگی هرچه گسترده تر نیروهای انقلابی و مترقی در مبارزه علیه رژیم، ضرورتی است که باید بدون وقفه به آن پاسخ گفت.

امرداد ۱۳۶۶

در جبهه مبارزه مردم! بسوی جبهه انقلاب!

بقیه از صفحه ۲۵

سئوالات حول نظر جدید خود چه پاسخی میدهند؟ اگر بر نظرات مارکسیستی لنینیستی پای بند هستند، توضیح دهند منشاء این احکام نادرست چیست؟ اگر بحث و بررسی مجددی حول نظر سازمان در باره دمکراسی را ضروری میدانند، آنرا طرح کنند. یکی از بزرگترین درسهای تحولات کنونی در کشورهای سوسیالیستی، دامن زدن به فعالیت و ابتکار توده ای است. مقابله با بوروکراسی انعکاس خود را در احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی بشکل تغییراتی مهم در حیات و فعالیت درونی احزاب کمونیست منعکس کرده است. درس آموزی جدی و پای بندی عملی به مقابله با بوروکراسی برای ما کمونیست های

ایران که در مرحله کسب قدرت سیاسی بسر میبریم، بادوری از بوروکراسی در فعالیت درون سازمانی و با اجتناب از دیدگاه مبارزه از بالا در مبارزه سیاسی و طبقاتی تعیین مییابد. طبیعی است که رشد دمکراسی سازمانی، هیچ مجوزی برای لیبرالیسم و روحیه محفل گرایی را تأیید نمیکند. تا آنجایی که به سئوالات جدی حول این نظرات مربوط است، نه تنها هیچ مانعی برای طرح و توضیح به تشکیلات سازمان وجود ندارد، بلکه برعکس ضرورتی جدی است. پای بندی عملی به دمکراسی درون سازمانی، جدا مستلزم آنست که در مقابل دیدگان اعضای سازمان باصراحت تمام نظرات گفته و از آنها دفاع شود. بایستی نظرات برنامه ای و سیاستهای مهم سازمان توسط خرد جمعی سازمان تعیین و همه سازمان از بالا تا پایین به آن وفادار بمانند.

باید وحدت انقلابی نظر و عمل سازمان

دپناه فرم

“در جبهه مبارزه مردم! بسوی جبهه انقلاب!” یا پیش بسوی جبهه رفرم!

حمید امیری

نگوین آنرا در آینده مشاهده و مورد تصمیم قطعی قرار داد. (تاکید از ما است) از آنچه که در فوق آمد می‌توان چنین استنتاج کرد که از نظر این نوشته بدست آوردن برخی خواسته‌های مشخص و گاهش فشارها و محدودیت‌هایی و تحمیل عقب نشینی‌های معین به رژیم امکان‌پذیر بوده و باید برای این هدف تشکیل جبهه داد. نوشته تاکید می‌کند که شکل دادن آلترناتیو قدرت مساله‌ای مربوط به آینده است و نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که این موضوع از دستور روز جبهه خارج است. از اینرو سازمانها و جریاناتی که می‌خواهند در شرایط کنونی جبهه‌ای تشکیل دهند باید مسئله سرنگونی و تشکیل آلترناتیو قدرت را از دستور کار جبهه حذف کرده و تحقق رفرم‌های معینی را هدف این دوره خود در تشکیل جبهه قرار دهند.

این که تحقق این رفرمها از طریق دامن زدن به جنبش توده‌ای انجام می‌شود یا از طریق سیاست بازی غیرانقلابی، مساله‌ای درجه دوم در بحث کنونی است. مهم این است که حاصل جمع آوری نیرو در این دوره چیزی جز بدست آوردن خواسته‌های محدود و مشخص در چهار چوب رژیم جمهوری اسلامی یا به عبارت دیگر رفرم در محدوده نظام حاکم نیست.

در عین حال نوشته فوق در چند عبارت مختلف در جابه جای نوشته تاکید دارد که “پراکندگی جنبش توده‌ای نه بعلت توهم آنها نسبت به رژیم، بلکه بعلت عدم حضور آلترناتیو سیاسی قدرت ترقیخواه و انقلابی است” اگر این حکم صحیح باشد (که از نظر ما صحیح است) نتیجه منطقی که از آن می‌توان گرفت این است که سازمانهای سیاسی - انقلابی علاوه بر تلاش در جهت تبلیغ برنامه خود و کسب پایگاه توده‌ای، باید تلاش نمایند تا با ایجاد یک آلترناتیو سیاسی قدرت ترقیخواه و انقلابی، بر این ضعف جنبش توده‌ای غلبه نمایند.

حال این سوال مطرح است که چرا نوشته، در اتحادهای سیاسی با سایر نیروهای انقلابی خواسته‌های خود را در حد رفرم در چهارچوب رژیم متوقف کرده و به نیاز این مرحله از مبارزه که تشکیل آلترناتیو قدرت سیاسی است پاسخ نمیدهد. به نظر می‌رسد که نوشته، امیدوار است که با تشکیل چنین جبهه‌ای “راه پیشروی مبارزات مردم هموار و جنبش رشد می‌کند”. ولی متأسفانه هیچ کجا توضیح نمی‌دهد که به چه دلیل توده‌ها باید از یک حرکت بدون چشم‌انداز حمایت کنند و اصولاً چگونه می‌توان جبهه‌ای بدون چشم‌انداز روشن را تشکیل داد؟ نوشته تاکید می‌کند که “تمام طبقات و اقشار خلقی از رژیم اسلامی بیزار و سرنگونی آنرا آرزو دارند. اما بدلیل شرایط ذهنی جنبش توده‌ها در موقعیت ضعیفی قرار داشته و مبارزات مردم در حالتی پراکنده باقی مانده و به جنبش متحد سرنگونی و ایجاد قدرت دولتی جدید ارتقا نمی‌یابد.” در شرایطی که توده‌ها آرزوی سرنگونی رژیم را دارند، نوشته پیشنهاد می‌کند که جنبش کونیستی با شعار مطالبات روزمره و تنها با “جهت سرنگونی” به میدان مبارزه برود. نوشته هیچ راه حلی برای ارتقا مبارزات پراکنده توده‌ها (که همانا مبارزه جاری و روزمره آنها است) به “جنبش متحد سرنگونی و قدرت دولتی جدید” ارائه نمیدهد، بلکه تنها آنرا به جنبش متحد برای مطالبات جاری تبدیل می‌کند. در نتیجه این سوال مطرح می‌شود که چرا توده‌ها باید از یک مبارزه محدود حمایت کنند؟ این طرح جبهه چگونه در توده‌ها نقطه امیدواری نسبت به آینده ایجاد کرده و بر یاس و خوددگی آنها غلبه میکند؟ چگونه انرژی توده‌ها را به حرکت درآورده و “مبارزات مردم” را به “جنبش متحد سرنگونی و ایجاد قدرت دولتی جدید” ارتقا می‌دهد؟ در حالی که نوشته مسئله قدرت دولتی را از وظائف جبهه‌ای حذف و به آینده موکول کرده است. حال باید دید که این تناقض آشکار از کجا بوجود آمده است و به دنبال خود به کجا منتهی می‌شود.

ریشه تناقض در چیست؟

استنتاجی که از نوشته می‌توان بدست داد این است که نوشته به اصل “تبادل قوا” معتقد است. همانگونه که در مقدمه نیز اشاره شد، دیدگاه‌هایی که معتقد به اصل “تبادل قوا” هستند معمولاً جبهه را، شکل سازمانهای طبقات مختلف حول پذیرش برنامه و اهداف پرنفوذترین سازمان در شرایط مشخص، تعریف می‌کنند. بدین معنی آنها جبهه را سازش سیاسی و توافق بر سر یک برنامه مشترک جهت تحقق یک هدف مشترک میدانند.

از طرف دیگر عواقب زیانبار سیاستهای سکتاریستی با شعار “همه بدنبال من” و سیاستهای رفرمیستی با شعار “مابدنبال دیگران” اکنون کاملاً مشخص شده

علیرغم آنکه جنبش کونیستی ایران از تاریخ نسبتاً طولانی برخوردار است، ولی تجربه بسیار اندک در تشکیل و برپایی جبهه‌های وسیع توده‌ای دارد. در این سالها دو نگرانه متقابل به مسئله اتحادهای طبقاتی برخورد میکرده است. دیدگاه راست با تاکید یک جانبه بر اهمیت تشکیل جبهه وسیع و اتحاد هر چه گسترده‌تر نیروهای خلق به نفع نقش مستقل پرولتاریا و دست کشیدن از برنامه خود می‌رسد. این دیدگاه با پذیرش مساله تعادل قوا رهبری نیروهای غیر پرولتری بر جبهه و پیشبرد برنامه این نیروها توسط پرولتاریا را توجیه می‌کند. این دیدگاه، در حالیکه لزوم اعمال همزونی پرولتاریا در اتحادهای طبقاتی را پیش شرط تشکیل جبهه نمی‌داند و آترارد می‌کند، در عمل با اعتقاد به تعادل قوا تبلیغ و پیشبرد برنامه مستقل پرولتاریا را منوط به همزونی پرولتاریا در اتحادهای طبقاتی می‌داند. دیدگاه دوم یا دیدگاه چپ با تاکید یک جانبه بر انقلاب پرولتری و نقش منحصر بفرد طبقه کارگر در انقلاب، لزوم اعمال همزونی پرولتاریا بر جبهه را پیش شرط تشکیل آن میدانند این دیدگاه نیز همچون دیدگاه راست به “تبادل قوا” معتقد است و بهمین دلیل هم بر لزوم اعمال همزونی برای تبلیغ و پیشبرد برنامه مستقل پرولتاریا اصرار دارد. تفاوت دو دیدگاه فوق، تنها در این است که “دیدگاه راست” می‌پذیرد در صورتیکه پرولتاریا در مقام اعمال همزونی نباشد رهبری و برنامه‌های غیر پرولتری را بپذیرد و از برنامه پرولتاریا دست بکشد، ولی “دیدگاه چپ” بر لزوم همزونی تاکید داشته و به هیچ وجه حاضر به مشارکت در یک اتحاد طبقاتی که در آن رهبری پرولتاریا نتواند اعمال شود، نیست.

دو دیدگاه فوق، نمونه‌های برجسته و مشخص دیدگاه‌هایی است که امر “اتحادهای طبقاتی” را یک مسئله تاکتیکی و لحظه‌ای دانسته و آنرا بصورت پایهای در تدوین استراتژی کونیستانمی‌بیند نوشته “در جبهه مبارزه مردم! بسوی جبهه انقلاب” در این دسته از دیدگاه‌ها قرار دارد. آنچه در این نوشته اهمیت دارد این است که می‌گوید تا برای خروج از بن‌بستی که این دیدگاه‌ها در آن گرفتار هستند، فرمولبندی‌های جدیدی ارائه دهد. فرمولبندی‌هایی که چه امروز و چه در آینده نتایج زیانبار و بعضاً و خاست آمیزی را برای کونیستها و طبقه کارگر به‌مراه خواهد آورد.

جبهه مبارزه مردم یا جبهه رفرم

نوشته مورد بحث به مسائل مختلفی پرداخته است. مسائلی که هر یک جداگانه می‌تواند مورد بحث قرار گیرد و بعضاً به بحث مورد نظر ارتباطی ندارند. بطور مثال بحث در مورد وظائف کونیستها، تبلیغ و افشاکاری در میان طبقه و بالا بردن آگاهی پرولتاریا،..... مسائلی است که اساساً مورد اختلاف نیستند. آنچه که در بحث مشخص “جبهه” حائز اهمیت درجه اول می‌باشد، این است که مقاله فوق، برای حل مشکلات کنونی جنبش کونیستی در رابطه با جبهه چه راه حل مشخصی ارائه می‌دهد.

در مقاله “جبهه و روش کونیستها در قبال آن” توضیح داده شد که مسئله گرهی، پاسخ به این سوال است که “کونیستهای ایران، با توجه به وضعیت واقعا موجود، چگونه میتوانند در اتحاد و همکاری مشترک با سایر نیروهای انقلابی ایران، خود را به سمت هدف اصلی در این دور از مبارزه یعنی کسب قدرت سیاسی نزدیک سازند” پاسخ نوشته مورد بحث به این سوال چنین است:

“در شرایط کنونی توده‌های خلق با وجود گرایش شدید ضد رژیم دوره‌ای از مبارزات برای خواسته‌های صنفی - سیاسی و روز که مشخصاً با شعار صلح خواهی، آزادیخواهی و مطالبه کار و نان بیان می‌شود، در پیش خواهند داشت. این مبارزات با تشکل و تجمع خود می‌توانند فشارها و محدودیت‌های زندگی کار و مبارزه مردم و فعالیت سیاسی را کاهش دهند. ما برای این هدف یعنی تحقق خواسته‌های صلح، کار، آزادی با راستای صراحتاً ضد رژیم زمینه تشکیل جبهه‌ای را فراهم می‌بینیم” (تاکید از ما است)

نوشته در جای دیگر می‌گوید:

“..... جنبش اعتراضی مردم زمینه گسترش داشته و میتواند رژیم را وادار به عقب‌نشینی‌های دیگر کرده و..... بر بستر این جنبش توده‌ای، موقعیت فعالیت گسترده برای اپوزیسیون انقلابی و ترقیخواه و تلاش آن در جهت شکل دادن آلترناتیو قدرت می‌تواند فراهم باشد. در هر حال بایستی این وضعیت و

است. از اینرو نوشته می‌گوشد تا راه حل دیگری ارائه دهد که نه چپ باشد و نه راست. اما نوشته نمی‌خواهد به ریشه انحرافی نظرات چپ و راست که اعتقاد به "اصل تعادل قوا" است، دست بزنند. در نتیجه در عمل در تناقض قرار گرفته و سیاستی را پیشنهاد می‌کند که در مقاطعی با سکتاریسم و در مقاطع دیگر با رفرمیسم همسوی می‌گردد.

به برخی احکام صادره نوشته توجه کنیم: "رهبری جبهه اساسا با ماهیت برنامه حاکم بر آن تعیین می‌شود"، در دنباله ادامه میدهد: در شرایطی که تعادل قوا وجود دارد و هیچ نیرویی در "وضع رهبری قاطع جنبش توده‌ها برای سرنگونی و ایجاد قدرت قرار نگرفته است" هر کدام از نیروها ترجیح می‌دهند که برنامه خود را دنبال کنند. سپس سوال می‌کند آیا در چنین حالتی "که هیچیک جبهه‌ای با برنامه طرف دیگر را نمی‌پذیرد، فعالیت جبهه‌ای صورت نمی‌گیرد؟" نوشته به این سوال پاسخ مثبت می‌دهد و دو سطح فعالیت جبهه‌ای را طرح می‌کند و در نهایت می‌گوید: "در آینده که سرنگونی در دستور مبارزه توده‌ها و نیروهای انقلابی و ترقیخواه بعنوان آلترناتیو سیاسی قدرت مطرح شده، بنا به نقش و نفوذ هر یک از اعضاء جبهه، برنامه جدید جبهه برای سرنگونی و دولت جدید تنظیم می‌شود."

به دیگر سخن می‌توان چنین استنتاج کرد که اصولا رهبری هر جبهه را برنامه حاکم بر آن تعیین می‌کند. در شرایطی که تعادل قوا وجود دارد (مثل شرایط کنونی) و هیچ نیرویی دست بالای قدرت را ندارد و قادر نیست برنامه خود را به دیگران تحمیل کند، هر نیرویی ترجیح میدهد که برنامه خاص خود را دنبال کند. در نتیجه چه تیزی است که کمونیستها برای تشکیل جبهه‌ای که توده‌ها خود در دستور کار قرار نداده‌اند (در این مورد بعدا توضیح خواهیم داد) امروز حاضر به دادن امتیاز و پذیرش برنامه دیگران بشوند. در پاسخ به این سوال نیز که برای مبارزه پراکنده توده‌ها و گسترش و یکپارچه کردن مبارزه و نهایتا سرنگونی رژیم چه باید کرد؟ راه حل دو سطح فعالیت جبهه‌ای را ارائه می‌دهند.

نوشته دلیل طرح این راه حل راناشی از سطح متفاوت جنبش توده‌ها در این دو مرحله میدانند. و فراروشی یکی به دیگری را مشروط به فراروشی جنبش توده‌ای از اعتراضات محدود در راه خواسته‌های معین به اعتراضات گسترده توده‌ای با خواست سرنگونی، می‌کند. نوشته معتقد است که برای این دو شرایط دو نوع جبهه مختلف باید تشکیل داد: "جبهه برای مبارزات جاری و مطالبات مستقیم توده‌ها و جبهه برای انقلاب مردم". و روند تبدیل اولی به دومی را اساسا متکی بر "سیر رشد جنبش مردم از مبارزات جزئی در راستای سرنگونی به مبارزات سرنوشت ساز" میدانند.

جبهه نوع اول که نوشته برای شرایط کنونی جنبش ایران آنرا مساعد میدانند، از همان نوع جبهه برای صلح، کار، آزادی است که تحت عنوان جبهه رفرم مورد بررسی قرار گرفت. ولی در مورد "جبهه برای انقلاب مردم" بروشنی در نوشته توضیح داده نشده بلکه تنها در جایی آمده است که "فقط در شرایط معینی جبهه‌ای برای سرنگونی و تشکیل دولت بر اساس برنامه حداقل طبقه کارگر و یا برنامه متحدین آن می‌تواند برای رهبری انقلاب مردم ایجاد شود."

بدین ترتیب ریشه تناقض را می‌توان در اعتقاد به اصل تعادل قوا و لزوم پذیرش برنامه پرنفوذترین نیرو در جبهه دانست. در نتیجه در شرایطی که توده‌ها سرنگونی رژیم را در دستور روز قرار نداده‌اند (علیرغم آنکه آرزوی توده‌ها است؟ لزومی ندارد که جنبش کمونیستی در جریان ایجاد آلترناتیو قدرت سیاسی ترقیخواه و انقلابی (که عامل اصلی عدم فراروشی مبارزات توده‌ها به جنبش متحد سرنگونی است) حاضر به دادن امتیاز به سایر نیروها و پذیرش برنامه دیگران باشد. در عین حال نوشته می‌پذیرد که تنها در شرایط ویژه معین جبهه‌ای برای سرنگونی میتواند تشکیل شود. (در مورد شرایط ویژه و نتایج آن بعدا صحبت خواهد شد)

نتیجه عملی این راه حل چیست؟

نوشته در توجیه تناقض گفته شده می‌گوید: "ما که نمی‌خواهیم به نیابت توده‌ها بدون آنکه آنها مسئله سرنوشت آتی خود را رقم زده و راجع به آن اظهار نظر کرده باشند، تنها یک آلترناتیو را در مقابل آنها بگذاریم ما که بایستی وظیفه جنبش خلق را که سازنده تاریخ است به "مقامات عالی" و ستادهای سیاسی " واکذار کنیم، فعالیت جبهه‌ای را باید در چارچوب مبارزات عمومی مردم قرار دهیم ". (تاکیدات از ماست)

معنای این استدلالات از نظر ما چنین است: تا وقتی توده‌ها تکلیف خود روشن نکرده‌اند و آلترناتیو خود را انتخاب نکرده‌اند، ما نباید به فکر ایجاد ترناتیو باشیم، بلکه باید خود را به مبارزات لحظه‌ای مردم محدود سازیم و از دهیم که توده‌ها خودبخود آلترناتیو مورد نظر خود را انتخاب کنند و ما برای متحد کردن مبارزات پراکنده جاری جبهه‌ای تشکیل دهیم حال دو

نکته بوجود می‌آید که باید بدانها پاسخ گفت.

۱- اگر قرار است مردم خودشان خودبخود سرنوشت آتی خود را رقم بزنند و قرار نیست که عناصر آگاه اجتماعی در جهت غلبه بر مشکلات و موانع موجود اقدامی بکنند، پس سازمانهای سیاسی و انقلابی در این میان چه گاره هستند و چه نقشی را ایفا می‌کنند؟ آیا این به معنی دنباله‌روی محض از جنبش خودبخودی توده‌ها نیست؟ آیا این خلع سلاح کردن و تنها گذاشتن توده‌ها در مقابل آلترناتیوهای ضدانقلابی و بورژوازی نیست؟

کمونیستها برای اتخاذ تاکتیک، نقطه آغاز خود را استراتژی خود قرار میدهند و نه جنبش لحظه‌ای توده‌ها. هیچ تاکتیکی که با اهداف استراتژیک در تضاد قرار گیرد، از نظر کمونیستها مجاز نیست. حذف شعار سرنگونی از دستور کار جبهه و چسبیدن به شعارهای روز توده‌ها به عنوان هدف جبهه، چیزی جز خلع سلاح کردن انقلابیون در مقابل اپوزیسیون ارتجاعی و سازشکار نیست. این کار به حیثیت و اعتبار کمونیستها در لحظه و در نتیجه به برنامه درازمدت آنها برای جلب توده‌ها و تأمین هژمونی لطمه جدی می‌زند.

این سوال مطرح است که این چگونه نیروی انقلابی است که توده‌ها را به رفرم در چارچوب نظام کنونی فرامیخواند، بدون آنکه چشم‌انداز روشنی برای آینده رسم کرده باشد.

۲- زمانیکه خصلت جبهه از مبارزات لحظه‌ای توده‌ها حرکت می‌کند، وظیفه خود را پاسخگویی به این لحظه‌ها میدانند و از آنجا که در حال حاضر سطح مبارزات توده‌ها از نظر عینی و ذهنی بشدت عقب مانده است، بالاچار خصلت جبهه یعنی اساسی‌ترین ست‌گیری آن بشدت محدود و در حد رفرم‌هایی باقی می‌ماند. بهمین دلیل هم جبهه پیشنهادی نوشته یک "جبهه رفرم" است. حال سوال این است که تفاوت واقعی و عملی شعارهای این جبهه با خواسته‌ها و مطالبات بخشی از بورژوازی لیبرال که بصورت اپوزیسیون قانونی رژیم عمل می‌کند، فار چیست؟ تکرار همان حرفهای بورژوازی لیبرال با انقلابیگری سازگار نیست. توده‌ها ما را در این صورت جدی نمی‌گیرند. باید نه در حرف و روی کاغذ بلکه در پراتیک عملی با لیبرالها مرزبندی روشن داشت. جبهه، قلمرو اختصاصی ما نیست که بنا به تایل خودمان، اعضاء را انتخاب کنیم. چه بخواهیم چه نخواهیم، هر زمان که برنامه و شعارهای ما هماهنگ با برنامه و شعارهای سایر نیروهای اجتماعی شد بطور خودبخودی در کنار هم قرار می‌گیریم.

دعوت توده‌ها و نیروهای انقلابی به پیوستن به "جبهه رفرم" سازشکاری را در جنبش کمونیستی و جنبش مردم تقویت می‌کند و عملا به نفع لیبرالها تمام می‌شود. لیبرالها امروز با استفاده از امکانات قانونی تحت اختیار خود، با طرح رفرم‌هایی در چارچوب همین نظام به جذب توده‌ها و ایجاد آلترناتیو لیبرالی در مقابل رژیم مشغولند.

"شرایط ویژه چیست؟"

نوشته می‌گوید: "در آینده که سرنگونی در دستور مبارزه توده‌ها و نیروهای انقلابی و ترقیخواه بعنوان آلترناتیو قدرت مطرح شدند، بنا به نقش و نفوذ هر یک از اعضا جبهه، برنامه جدید جبهه برای سرنگونی و دولت جدید تنظیم می‌شود. "از طرف دیگر عنوان می‌شود که "ما جز در شرایطی خاص، برنامه نیروهای غیر پرولتری متحدان را بعنوان برنامه جبهه تأیید نمی‌کنیم " این شرایط خاص کدامند. نوشته می‌گوید: "شرایط ویژه به وجود می‌آید که ما جبهه‌ای با برنامه نیروهای دیگر را تحت عنوان "جمهوری"، "دمکراسی" و غیره را می‌پذیریم. چه شرایطی؟ وقتی که جنبش مردم اجرای این برنامه‌ها را در دستور روز قرار داده باشد. یعنی مردم یا اکثریت آنها خواستار سرنگونی رژیم و اجرای برنامه "دمکراسی" و "جمهوری" باشند".

ادامه دنباله‌روی از جنبش خودبخودی نتیجه دیگری دنبال نخواهد داشت. استدلالات فوق بوضوح نتایج زیانبار دنباله‌روی را نشان میدهد. استنتاج ساده از احکام فوق این است: تا زمانیکه توده‌ها سرنگونی را دستور روز قرار نداده‌اند، جبهه برای مطالبات جاری و زمانیکه توده‌ها سرنگونی را در دستور روز قرار داده‌اند، جبهه برای سرنگونی تشکیل می‌شود. برنامه این جبهه برنامه پرنفوذترین نیرو خواهد بود. اگر کمونیستها پرنفوذترین نیرو بودند که طبعاً برنامه پرولتاریا برنامه جبهه خواهد بود. در غیر این صورت کمونیستها باید برنامه نیروهای غیر پرولتری را بپذیرند و بدان عمل کنند.

ولی مسئله به همین جا ختم نمی‌شود. نوشته در توضیح فعالیت مستقل کمونیستها و فعالیت جبهه‌ای می‌گوید: "تبلخ جمهوری بورژوازی رانسی توان با مبارزه علیه کهنه‌پرستی توده‌ها جمع کرد. در شرایط کنونی از یکی از آنها باید صرف نظر کرد. یاباید به تبلخ "سرنگونی جمهوری اسلامی و دمکراسی پرداخت و یا اینکه برای توده‌ها توضیح داد کهدمکراسی خلقی فراتر از

نتیجه رسید که در شرایط خاص کمونیستها مجاز هستند و مجبورند که برنامه نیروهای غیرپرولتاری را بپذیرند و از برنامه خود دست بکشند و نه تنها آنرا تبلیغ نکنند بلکه تنها مبلغ برنامه افسار غیرپرولتاری باشند. خطر جدی اینجا است.

حال این سوال پیش می‌آید که در سال ۱۳۵۷، اگر خمینی باین برنامه ولایت فقیه جبهه‌ای تشکیل میداد، طبق این خط مشی، کمونیستها می‌بایست وارد این جبهه می‌شدند و برنامه ولایت فقیه را تبلیغ می‌کردند؟ با توجه به اینکه هژمونی خمینی بر جنبش محرز بود و سرنگونی رژیم نیز در دستور قرار داشت. به نظر ما پاسخ یقینا بر اساس مجموعه استدلال‌های نوشته مورد بحث مثبت خواهد بود و این به معنی شکست کامل کمونیستها و انزوای کامل آنها در جنبش خلق می‌باشد.

جمع بندی:

از مجموع نکات مطرح شده می‌توان بطور خلاصه چنین نتیجه گرفت.

بنا به درکی که نوشته از تعریف جبهه بدست می‌دهد (جبهه یعنی پذیرش برنامه یک نیرو از جانب سایرین) و با توجه به این اصل در خط مشی فوق (عدم پذیرش برنامه سایر طبقات مگر در شرایط خاص) میتوان چنین نتیجه گرفت که نوشته فوق به لزوم اعمال هژمونی پرولتاریا در جبهه برای سرنگونی رژیم معتقد است و شرکت کمونیستها در چنین جبهه‌ای را منوط به پذیرش برنامه پرولتاریا توسط سایر نیروها میدانند، مگر در شرایط خاص. از طرف دیگر نوشته با اعتقاد به اصل تعادل قوا، معتقد است که در شرایط تعادل بین نیروها، می‌توان جبهه‌ای حول مطالبات جاری و روزمره توده‌ها با هدف متحد کردن مبارزات پراکنده جاری تشکیل داد. در عین حال در شرایط خاص، که لحظه انقلاب است و توده‌ها سرنگونی را دستور روز قرار داده‌اند، می‌توان "جبهه انقلاب" را تشکیل داد. برنامه این جبهه برنامه پرنفوذترین نیرو خواهد بود و با توجه به اصل عدم امکان تبلیغ دو برنامه در یک زمان، کمونیستها موظفند ضمن شرکت در این جبهه برنامه جبهه را که برنامه نیروهای غیر پرولتاری است بپذیرند و آنرا تبلیغ کنند.

بنابر این نوشته در شرایط کنونی که تعادل قوا بین نیروهای ترقیخواه و انقلابی ایران وجود دارد، تشکیل "جبهه مبارزه مردم" با طرح مطالبات جاری که همانا صلح، کار و آزادی است را پیشنهاد می‌کنند و همه نیروهای انقلابی و ترقیخواه را به پیوستن به این جبهه دعوت می‌کند.

کلام آخر:

از نظر ما "جبهه مبارزه مردم" پیشنهادی نوشته یک "جبهه رفرم" است. جبهه رفرم در شرایطی که ایجاد یک آلترناتیو سیاسی قدرت ترقیخواه و انقلابی، نیاز مبارزه توده‌هاست، یک گام به عقب است. فراخواندن توده‌ها و نیروهای انقلابی به پیوستن به این جبهه، سازشکاری را در جنبش کمونیستی و جنبش مردم تقویت کرده و به نفع لیبرالها و نیروهای ارتجاعی تمام خواهد شد. در عین حال عملا نیروهای انقلابی را از کوشش جدی در راه ایجاد یک جبهه انقلابی و ایجاد یک آلترناتیو قدرت سیاسی - انقلابی باز میدارد. و در نهایت باعث می‌شود تا در برآیند انقلابی آینده، تاریخ بار دیگر تکرار شده و کمونیستها برای جلوگیری از انزوای کامل، به برنامه و رهبری نیروهای غیرپرولتاری تن دهند.

دمکراسی بورژوازی است. (تاکید از ماست)

جوهر بحث در همین واژه "از یکی از آنها باید صرف نظر کرد" است. یعنی آنکه نمی‌توان در آن واحد هم در یک جبهه بود و برنامه آنرا تبلیغ کرد و هم دست به تبلیغ برنامه مستقل خود زد. نوشته دلیل روشنی برای حکم خود بدست نمی‌دهد ولی این حکم یکی از مبانی اصلی نوشته در ارائه طرح جبهه فوق می‌باشد. یکی از ریشه‌های تناقض پیش گفته شده نیز در این حکم است. در حقیقت نوشته، با اتکاء به این حکم می‌کوشد حتی الامکان از پذیرش هر نوع محدودیتی برای تبلیغ برنامه پرولتاریا پرهیز کنند. ولی متأسفانه با این نیت خیر به نتایج نادرستی می‌رسد.

نوشته هیچ دلیل روشنی ارائه نمی‌کند که چرا نمی‌توان در جبهه با سایر نیروها فعالیت کرد، برنامه جبهه را تبلیغ کرد و همزمان برنامه خود را نیز تبلیغ کرد. به نظر ما هیچ مشکل و مانعی در این مسئله نیست. و اصولا آزادی تبلیغ برنامه برای کمونیستها در هر جبهه‌ای، یکی از پرسنیپ‌های اصلی است. کمونیستها در شرایطی که مجبور باشند شعار یک جبهه مورد توافق خود را در مورد جمهوری دمکراتیک تبلیغ کنند، نه تنهایی‌توانند، بلکه باید شعار جمهوری دمکراتیک خلق را تبلیغ و ترویج نمایند و به توده‌ها بگویند که دستاورد اولی ناقص خواهد بود و آنها فقط در دومی می‌توانند به خواسته‌های خود برسند.

ایده لنین در این باره در نقل قولی که خود نوشته از کتاب "استراتژی اتحادهای طبقاتی" آورده بخوبی روشن است و ما آنرا برای یادآوری تکرار می‌کنیم: "نباید با تسلیم شدن در برابر خطرات موجود از اتحاد دست کشید، بلکه باید با داشتن تصویری روشن از این خطرات و با تدوین استراتژی بخوبی سنجیده در غلبه بر این خطرات وارد اتحاد شد. باید همکاری با نیروهای اصلاح طلب و دمکراتیک را بخاطر پیروزی بر سرمایه انحصاری گسترش داد...." "کمونیستها باید قادر باشند محدودیت و عدم کفایت برنامه‌هایی را که نیروهای اصلاح طلب جبهه چپ از آن دفاع می‌کنند رابه توده‌ها تفهیم نمایند. و آنها را اقناع کنند که بر اساس این برنامه تنهایی‌توان اولین گامها را در جهت محدود ساختن سرمایه انحصاری برداشت. اما پیروزی واقعی بر آن تنها از طریق رهنمودهای استراتژیک کمونیستی امکان پذیر است. این است احکام اصولی استراتژی اتحاد انقلابیون که از تجربه تاریخی بلشویکها سرچشمه گرفته و توسط کردار معاصر مبارزه سیاسی احزاب کمونیست تأیید شده است." (تاکید از ما است)

ما می‌بایست به این تجارب تاریخی با تعمق بیشتری بنگریم و در صدور احکام مختلف، به عواقب سیاسی آن توجه بیشتری کنیم.

ولی مسئله جدی‌تر، استدلال فوق (عدم امکان تبلیغ همزمان دو برنامه و ضرورت صرفنظر کردن از یکی از آنها) را با استدلال اول که پذیرش برنامه نیروهای غیر پرولتاری در شرایط خاص را می‌پذیرد، جمع کنیم تا به نتیجه بسیار خطرناکی برسیم. بدین معنی که در استدلال اول، در شرایط خاصی که حکم توده‌هاست، می‌توان برنامه نیروهای غیرپرولتاری را پذیرفت. با توجه به استدلال دوم که در یک زمان نمی‌توان دو برنامه را تبلیغ کرد، می‌توان به این